

تنها راه بقا، رد تئوری بقا



نسخه دوران فروپاشی

شورای نویسندگان

فهرست مطالب

فهرست

۱	در چرایی این نوشتار.....
۴	مقدمه
۹	فصل اول: معرفی بازیگران
۹	پیشنهاد نویسندگان
۹	رهبر قسه‌خوان، مشاور کاراته‌باز، بنگاه ۹۵ میلیارد دلاری
۱۲	آیا رهبر ایران سواد و شناختی در حوزه اقتصاد سیاسی دارد؟
۱۴	جهت گیری‌ها قبل از دوره رهبری
۲۰	مشاور یا مشاوران اقتصادی علی خامنه ای
۲۶	وزیری که قرار است استیضاح شود به وزرات کار می‌رود!
۳۱	مشاوران در سایه
۳۲	ستاد اجرایی فرمان امام و بنیاد برکت
۳۳	کمیته امداد
۳۳	بنیاد مستضعفان
۳۶	فصل دوم: اجرای یک نسخه جهانی، با شعار مقابله با نظم جهانی
۳۶	دعوی طایفه‌ای یا اقتصاد سیاسی
۴۹	تاریخ یک برنامه جهانی
۵۳	هسته قدرت در ایران و مکتب شیکاگو - اجرای یک نئولیبرالیسم اسلامی
۵۸	برنامه اول توسعه
۵۹	برنامه دوم توسعه
۶۰	همکاری هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای - یک نئولیبرالیسم تمام و کمال
۶۴	«نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است»
۶۶	نگاهی به مواد و تبصره‌های قانون اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴
۶۸	هیئت و آگذاری
۶۹	محل نزاع
۷۰	نتایج جهانی تعدیل ساختاری - از ادعا تا واقعیت
۷۴	مؤخره
۷۶	فصل سوم: سرنوشت یک ملت و سیاست نیروهای چپ
۷۶	اولین جرقه‌های یک حریق
۷۸	تاریخ یک روند خود به خودی به سمت برپایی سوسیالیسم نیست!
۸۰	شرایط و تحولات جهانی - امکان‌ها و تهدیدها

- سناریوهایی برای آینده سیاسی و اجتماعی ایران ۸۵
- بافت سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی ۹۱
- جمع‌بندی و تعیین سطح بعدی بحث ۱۰۳
- در چنین شرایطی چه می‌تواند بکند؟ ۱۰۶
- دعوت به حفظ بقا ۱۰۶
- پینگ پونگ «چه باید کرد؟» و «سازماندهی» ۱۱۲
- بازی سوسیالیسم در یک کشور یا انقلاب جهانی ۱۱۲

در چرایی این نوشتار

چهار دهه از پیروزی آخرین انقلاب قرن بیستم و سرنگونی رژیم شاهنشاهی می‌گذرد. دوره‌ای که تثبیت مادی حاکمیت نظام جمهوری اسلامی و زوال اقتدار معنوی آن را همزمان در دل خود پروده است. عصر زوال ایدئولوژی حاکمان و هنگامه عروج امیدهای محکومان .

نشانه‌ها می‌گویند که نظم سیاسی حاکم بر ایران در شیب آرامی به سمت فروپاشی افتاده است. نشانه‌ها خود را تنها بر روشنفکران، فعالان سیاسی و دست‌اندرکاران موسسات خبری و مطالعاتی نشان نداده است. عبرانی که در کوچه و خیابان‌های این شهر قدم می‌زنند هم این بار جدی و بدون خیالبافی‌های سالیان قبل و با برقی در چشمانشان می‌گویند: بالاخره می‌توانیم روزی بدون «این‌ها» را هم ببینیم!

دیدن نشانه‌ها ما را از فرارسیدن توفان باخبر می‌کند و زنگ بیم و امیدها را به صدا در می‌آورد. اما به ساختن بادشکن‌ها و یافتن جان‌پناه‌ها راه نمی‌برد. سوال‌ها و تردیدها و چه می‌شودها و چه باید کردها در این لحظه‌های تاریخی پرتکرارتر و قدرتمندتر هجوم می‌آورند.

آوار جنگ بر سرمان فرود می‌آید یا صدای شلیک گلوله کودتا را خواهیم شنید؟ حاکمان کنونی می‌مانند و تغییر رفتار و سیاست می‌دهند یا دیگرانی جای آنها را می‌گیرند؟ تغییر نهایی از خارج مرزها رقم خواهد خورد یا رخدادی از درون ساختار نظام موجود را در هم خواهد کوبید؟ همه با هم در یک سرزمین خواهیم بود یا چندپاره خواهیم شد؟ خیابان‌ها امن خواهند بود و سهمی از زندگی خواهیم داشت؟ کسانی که می‌آیند دوباره راه حاکمان فعلی را خواهند رفت یا واقعا روزگار کنونی تمام خواهد شد؟ فارغ از شکل و انگیزه این سوال‌ها، همه حداقل یک بار از خود پرسیده‌اند: چه بر سر ما خواهد آمد و در این وضعیت چه کاری می‌توان کرد؟

پاسخ‌ها به این سوال متفاوت است. افرادی به دنبال خروج از کشور هستند؛ کسانی تصمیم گرفته‌اند که برای این دوران تا جایی که می‌توانند مواد غذایی، ارز و دلار ذخیره کنند؛ عده‌ای تلاش می‌کنند خود را

به جناح‌های قدرت نزدیک کنند؛ گروهی معتقدند که لازم است وارد لابی قدرت‌های جهانی شوند و حمایت آنان را جلب کنند؛ بعضی‌ها می‌گویند در این شرایط نباید به زندان رفت و گرفتار شد.

هیچ کدام از نیروهای مترقی از این وضعیت مستثنی نیستند. رنگ و بوی ضرورت حفظ بقا با ادبیات مختلف از زبان فعالان سیاسی شنیده می‌شود. ما نیز معتقد به حفظ بقا و حفظ نیروهای طبقه خود در توفان پیش رو هستیم. اما بنا به تجربه‌ی یک تاریخ خونبار باور داریم که برای حفظ بقا راهی به جز رد تئوری بقا وجود ندارد. تاریخ مرجع قضاوت است. برای اینکه بدانیم اکنون در کجا ایستاده ایم باید به پشت سر نگاه کنیم و مسیری که بر ما تحمیل شده است را این بار از نظرگاهی درست ترسیم کنیم. از دل چنین تصویر دقیقی از گذشته است که می‌توان به نقشه راهی برای آینده رسید.

حکومتی که احساس کند کارش به پایان رسیده است به دشمنان قسم خورده خود رحم نخواهد کرد. هر آلترناتیوی که بر سر کار بیاید به رقبا خود امان نخواهد داد. در چنین وضعیت‌های اضطراری، انفعال به اندازه اتخاذ یک سیاست نادرست، خطر آفرین است. نتیجه سیاست نادرست یک بار بعد از انقلاب ۵۷ و در ایام شکل‌گیری حکومت جدید برای اکثر گروه‌های سیاسی فاجعه آفریده است. همان فجایع این بار می‌تواند با انفعال ناشی از سال‌ها سیاست زدایی نظام حاکم در کشورمان تکرار شود.

این اشتباه بزرگی است اگر تصور شود خطر فقط تا زمان روی کار بودن نظام حاکم احزاب و فعالین سیاسی را تهدید می‌کند و پس از آن شرایط امنی برای فعالیت سیاسی و اجتماعی فراهم خواهد شد. گلوله امپریالیست‌ها ممکن است از اسلحه اسلام‌گرایان شلیک شود. تیغ محافظه‌کاران ممکن است از غلاف خود جمهوری اسلامی بیرون بیاید. اگر از میدان کناره‌گیری کنیم بازیگران میدان به دنبال ما خواهند آمد. حفظ بقای نیروهای مترقی با انفعال ممکن نخواهد بود.

فقط برای اینکه بدانید این اعلام خطرها زاده توهمات و خیالپردازی‌های ما نیست، کافی است یک بار دیگر به عکس روی جلد نگاه کنید. محمد البراهمی فعال چپ تونس بعد از سقوط رژیم بن‌علی، نماینده شورای ملی قانونگذاری این کشور و دبیر کل جنبش الشعب (مردم) بود. البراهمی که به عنوان یکی از مخالفان و منتقدان جدی دولت اسلامی حاکم بر تونس به رهبری حزب النهضة مطرح بود، به هنگام

خروج از خانه خود در اطراف پایتخت هدف گلوله افراد ناشناس قرار گرفته و کشته شد. پیش از این هم شکری بلعید، از دیگر رهبران چپ تونس، ترور شده بود. لطفی بن جدو، وزیر کشور تونس، اعلام کرد اسلحه‌ای که با آن محمد براهمی به ضرب یازده گلوله کشته شد، همان سلاحی است که در ترور شکری بلعید در چند ماه پیش به کار رفته بود!

مقدمه

در نظام جمهوری اسلامی دولت‌ها می‌آیند و می‌روند اما رهبر این نظام و نهادهای تحت امر او که خارج از نظر، نظارت و اراده مردم هستند دست نخورده باقی می‌مانند. اختیارات رهبری بسیار بیشتر از اختیارات دولت و مجلس است. با این حال، علی‌خامنه‌ای از طریق حکم حکومتی و دستورات غیر علنی در اختیارات محدود دولت و مجلس دخالت می‌کند. او در مواقعی با نشان دادن چراغ سبز به نیروهای لباس شخصی و گروه‌های فشار، زمینه را برای حمله به اشخاص، گروه‌های سیاسی، دانشگاه، اصناف و مردم آماده می‌کند. اوست که سیاست‌های کلی نظام را تعیین و ابلاغ می‌کند. همانطور که روسای دولت دارای مشاوران و تیم اقتصادی مختص خودشان هستند رهبر ایران نیز دارای مشاوران و تیم اقتصادی مخصوص به خود است.

با وخیم‌تر شدن اوضاع حکومت ایران، صفحات اخبار پر شده است از انواع و اقسام اختلاس‌ها، فسادهای اقتصادی، دزدی، تبانی، رانت‌خواری و ویژه‌خواری. واکنش‌ها به اخبار این چپاول‌ها متفاوت است. مردم خشمگین و رسانه‌ها با افشای هر فساد جدید، موارد قبلی را به فراموشی می‌سپارند و فعالان سیاسی اصلاح طلب و اصولگرا در اردوگاه رقیب به دنبال منشا این فسادها هستند. گاهی خبرنگاران یا افرادی از اپوزیسیون ایران، دست به افشای مواردی از فساد اطرافیان رهبر جمهوری اسلامی می‌زنند اما بخش عمده اخبار و مواضع در این رابطه، یا در سطح دولت و دولت‌ها متوقف شده است و یا اگر به جایگاه رهبری نظام نزدیک شود بیشتر حالت شخصی و فردی دارد این وضعیت، بسیار پر غوغا و در نتیجه گمراه کننده است. بمباران جامعه با اخبار پراکنده، باعث ایجاد سرگیجه‌ای بین مردم و افکار عمومی شده است که در نتیجه آن جایگاه‌های تصمیم‌گیری و اجرا فراموش شده‌اند و از تحلیل‌های ساختاری خبری نیست. اصلاح‌طلبان تلاش می‌کنند سطح بحث‌ها از دولت و انتخابات فراتر نرود. گروه‌هایی مانند

سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق و ری‌استارت، با اطلاق نام بر انداز به خودشان هرگونه بحث درباره ساختار حاکم بر ایران را غیر لازم می‌دانند. رسانه‌های خارجی به طور پیوسته حجم انبوهی از اخبار درباره ایران را از طریق تلویزیون، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به جامعه تزریق می‌کنند که امکان تمرکز بر کلیت را از مخاطبان گرفته و آنها را در دریایی از جزئیات سرگردان می‌کنند. گویی همگان فراموش کرده‌اند یک سیستم بر این کشور حاکم است و نه یک فرد. گویی منافع خبرسازان و خبررسان‌ها در این است که از دخالت عوام در موضوع ساختار فعلی حکومت در ایران و ساختاری که قرار است جایگزین آن شود جلوگیری کنند. شاید این وضعیت، ناشی از تبعات رواج تلفن‌های هوشمند و اینترنت است که خبرنگاران و رسانه‌ها -بدون آنکه حق انتخابی داشته باشند- ناچار هستند در این بازی سرعت و تولید جزئیات، با یکدیگر رقابت کنند و در نتیجه هر گاه فعالان سیاسی در ایران تلاش می‌کنند خود را با فرم و محتوای فعالیت رسانه‌های فارسی زبان هماهنگ کنند ناخودآگاه تبدیل به جزئی از ماشین صنعتی تولید اخبار می‌شوند.

همانطور که افزایش مصرف به معنای افزایش رفاه نیست افزایش تولید خبر نیز به معنای پیشرفت جریان مبارزه اجتماعی در برابر دیکتاتوری مذهبی و نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران نیست. آیا افزایش تعداد اعتصابات کارگری در ایران ناشی از افزایش آگاهی طبقاتی در بین کارگران است یا دلیل آن رواج فلاکت و مشقت به دلیل بد شدن شرایط اقتصادی ایران و ایجاد اعتراضاتی خودبه‌خودی است که با پرداخت دستمزدهای معوق توسط کارفرما یا دولت فروکش می‌کند؟

طرح چنین سوالاتی در میان نیروهای سیاسی چپ، تابو است. چپ در ایران به دلیل سرکوب شدید و حذف فیزیکی ضعیف است و سازماندهی، وحدت نظر و وحدت در عمل ندارد. هر گروه سیاسی در وضعیت ضعف ناچار است محکم به نمادها بچسبد. از این رو اعتراضات کارگری هفت تپه تبدیل به نمادی برای اعلام وجود و حقانیت چپ می‌شود. زیرا در شرایط ضعف وجود این نمادها ضرورت حیاتی دارد اما ایجاد تردید در اصالت این نمادها تابو است. زیرا چنین پنداشته می‌شود که برای حیات سیاسی و اجتماعی نیروی چپ در ایران ضروری هستند. جزئیات و نمادها، وحدت آفرین و عامل تقویت

کننده رفاقت میان نیروهای چپ هستند اما کلیات، تحلیل‌های ساختاری و ارائه آلترناتیوها به انشعاب، اختلاف سیاسی و کینه‌توزی‌های شخصی منتهی می‌شوند. شکل‌گیری این تابو بر حسب ضرورت، باعث ایجاد یک حفره بزرگ شده است. از خود بیگانگی مانع شروع مجدد از نقطه صفر است. میل ناشی از فقدان و آگاهی به فقدان است که باعث می‌شود تابو جایگزین آگاهی و پنهان‌کننده فقدان گردد. حفره‌ای بزرگ مقابل چشم نیروهای چپ وجود دارد که آنرا نمی‌بینیم. بر لبه‌های این حفره قدم می‌زنیم اما میلی به وارد شدن به آن نداریم.

در این کتاب سعی کرده‌ایم وارد این حفره شده و دیگران را نیز به توجه به این بخش تاریخ اقتصاد سیاسی ایران فراخوانیم. مسیر پیشنهادی ما «حرکت از بخش تاریخ اقتصاد به بخش تاریخ سیاست» است. سعی خواهیم کرد بر مبنای یک تحلیل مشخص از شرایط مشخص، نشان دهیم که وحدت بر سر جزئیات، هنگامی که توجه به کلیاتی تا این حد ضروری، وجود نداشته است وحدتی دروغین است. اگر زدودن توهم نیازمند زدودن ریشه‌های زاینده توهم است زدودن توهم وحدت از طریق حرکت به سمت آلترناتیو و «چه باید کرد؟» است که با ایجاد اختلافات واقعی، زمینه ایجاد وحدت واقعی در بین نیروهای چپ را ایجاد می‌کند.

بخش بزرگی از فرآیندهای تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌های اقتصادی در ایران، خارج از حوزه رای و اراده مردم است. دولت و مجلس به عنوان نهادهای انتخابی نظام جمهوری اسلامی، با رای مستقیم مردم و البته با عبور از فیلتر شورای نگهبان بر سر کار می‌آیند. اما در تحلیل نهایی، نقش بسیار کمی در جهت‌گیری‌های کلان اقتصادی در نظام سیاسی و اقتصادی ایران ایفا می‌کنند که تقریباً ثابت و بدون نظارت است.

احمد توکلی یکی از کسانی است که با استفاده از رانت، با پول مردم و با ارز دولتی، به همراه خانواده خود در خارج از کشور زندگی کرده و درس خوانده است. او یکی از افراد معتمد نظام جمهوری اسلامی ایران است و گواه آن اینکه از فیلتر شورای نگهبان برای انتخابات ریاست جمهوری عبور کرده و سال‌ها

نماینده مجلس بوده است. توکلی می‌گوید «هر سال فقط ۲۰ درصد لایحه بودجه در مجلس ایران تغییر می‌کند و ۸۰ درصد لوایح بودجه ثابت است.»

عجیب نیست؟ ظاهراً در پس جنجال و بلوای اخبار فساد و خبرهایی که نشان دهنده بی‌برنامگی و سرگیجه حاکمیت است یک هسته قدرت برنامه‌هایش را به پیش می‌برد و مجلس و دولت اختیار چندانی برای دخالت در این برنامه‌ها را ندارند. البته با ساختاری که برای انتخابشان چیده شده است یا خود در منافع حاصل از این برنامه‌ها سهیم‌اند و یا علاقه‌ای به پرداختن به این مسائل ندارند.

این آمار بخش علنی ساختار اقتصادی ایران است. بخش بزرگی از اقتصاد ایران در اختیار نهادهایی است که از ابتدای به قدرت رسیدن روحانیون در ایران تشکیل شده و هر روز بزرگتر شده‌اند. گاهی اوقات از این مجموعه به عنوان دولت در سایه یا دولت اصلی یاد می‌شود. تعداد کسانی که در اپوزیسیون ایران بر این عقیده هستند کم نیست. این مفهوم گاهی از درون دولت‌ها و گاهی از زبان جناح‌های قدرت درون حاکمیت مطرح می‌شود. گاهی بین رئیس دولت‌ها و رهبر نظام اختلاف پیش می‌آید و اعتراضات خیلی زود به ساختارهای اقتصادی زیر نظر رهبر و دخالت آنها در کار دولت کشیده می‌شود. در اینجا سوال پیش می‌آید که اگر مسئله اینقدر روشن است که روسای جمهور تایید شده از سوی شورای نگهبان، دیر یا زود علیه دخالت‌های رهبر و نهادهای تحت امر او زبان به گلایه و شکایت می‌کشایند و از وجود یک دولت در سایه سخن می‌گویند. پس چرا سطح بحث‌ها درباره نظام اقتصادی ایران و مشکلات و بحران‌های ناشی از آن در حد دعوای اصلاح‌طلبان و اصولگرایان متوقف مانده است؟ چرا وقتی صحبت از رهبر و بخش‌های غیر انتخابی و هسته سخت قدرت سیاسی در ایران می‌شود سطح بحث از پرداختن به شخص او، فرزندان یا پدران عروسان او فراتر نمی‌رود؟ مشکل یک فرد و قدرت مطلقه او است یا یک سیستم و منطق درونی آن؟ جمهوری اسلامی یک سیستم یکپارچه با کارکرد مشخص است یا مجموعه‌ای از هسته‌ها و جناح‌های قدرت و نابسامانی‌های ناشی از اختلاف منافع آنان؟ آیا این سیستم زیر فشار تحریم‌های آمریکا و آرایش جدید قدرت‌های منطقه در خاورمیانه امکان حیات دارد؟ آیا نیروهای چپ در صورت بقای نظام جمهوری اسلامی برای بیست یا چهل سال آینده، امکان بقا دارند یا

با ادامه فعالیت‌های حذفی و ایجاد تشکل‌های موازی و زرد مانند انجمن‌های اسلامی دانشجویان، انجمن‌های اسلامی کار، گروه‌های عدالت‌طلب اسلامی و... نیروهای چپ در ایران را بیش از پیش به انزوا و انفعال خواهد برد؟ در صورت فروپاشی جمهوری اسلامی در آینده نزدیک، شرایط برای نیروهای چپ در ایران چگونه خواهد بود؟ آیا آنها امکانی برای کسب قدرت سیاسی دارند؟ آیا اسلام‌گرایان پرو-غرب روی کار خواهند آمد یا یک راست ملی‌گرا؟ رژیم سیاسی جایگزین نظام حاکم فعلی در ایران چه موضعی در قبال نیروهای چپ ایران اتخاذ خواهد کرد؟

به منظور تسهیل پاسخگویی به این قبیل پرسش‌ها، متن حاضر در سه فصل تهیه شده است. در فصل اول با عنوان «معرفی بازیگران» به اقتصاد نیمه پنهان ایران پرداخته‌ایم. این بخش به بررسی نهادهای اقتصادی زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی، سنجش دانش اقتصادی علی‌خامنه‌ای، گرایش اقتصادی وی و معرفی مشاوران اقتصادی علنی و غیر علنی او اختصاص دارد. فصل دوم با عنوان «اجرای یک نسخه جهانی با شعار مقابله با نظم جهانی» به شرح برنامه‌های توسعه در ایران و تحلیل سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی اختصاص دارد. فصل سوم با عنوان «سرنوشت یک ملت» به تحلیل و بررسی نتایج سیاست‌های اقتصادی طبقه حاکم در جمهوری اسلامی و تاثیر آن بر کلیت نظام اقتصادی و در نتیجه زندگی میلیون‌ها نفر از مردم و طبقه کارگر ایران پرداخته شده است.

فصل اول: معرفی بازیگران

پیشنهاد نویسندگان

در آغاز فصل اول ممکن است تصور کنید با مطالعه بخشی که نام «معرفی» روی آن است مطلب جدید و مهمی نخواهید یافت. با اطمینان به شما می‌گوئیم که چنین نخواهد بود. اگر به مطالب اقتصاد سیاسی علاقه‌مند نیستید یا اگر فرصت مطالعاتی شما به دلیل کار و خستگی زندگی روزانه زیاد نیست، توصیه می‌کنیم حتی به قیمت چشم‌پوشی از فصل دوم و سوم این کتاب، مطالعه فصل اول را از دست ندهید.

رهبر قصه‌خوان، مشاور کاراته‌باز، بنگاه ۹۵ میلیارد دلاری

نشریات، روزنامه‌ها، سایت‌های خبری و تحلیلی و صدا و سیما ایران پر از گزارش‌هایی مبنی بر مطالعات و معلومات رهبری در حوزه‌های مختلف است. هر از گاهی جلسات و نشست‌های وی با به اصطلاح نخبگان حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پوشش وسیع خبری داده می‌شود. قاعدتاً باید از میان این حجم از اخبار و روایت‌ها از دانش رهبر، بتوان میزان مطالعات وی در حوزه اقتصاد و گرایش اقتصادی او را روشن کرد. عباراتی که خواهید خواند صحبت‌های علی خامنه‌ای درباره مطالعات خودش است. این‌ها چند نمونه از گفته‌های رسمی است و برای همه آنها [بند](#)، تاریخ، شاهد و اعلان رسمی وجود دارد:

۱: «من در مقوله‌های سینمایی و هنرهای تجسمی و تصویری و امثال اینها ورود ندارم یعنی یک مستمع عامی هستم اما در مورد شعر و رمان نه آدم عامی نیستم از این آثاری که وجود دارد زیاد خوانده‌ام.»

۲: درباره کتاب خاطراتی که سربازان ایرانی از سال‌های جنگ ایران و عراق منتشر کرده و می‌کنند:

«از دهه‌ی ۶۰ من یکی از مشتری‌های پر و پا قرص این کتاب‌ها بودم...»

۳: «من سطر سطر ورق‌های تاریخ هفتاد- هشتاد سال گذشته و قبل از آن را مکرر خوانده‌ام بنده در باب

شبه قاره‌ی هند مطالعات مفصلی داشته‌ام و کتابی هم در این زمینه نوشته‌ام.»

۴: «وقتی با دید مقایسه به انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق و انقلاب اسلامی خودمان نگاه می‌کنم

می‌بینم آن انقلاب چقدر خشن بوده است. اگر کسی تاریخ وقایع آن انقلاب را خوانده باشد به خشونتش پی

می‌برد. متأسفانه اغلب جوانان ما اصلاً از انقلاب‌های دیگر خبر ندارند.»

۵: با توصیف انقلاب کبیر روسیه به عنوان یک «انقلاب خنثی» می‌گوید: «وقتی انقلاب خودمان را با

انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق مقایسه می‌کنم می‌بینم انقلاب ما خیلی بهتر از آن انقلاب است.»

۶: «تقریباً می‌شود گفت تعداد زیادی کتاب راجع به انقلاب اکتبر خوانده‌ام. یکی از آنها رمان «دن آرام»

اثر شولوخوف است.»

۷: «در توصیف رفتار جمهوری اسلامی و دولت آمریکا با کمونیست‌ها و چپ‌ها: «خط قرمز وجود

دارد و از این خط قرمز، هیچ کس نباید عبور کند. نه این که ما اجازه نمی‌دهیم در هیچ جای دنیا اجازه

نمی‌دهند. در به اصطلاح دموکراتیک‌ترین کشورها هم اجازه نمی‌دهند. همین کتاب معروف «خوشه‌های

خشم» اثر «جان اشتاین بک» یا دیگر کتابش را که الان در ذهنم نیست بخوانید و ببینید راجع به وضع

چپ‌ها و برخورد سردمداران مرکز به اصطلاح دموکراسی با آن‌ها چه نوشته است!»

اگر شک دارید که ما اقدام به گزینش سلیقه‌ای گفته‌های رهبر جمهوری اسلامی کرده‌ایم سخت در اشتباه

هستید. این بیانات و این کتاب‌ها را [یک سایت امنیتی](#) که نوب در ولایت علی خامنه‌ای است با ذره‌بین

پیدا کرده و به هم چسبانده است تا تصویری ادیبانه و اهل مطالعه‌ای از او ارائه بدهد. مطابق صحبت‌های

علی خامنه‌ای و تایید سایت امنیتی مشرق‌نیوز، رهبر جمهوری اسلامی علاقه‌مند به کتاب‌های قصه،

داستان و خاطرات است. مطالعه جدی او این است که رمان و کتابهایی درباره تاریخ می‌خواند. سطح

دریافت او از مطالعاتش نیز به خوبی در [جمالات قصار او درباره تاریخ جهان](#) و تاریخ انقلاب‌ها مشخص

است. ما کسی را درباره نوع مطالعاتش تحقیر نمی‌کنیم. هدف این است که با استفاده از صحبت‌های خود علی خامنه‌ای و رسانه‌های طرفدار او، نشان بدهیم که او چه میزان مطالعه و دانش اقتصادی دارد. علی خامنه‌ای می‌گوید: «تا سن ۱۹ سالگی بیش از [هزار عنوان رمان](#) مطالعه کرده بودم» از این گفته او می‌توان نتیجه گرفت او درک درستی از زمان و اعداد نیز ندارد. در نتیجه می‌توان گفت که اظهارات او درباره سیستم اقتصاد کشور و دستوراتی که در این زمینه می‌دهد برگرفته از بولتن‌های دستگاه‌های امنیتی و مشاوران اقتصادی اوست.

به منظور محکم‌کاری در تصدیق این نتیجه‌گیری، در سایت رسمی رهبر جمهوری اسلامی کلید واژه «اقتصاد» را جستجو کردیم. در میان اظهارات زیادی که علی خامنه‌ای طی ۳۰ سال حکومتش به زبان آورده در مجموع ۲۳۵۹ بار کلمه «اقتصاد» در سایت رسمی‌اش تکرار شده است. بخش زیادی از این یافته‌ها، پاراگراف‌های کوتاه هستند که مسئولان سایت وی، اسم آنها را «[فیش](#)» گذاشته‌اند. بخشی دیگر مربوط به پیام‌های نوروزی یا سخنرانی در جمع خانواده شهدا، بسیجیان و مسئولان کشور و دانش آموزان است که در بعضی از این سخنرانی‌ها کلمه اقتصاد بیش از ۳۰ بار در یک سخنرانی تکرار شده است، اما حاوی هیچ نکته خاصی نیست جز اینکه اقتصاد کشور باید اینطور یا آنطور بشود. [در بعضی از لینکها هیچ مطلب اقتصادی وجود ندارد](#) و فقط برای اینکه آن سال را سال «حماسه سیاسی و حماسه اقتصادی» نامگذاری کرده است وارد نتایج جستجو شده است. بخش اندکی از صحبت‌های علی خامنه‌ای با صحبت‌های منبری تفاوت دارد و مشخص است بنا به توصیه یا خواست مشاوران و نهادهای اقتصادی تحت امر خود، آنها را به صورت تمرین شده اجرا می‌کند. به صورت جداگانه درباره بخش سفارشی مواضع اقتصادی او صحبت خواهیم کرد اما بر بیشتر حرف‌های او درباره مسائل اقتصادی و نظام اقتصادی ایران، نمی‌توان نامی جز صحبت‌های منبری گذاشت.

آیا رهبر ایران سواد و شناختی در حوزه اقتصاد سیاسی دارد؟

علی خامنه‌ای مطابق زندگی نامه خودش هیچ گونه تحصیلات اقتصادی و علمی نداشته و فقط درس حوزوی خوانده است. میزان اطلاعات علی خامنه‌ای از علم اقتصاد و دیدگاه‌های او برای رشد اقتصادی کشور و رفاه مردم جامعه را از سخنرانی‌های او می‌توان حدس زد. به طور مثال در سال ۱۳۷۸ در دیدار روسای سه قوه، مسئولان و مدیران بخشهای مختلف نظام می‌گوید:

«صبر و پایداری بر اصول و مبانی اسلام و انقلاب، موجب پیشرفت بیشتر در عرصه‌های گوناگون خواهد بود. اگر صبر و پایداری، به روح نماز یعنی توجه به منبع لایزال الهی و ذکر و خشوع متصل شود استقامت انسان هیچگاه پایان نمی‌یابد و در این صورت هیچ وقفه‌ای در مسیر حرکت انسان و جامعه به سمت قله‌های مادی و معنوی از جمله قله‌های علم، ثروت، اقتدار سیاسی و اخلاق و معنویت پیش نخواهد آمد.»

به چند نکته دقت کنید:

۱: این سخنان در دیدار به خانواده شهدا، بسیجیان یا روحانیان حوزه علمیه بیان نشده است. این سخنان در دیدار با رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه، رئیس مجلس، مدیران و مسئولان نظام بیان شده تا رهنمود آنها باشد.

۲: مطابق راهنمایی او به عنوان شخص اول نظام به زیردستانش، با صبر، پایداری، نماز، ذکر و چیزهایی از این دست می‌توان انسان و جامعه را به قله‌های علمی و مادی و ثروت رساند.

۳: از نظر علی خامنه‌ای معنای واقعی عقلانیت عبارت است از «تلاش برای تعمیق مبانی و یافتن راه‌های نیل به آرمان‌ها و اهداف انقلاب.»

۴: رهبر جمهوری اسلامی معتقد است «شعارهای انقلاب اسلامی هیچ منافاتی با حرکت کشور به سوی پیشرفت ندارد.»

۵: علی خامنه‌ای معتقد است: پیشرفت‌های عظیم کشور (از صنایع هسته‌ای نام می‌برد) به واسطه ایستادگی بر شعارها و اصول بوده است.

کاملاً مشخص است در هیچ کجای جهان به جز در جمهوری اسلامی ایران، کسی با خواندن نماز و گرفتن روزه نمی‌تواند ارزش اقتصادی و ثروت مادی تولید کند. در جمهوری اسلامی تعداد زیادی روحانی و افراد وابسته به آنها وجود دارند که بدون اینکه کاری انجام بدهند حقوق می‌گیرند و ثروت‌های ملی را در انحصار خود گرفته‌اند. در نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک دیکتاتوری مذهبی، شخصیت‌هایی حضور دارند که با فساد اقتصادی و غارت اموال عمومی جامعه ثروت هنگفتی انباشته‌اند. اما به طور یقین خود آنان نیز بر این موضوع واقف هستند که این ثروت‌ها، با نماز و روزه ایجاد نشده است. همچنین در تقابل یک ابرقدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی مانند آمریکا، با یک حکومت ضعیف و منزوی مانند جمهوری اسلامی، صبر و استقامت در برابر تحریم و محاصره، عامل ویرانی بیشتر کشور است. شعارهای جمهوری اسلامی، اظهارات رهبر ایران و سخنرانان نماز جمعه و نیز فرماندهان سپاه و بسیج، تمامی به ضرر منافع ملی و عامل تشدید تحریم‌های اقتصادی بوده است که قربانی اصلی آن مردم ایران هستند. صنایع هسته‌ای ایران نیز پیشرفت عظیمی برای ایران نبوده چرا که منافی برای مردم ایران نداشته است. این صنعت بومی نیست و دانش آن از بازار سیاه (شبکه عبدالقدیر خان در پاکستان، کمک‌های فنی کره شمالی و مشاوران روسیه) تهیه شده است. تنها نیروگاه هسته‌ای ایران توسط روس‌ها ساخته شده و هرگز با تمام ظرفیت مشغول به کار نشده است. صنعت غنی‌سازی اورانیوم و تولید سوخت هسته‌ای نیز صرفاً عامل تحریم بین‌المللی، انزوای ایران، نابودی ساختار اقتصادی و خم شدن کمر کارگران، معلمان، پرستاران و مردم زحمتکش شده است.

همانطور که می‌بینید اظهارات علی خامنه‌ای نه علمی است و نه با واقعیت‌های موجود در ایران و جهان همخوانی دارد. حال آنکه وی اظهارات خودش در سخنرانی‌های مختلف را «نقشه راه» و «شاخص‌های درست پیمودن راه» - مانند «[علائم راهنمایی و رانندگی](#)» برای حرکت وسایل نقلیه- می‌داند.

ما در بخش تحلیل و بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی، به اختیارات و قدرتی که چنین فردی با این میزان از اطلاعات اقتصادی، برای اعمال اراده خود بر جهت‌گیری‌های کلان اقتصادی و سیاسی

دارد پرداخته‌ایم. اجازه دهید در ابتدا به گرایش‌های اقتصادی‌اش قبل از آنکه به مقام رهبری جمهوری اسلامی نائل شود نیز نگاهی بیندازیم.

جهت‌گیری‌ها قبل از دوره رهبری

با حذف کامل گروه‌های سیاسی از حزب توده و سازمان اکثریت تا جبهه ملی، سازمان مجاهدین خلق و سازمان‌های ریز و درشت چپ و مارکسیست، حکومت جمهوری اسلامی مستقر شده و حاکمیت را خود بر تمام حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران تثبیت کرد. اما با تثبیت حاکمیت، اختلافات درونی مابین گروه‌های اسلام‌گرای تشکیل‌دهنده نظام، اندک اندک سر بر آورده و به درگیری‌ها و پارکشی‌های دنباله‌داری منجر گردید. اسلام‌گرایان تازه به قدرت رسیده در قالب جمهوری اسلامی، قبل از انقلاب ۵۷ خاستگاه طبقاتی مشترک و جهت‌گیری‌های سیاسی و ایدئولوژیک کاملاً همسویی نداشته‌اند. همچنین به دلیل نبود تجربه حکومت و نداشتن سابقه تشکیلاتی به مانند اپوزیسیون چپ و ملی در زمان حکومت پهلوی، چهارچوب منسجم و نظریه اقتصادی و اجتماعی محکمی برای دوران حاکمیت خود مهیا نساخته بودند. فکر نمی‌کنیم نیازی باشد تا به ادعاهای واهی و آسمان‌ریسمان‌بافتن‌های توخالی اسلام‌گرایان برای بیرون کشیدن نظریه اقتصاد اسلامی از منابع فقه شیعه، در اینجا پاسخ گوئیم. منطق درونی جمله «اقتصاد مال خر است» حداقل امروز آنقدر عریان شده است که دیگر همه شهروندان ایرانی می‌دانند از قال الباقر و قال الصادق مدل اقتصادی و برنامه توسعه بیرون نمی‌آید. تاریخ به خوبی نشان داده است که روحانیون و دستگاه دینی همه ادیان، در وضعیت‌های اضطرار و چرخش‌های تاریخی نیروهای سیاسی، نه با منطق دینی و مذهبی، که با منطق طبقاتی خود عمل می‌کنند. یعنی حتی اگر نظریه هم نداشته باشند محکومند به اینکه منطبق با ضرورت‌های طبقاتی جدید خود، چشم‌انداز ترسیم کنند، تاکتیک داشته باشند و برنامه بریزند. از همین نشانه‌هاست که می‌توان جایگاه و دینامیسم طبقاتی گروه‌های سیاسی را درک کرد.

خط و خطوط کلی نزع جناح‌های قدرت در دهه ۶۰ جمهوری اسلامی، از لا به لای اظهار نظرها و جنگ و جدل‌های جناح به اصطلاح چپ و جناح به اصطلاح راست در تمام سطوح همچون مجلس، کابینه دولت، دعوای به ظاهر فقهی و شرعی بر سر مسائل حاکمیتی و تعیین حد و حدود حکومت برای دخالت در عرصه‌های زندگی اجتماعی روشن می‌شود. از دل این اختلافات و جناح‌بندی‌هاست که بعدتر در دوره رهبری علی خامنه‌ای و ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی مسیر اصلی حرکت اقتصادی جمهوری اسلامی با شعار «سازندگی» ترسیم شد.

جناح به اصطلاح چپ جمهوری اسلامی، که نماد آن میرحسین موسوی، نخست وزیر دوره جنگ ایران و عراق است از افراد، گروه‌ها و گرایش‌هایی در روشنفکری دینی نزدیک به علی شریعتی و بخش‌هایی از اسلامگرایان سنتی که در خوانش خود از فقه شیعه نزدیک به روح‌الله خمینی بودند تشکیل شده است. باور به اسلام سیاسی و دخالت آن در همه شئون حیات انسان و استفاده از فقه سنتی به عنوان ابزاری برای استیلای سیاسی از ویژگی‌های بارز این گروه بوده است. بخش بزرگی از حزب جمهوری اسلامی و هواداران میرحسین موسوی، بخشی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی همچون بهزاد نبوی، هاشم آغاجری و مصطفی تاج زاده، بخشی از روحانیون همچون موسوی اردبیلی، محمد موسوی خوئینی‌ها، مهدی کروبی و اعضای دفتر تحکیم وحدت مانند محسن میردامادی و ابراهیم اصغرزاده در این دسته قرار می‌گیرند.

در طرف مقابل که به جناح راست اسلامی مشهور شده است نمایندگان تفکر انتی‌قراری دارند که به فقه سنتی نزدیک بوده و بازار، خاستگاه طبقاتی اصلی این جناح بوده است. بخش بزرگی از اعضای جامعه روحانیت مبارز، مانند اکبر هاشمی رفسنجانی و علی اکبر ناطق نوری، اعضای حزب موتلفه مانند حبیب‌الله عسگر اولادی، مهدی عراقی و اسدالله بادامچیان، بخشی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مانند محسن رضایی، محمد باقر ذوالقدر و احمد توکلی از چهره‌های مطرح این جناح بوده‌اند.

جناح چپ که طی دهه ۶۰ و جنگ هشت ساله با عراق، زیر سایه نفوذ روح‌الله خمینی دست بالا را در قدرت داشتند، همانند سردمداران تمام اقتصادهای سرمایه‌داری گرفتار جنگ، معتقد و مجری سیاست‌های

اقتصاد جنگی بودند. سیاست‌هایی که مبنای اصلی آن، دولت‌گرایی، تغییر و کنترل تولید متناسب با نیازهای جنگ، کنترل قیمت ارز، کنترل قیمت‌ها، پخش اقلام ضروری و اعمال سوبسید برای جلوگیری از نارضایتی‌های معیشتی در وضعیت جنگی و به اصطلاح تقویت پشت جبهه بوده است. هیچ کدام از این اصول، بر خلاف نامی که این جناح با خود یدک می‌کشید و البته بعدها از آن تبری جست، ربطی به نگاه چپ، تفکر مارکسیستی، اقتصاد سوسیالیستی و اداره شورایی جامعه نداشت. چنانکه بعداً در برنامه‌های اقتصادی دولت محمد خاتمی و بعدتر در «جزوه سبز» میرحسین موسوی در بخش اصول اقتصادی بازتاب پیدا می‌کند، این جناح در وضعیت غیر جنگی معتقد به آزادسازی اقتصادی است و در خوشبینانه‌ترین حالت به نوعی نهادگرایی راست تمایل دارد.

اما اختلافات این دو جناح طی تمام سال‌های دهه ۶۰ بر سر چه بوده است؟ با نگاهی به تاریخ این دوره، نشانه‌های آشکاری از این تعارض‌ها نمایان می‌شود.

مهرماه ۱۳۶۰ علی خامنه‌ای به ریاست جمهوری ایران رسید. در آن دوران نخست وزیر، رئیس کابینه و در واقع مهره اصلی هدایت‌کننده دولت بود که می‌بایست از طریق مجلس انتخاب می‌شد. علی خامنه‌ای ابتدا علی اکبر ولایتی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد که با فشار جناح به اصطلاح چپ مجلس نتوانست رأی اعتماد کسب کند. بعد از کشمکش‌های بسیار در نهایت میرحسین موسوی که نامزد مورد حمایت چپ اسلامی بود به عنوان نخست وزیر انتخاب شد.

کابینه موسوی که در ابتدا هر دو جناح چپ و راست اسلامی را شامل می‌شد بعدها علی‌الخصوص بر سر نحوه مدیریت اقتصادی دولت، دچار اختلافات شدیدی شد. عسگر اولادی وزیر بازرگانی، ناطق نوری، ولایتی، توکلی، رفیق‌دوست، مرتضی نبوی و علی اکبر پرورش، طی [نامه‌ای به روح الله خمینی](#) در مورد این اختلافات شکایت کردند: «...عده‌ای در دولت، به دنبال دولتی کردن مردم هستند و عده‌ای به دنبال مردمی کردن دولت... اگر بخواهیم از این بن‌بستی که دچار آن شده‌ایم بیرون بیائیم و قفل اقتصاد کشور باز شود باید به دنبال مردمی کردن اقتصاد باشیم...» به دنبال این اختلافات عسگر اولادی از

وزارت بازرگانی استعفا داد. اگر خوب دقت کنید مشاهده می‌کنید این اسامی، بعدها از نزدیکترین چهره‌ها به رهبر آینده جمهوری اسلامی، یعنی علی خامنه‌ای شدند.

در سال ۱۳۶۴ هنگامی که علی خامنه‌ای مجدداً به سمت ریاست جمهوری انتخاب شد قصد برکناری میر حسین موسوی از نخست وزیری را داشت. اما تلاش‌های وی که به «ماجرای ۹۹ نفر» در مجلس دوم معروف است با نظر روح‌الله خمینی که اعلام کرد «مصلحت در ابقای نخست وزیری میر حسین موسوی است» شکست خورد. در این جنگ قدرت ۹۹ نفر به نخست وزیری موسوی رای مخالف دادند که علی خامنه‌ای در حمایت از آنان گفت:

«اینها در حقیقت با ۹۹ نفر مخالف هستند که چندی پیش من به یکی از آنها که دائم ۹۹ نفر را زیر سؤال می‌برد گفتم اگر ساکت ننشینی خواهم گفت که اینها ۹۹ نفر نیستند و با من ۱۰۰ نفر هستیم.»

این اختلافات تا اواسط دوره ریاست جمهوری خامنه‌ای ادامه پیدا کرد و گرایش‌های اقتصادی و سیاسی او را نیز آشکارتر نمود. ابوالقاسم سرحدی زاده وزیر کار دولت موسوی، در ۱۶ آذر ۱۳۶۶ در استفتائی از روح الله خمینی پرسید:

«آیا می‌توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند: آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، بندر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحا استفاده می‌نمایند اعم از اینکه این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد و یا به تازگی به عمل آید در ازای این استفاده شروطی الزامی را مقرر نمود؟»

پاسخ خمینی به این استفتا صریح است:

«در هر دو صورت چه گذشته و چه حال، دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید.»

در واکنش به این فتوا، صافی گلپایگانی، دبیر وقت شورای نگهبان که به جناح راست اسلامی نزدیک است در نامه‌ای به خمینی در ۲۶ آذر ماه ابراز نگرانی می‌کند که :

«بعضی اشخاص استظهار نموده‌اند که دولت می‌تواند هرگونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیار، جایگزین نظامات اصلی و مستقیم

اسلام قرار دهد و خدمات و امکاناتی را که منحصر به او شده است و مردم در استفاده از آنها مضطر یا شبه مضطر می‌باشند وسیله اعمال سیاستهای عام و کلی بنماید و افعال و تروک مباحه شرعیه را تحریم یا الزام نماید.»

امام رهبر وقت جمهوری اسلامی در پاسخ به وی همان فتوی را تکرار می‌کند: «دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند با شروط اسلامی، و حتی بدون شرط، قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است ندارد. بلکه در «أنفال»، که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است می‌تواند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجرا کند.» علی خامنه‌ای در ادامه این بحث و در دفاع از دیدگاه جناح راست، به میدان آمده و در خطبه‌های نماز جمعه در ۱۱ دی ماه همان سال اعلام می‌کند:

«امام که می‌فرمایند دولت می‌تواند در مقابل خدماتی که انجام می‌دهد شروط الزامی برقرار کند یعنی کارفرما، که در شرایط عادی و بدون نظارت دولت می‌تواند با کارگر يك روابط غیر عادلانه برقرار کند دولت می‌تواند کارفرما را اجبار و الزام کند به رعایت يك سلسله از الزامات و وظایف که برعهده کارفرما گذاشته شود و این در اختیار دولت اسلامی است اینکه هم در سوال و هم در پاسخ حضرت امام اشاره روشنی به آن شده است و آن اینکه این اقدام دولت اسلامی به معنای برهم زدن قوانین پذیرفته شده و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست امام که فرمودند دولت می‌تواند شرطی را بر دوش کار فرما بگذارد این هر شرطی نیست آن شرطی است که در چارچوب احکام پذیرفته شده اسلامی است و نه فراتر از آن.» (روزنامه اطلاعات، ۱۲/۱۰/۱۳۶۶)

این مواضع علی خامنه‌ای در ۱۶ دی ۱۳۶۶ با جوابیه شدیدالحنی از جانب خمینی مواجه می‌شود: «آنچه گفته شده است تا کنون، و یا گفته می‌شود ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت

صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم.»

به دنبال این [پاسخ تند](#) روح‌الله خمینی، چند روز بعد علی خامنه‌ای در ۲۱ دی ماه پیامی منتشر می‌کند که تصریح دارد: «احکام مرقوم در نامه حضرت عالی (خمینی) جزو مسلمات است و بنده همه آن‌ها را قبول دارم.»

همانطور که گذشت علی خامنه‌ای در این اختلافات ادامه‌دار دهه ۶۰ میان دو جناح، همواره سمت جناح راست ایستاده است. جناحی که حتی در شرایط جنگی نیز معتقد بود نباید دولت کنترلی بر روی اقتصاد داشته باشد و به قول حبیب‌الله عسگر اولادی مردم را نباید دولتی کرد.

البته ذکر این نکته بسیار مهم است که مواضع روح‌الله خمینی، به دلیل مترقی بودن اندیشه اسلام سیاسی و حتی آرا خود وی نیست. دلیل مواضع و گرایش‌های او را باید در چهارچوب مناسبات جهانی دید. خمینی قبل از به قدرت رسیدن در فضای دو قطبی جنگ سرد، در نامه‌ای به کندی رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده [توضیح داد](#) که او با منافع آمریکا در ایران مخالفتی ندارد. بر عکس، او اعتقاد داشت که حضور آمریکا در ایران، برای ایجاد توازن در برابر شوروی و احتمالاً نفوذ بریتانیا ضرورت دارد. در مورد سیاست‌های اقتصادی بعدی نیز همانطور که راهکار دولت‌های سرمایه‌داری غربی برای مقابله با کمونیسم، ایجاد دولت رفاه بود اسلام سیاسی نیز بعد از کسب قدرت، برای رفع خطر اندیشه چپ، به جایگزین کردن گفتمان مستضعفین به جای گفتمان مبتنی بر تحلیل طبقاتی اقدام کرد. خمینی و جناح چپ جمهوری اسلامی، برای مقابله با شورش‌های داخلی در یک جامعه پساانقلابی، مجموعه حمایت‌هایی را تحت عنوان کلی «اقتصاد جنگی» ایجاد کردند. به محض عبور نظام جمهوری اسلامی از بحرانی که جنگ ایران و عراق ایجاد کرده بود چرخش سریع این جناح به سمت اقتصاد آزاد و الگو برداری از نسخه‌های صندوق‌بین‌المللی پول، نشان داد که مستضعفین چیزی جز پلکان قدرت برای جناح‌های قدرت در این نظام نبوده‌اند.

مشاور یا مشاوران اقتصادی علی خامنه ای

۱: مشاوری به جای مانده از دوره فنودالیسم

آنچه که از اخبار منتشره و گزارش خبرگزاری‌های داخلی به دست می‌آید این است که رهبر فعلی ایران یک تیم مشاوران اقتصادی دارد. آنطور که مشخص است فردی به نام علی آقامحمدی رئیس این تیم مشاوران است. علی آقا محمدی با حکم علی خامنه‌ای، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز می‌باشد. او در دور اول، دوم و سوم مجلس شورای اسلامی نماینده همدان بوده است. در زمانی که علی لاریجانی رئیس سازمان صدا و سیما بود، علی آقا محمدی به سمت رئیس بخش خبر سیما گمارده می‌شود. یک معاونت کاملاً امنیتی که با آنکه رئیس سازمان صدا و سیما از طرف علی خامنه‌ای به این سمت منصوب می‌شود، از جای دیگری به جز ریاست صدا و سیما دستور می‌گیرد و به هیچ مدیر و ناظری پاسخگو نیست. نشانه آن اینکه همچنین هر از گاهی اختلاف معاونت خبر صدا و سیما با رئیس سازمان صدا و سیما خبر ساز می‌شود و در نهایت این رئیس سازمان است که باید در مقابل معاونت خبر خود کوتاه بیاید و تسلیم شود.

علی آقا محمدی در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، «معاون نظارت و هماهنگی در سیاست‌های اقتصادی» محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس جمهور بوده است. کسی که بعد از پایان دولت احمدی‌نژاد به جرم ارتشا و تحصیل مال نامشروع زندانی شد و البته نامش با فساد اقتصادی، اختلاس و توزیع پول در بین نمایندگان مجلس برای خریدن رای آنها سر زبان‌ها است.

آقامحمدی فعالیت‌های گسترده‌ای در زمینه تئوریزه کردن و گسترش ایده خصوصی‌سازی در راستای اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران داشته است. خودش از تحقق ۱۵۰ هزار میلیارد تومان واگذاری (خصوصی‌سازی) اموال عمومی خبر می‌دهد و خودش هم می‌گوید «افکار عمومی نسبت به خصوصی‌سازی‌های انجام شده شبهه دارد.» علی آقامحمدی درباره انتقاداتی که بر حراج ثروت‌های عمومی در ایران وارد است می‌گوید: «[نباید سیاست‌های اصل ۴۴ را زیر سؤال ببریم](#) بلکه باید در اجرای آن به درستی عمل کنیم.»

آقامحمدی در طول بررسی قراردادهای نفتی و در هنگام عقد قرارداد با شرکت توتال، به عنوان نماینده دولت روحانی با حکم اسحاق جهانگیری و در قالب نماینده «ستاد اقتصاد مقاومتی دولت» در همه مراحل حضور داشته است! مدیر عامل توتال بعد از امضای قرارداد نفتی، مذاکره کنندگان ایرانی را «بازرگانی خوب» توصیف کرد.

بیا بید نگاهی به دو نمونه از نظرات مثلاً اقتصادی سر تیم مشاوران اقتصادی علی خامنه‌ای بیندازیم:

۱: «کشور ما در حال حاضر نرخ شهرنشینی بالایی دارد و نرخ بالای شهرنشینی کلید توسعه است.»
۲: «شهرهای بزرگ نیز فرصت مناسبی برای زنجیره سازی افقی، برای کنار هم قرار گرفتن فعالیت‌های مشابه هستند و این در حالیست که اقتصاد شهری ما دارای برخی خلاءها در زنجیره ارزش و سودآوری است.»

همانطور که ملاحظه می‌کنید این فرد بین یک تا سه قرن از مناسبات جهانی، تحولات اجتماعی و ساختارهای جهانی عقب است. مشاوره‌ای که او بدهد به کجا خواهد رسید؟

زمانی بخش اصلی اقتصاد جوامع، کشاورزی بود و کشاورزان و صنعتگران خرد وابسته به آن، اساس اقتصاد جوامع را تشکیل می‌دادند. ساختارهای قانونی و حقوقی جوامع همچون منایات ارباب رعیتی و سرف داری نیز متناسب با همین وضع شکل گرفته بود. بعد از آنکه نظام فئودالیسم به بالاترین درجه رشد خود رسیده و سپس به یک مانع برای رشد و ترقی جوامع بدل گردید، سیستم سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم تولید اجتماعی جدید برای کنار زدن سیستم کهنه وارد میدان شد. روبرنای سیاسی این سیستم، همان لیبرالیسم بود که به واسطه تمرکز حول آزادی فردی تلاش می‌کرد رعیت‌ها و افراد وابسته به زمین و جمعیت متمرکز شده در روستاها را از قید مالکیت و اراده ارباب خارج نموده آنها را از زمین جدا کرده و به سمت شهرها سرازیر کند تا نیروی کار مورد نیاز کارخانه‌های جدید فراهم شود. شعار آزادی لیبرال‌ها در اصل بود این بود که هر کسی باید این حق را به دست می‌آورد که آزادانه کار خود را بفروشد و هر کسی حق داشت که آزادانه کار دیگران را خریداری کند (البته اگر سرمایه لازم را داشت).

عامیانه‌ترین و سطحی‌ترین نوع نگاه به ماجرا این است که کسی تصور کند شهرنشینی عامل صنعتی شدن کشورهاست در صورتی که این روند کاملاً برعکس است. صنعتی شدن جوامع، دلیل رشد شهرنشینی است. جاده‌های باریک و نامناسب روستایی، به درد نقل و انتقالات لازم برای کارخانه‌ها نمی‌خورد و صاحبان کارخانه‌ها نیاز به سرکشی همزمان به کارخانه خود و ارتباط با صنایع دیگر، مقامات سیاسی و بازرگانان داشتند. تبادل اقتصادی در سیستم اقتصادی و اجتماعی جدید، در فضای از هم گسیخته و پراکنده روستاها امکان‌پذیر نبود. دلایلی از این دست سبب می‌شد که کارخانه‌ها در نزدیکی شهرها مستقر شوند و نه روستاها. پیرو این تغییرات، کشاورزی نیز با استفاده از محصولات جدید صنعتی، از روش‌های سنتی خود به شیوه‌های صنعتی تکامل پیدا کرد. به لطف ماشین‌آلات جدید، با نیروی کار کمتری می‌توان زمین‌های کشاورزی بیشتری را زیر کشت برد و در هر واحد زمین کشاورزی محصول بسیار بیشتری نسبت به دوران قدیم تولید کرد. در نتیجه ارتشی از بیکاران از روستاها راهی شهرها شدند تا شاید در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها شغلی برای سیر کردن شکم خود به دست آورند.

این تحولات در برخی جوامع طی یک دوره زمانی طولانی و در برخی دیگر به صورت ضربتی و مدیریت شده اتفاق افتادند تا فاصله بین جوامع غیر صنعتی با کشورهای صنعتی از بین برود. زیرا اغلب کشورهای صنعتی شده به مدد تکنولوژی، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی خود نسبت به همسایگان ضعیف‌تر، سیاست‌های استعمارگرانه و سلطه جویانه در پیش می‌گرفتند. به طور مثال بعد از اینکه حزب بلشویک، به رهبری ولادیمیر لنین توانست دیکتاتوری ارتجاعی تزارها در روسیه را سرنگون کند، بلافاصله با دخالت نظامی همزمان انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن، آمریکا و حتی عثمانی (ترکیه) مواجه گردید. هر یک از این کشورها بخشی از خاک روسیه را اشغال کرده و این کشور را طوری محاصره کردند که نشریات خارجی نیز به مدت ۱۸ ماه به دست لنین نمی‌رسید چه رسد به کالاها، انتقال تکنولوژی و ایجاد روابط بازرگانی. از همین رو لنین طرحی را برای صنعتی شدن سریع روسیه تدوین کرد تا هم با تحریم‌ها و محاصره نظامی مقابله کند و هم ساختار سنتی و عقب افتاده جامعه روسیه را تغییر دهد.

بعدها در چین نیز شاهد چنین سیاستی بودیم مائو که بر پایه قدرت دهقانان توانسته بود مردم چین را علیه دیکتاتوری داخلی و قدرت‌های استعمارگر بسیج کند، اقدام به برنامه‌ریزی جامع و فراگیری برای کشاورزی چین و سپس حرکت به سمت صنعتی شدن کرد.

اکنون دهه‌هاست که پروسه صنعتی شدن در معنای گذشته آن در بسیاری از کشورهای جهان اتفاق افتاده است اگر امروز تقسیم‌بندی «کشورهای در حال توسعه» و «کشورهای توسعه یافته» وجود دارد صحبت بر سر فاصله تکنولوژیک و قدرت اقتصادی کشورها، سهم و وزن آنها در اقتصاد جهانی است. وگرنه مدتهاست که در اغلب کشورهای جهان، جمعیت شهری از جمعیت روستایی پیشی گرفته است. حالا جناب آقامحمدی، سرتیم مشاوران اقتصادی رهبر جمهوری اسلامی که ادعای جانشینی خدا بر زمین را دارد، مشاوره‌هایی می‌دهد که تاریخ مصرف آن یک تا سه قرن است که تمام شده است.

او می‌گوید: «جنگ کنونی جنگ نامنظم پارتیزانی اقتصادی است» و «عبور از این مرحله (تحریم‌های دولت ترامپ علیه ایران) برای اقتصاد ایران کار مشکلی نیست.» به طور قطع می‌توان گفت آقای سرتیم مشاوران و کسی که از او مشاوره می‌گیرد هیچ درکی از اقتصاد جهانی و شرایط زندگی مردم ایران ندارند.

۲: مشاور بنگاه دار - اقتصاد مقاومتی یعنی خصوصی‌سازی

مشاور دیگر اقتصادی علی خامنه‌ای، محمد شریعتمداری است که احتمالاً اسم او بیش از مشاور قبلی به گوش شما آشناست. اگر یادتان باشد در ماجرای فساد اقتصادی و تخلف گسترده در واردات خودروی خارجی، اول اعلام شد که سایت کمرگ هک شده است و این خبر بعداً تکذیب شد. شریعتمداری به عنوان وزیر صنعت، معدن و تجارت درباره این فساد اقتصادی اطلاعات غلط بیرون داده بود. چند ماه بعد اسناد دخالت این وزیر در واردات غیرقانونی خودروی‌های خارجی منتشر گردید و معلوم شد امضای شخص شریعتمداری پای نامه‌های متخلفان بوده است و سفارش آنان را کرده است.

محمد شریعتمداری در زمان وزارت ری‌شهری، «معاون اقتصادی وزارت اطلاعات» بوده است. در دولت محمد خاتمی، سمت «نماینده قوه مجریه در کمیسیون مشترک سه قوه برای نظارت بر وضعیت

زندانیان جرایم ضد امنیت ملی» را به شریعتمداری می‌دهند. فهرست مسئولیتهای فعلی و جاری و جدید وی به خوبی معرف روابط و جایگاه او در نظام سیاسی و اقتصادی ایران است:

__ عضو شورای پول و اعتبار

- عضو هیأت امنای ستاد اجرائی فرمان حضرت امام به حکم علی خامنه‌ای از سال ۱۳۷۰ تاکنون

__ رئیس ستاد اجرایی فرمان حضرت امام از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۷۶

- معاون نظارت و حسابرسی دفتر رهبری از زمان تأسیس تا سال ۱۳۷۶

- عضو هیات امنای دانشگاه فنی و حرفه‌ای

- عضو هیأت امناء بنیاد شهید انقلاب اسلامی

- عضو شورای راهبردی روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران به حکم علی خامنه‌ای از سال ۱۳۷۷

تا سال ۱۳۹۲ و رئیس کمیسیون اقتصادی آن شورا

- نماینده تام‌الاختیار دولت جمهوری اسلامی ایران در الحاق به سازمان جهانی تجارت جهانی WTO

از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۸۴ و ورود جمهوری اسلامی ایران به عنوان عضو ناظر در همین دوران

- عضو مجمع عمومی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

- رئیس شورای عالی نظارت بر اتاقهای بازرگانی، صنایع و معادن ایران از سال ۱۳۷۶ تا سال ۱۳۸۴

- رئیس هیأت عالی نظارت بر سازمانهای صنفی از سال ۱۳۷۶ تا سال ۱۳۸۴

- جانشین معاون امور انقلاب نخست وزیر در طی دوران نخست‌وزیری رجایی و باهنر و مهدوی‌کنی

و مهندس موسوی

- عضو شورای کمیته انقلاب اسلامی مرکز، از زمان تأسیس تا اواخر سال ۱۳۵۹

- عضو هیأت مؤسس جهت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی

- عضو هیأت مؤسس و امنای جمعیت دفاع از مردم مظلوم فلسطین

__ عضو ستاد اقتصادی دولت روحانی

علاوه بر تمام این مسئولیت‌ها، محمد شریعتمداری از اعضای اصلی مدیریت کارتل‌های بزرگ مالی زیر نظر رهبر در سطوح مختلف، از اعضای اصلی تیم اقتصادی و کابینه دولت‌های رفسنجانی (قائم مقام وزیر بازرگانی، معاون بازرگانی داخلی، معاون هماهنگی وزارت بازرگانی و رئیس کمیسیون نظارت بر سازمانهای صنفی)، محمد خاتمی (وزیر بازرگانی) و حسن روحانی (معاون اجرایی رئیس جمهور - وزیر صنعت، معدن و تجارت - وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی) بوده است.

محمد شریعتمداری مشاور اقتصادی علی خامنه‌ای و در عین حال یکی از فاسدترین مقامات جمهوری اسلامی است. میزان فساد در واردات غیرقانونی خودرو و اطلاع از رانت افزایش تعرفه واردات خودروی خارجی، به قدری بالاست که اعلام شده است فقط ۹ نفر با استفاده از این رانت رقم باور نکردنی صد و دو هزار و پانصد میلیارد تومان به جیب زده‌اند. محمد شریعتمداری دبیر ستاد انتخاباتی حسن روحانی نیز بوده و در همین زمان فردی به نام میثم رضایی (رئیس انجمن صنفی کارفرمایی واردکنندگان خودرو) اسپانسر مالی این ستاد را به به عهده داشته است. میثم رضایی تحت عنوان شرکت «مفتاح رهنورد»، اقدام به پیش فروش غیر قانونی خودرو خارجی کرده و پول خریداران را جمع می‌کند. پس از ثبت نام و جمع آوری پول، تازه درخواست واردات خودرو می‌کند. اما طبق قانون، ثبت سفارش او برای واردات خودرو باطل می‌گردد. زیرا قبل از آن معاون اول رئیس جمهور در بخشنامه‌ای واردات خودروی خارجی را ممنوع اعلام می‌کند. مشاور اقتصادی رهبر در اولین روز مسئولیت خود در وزارت صنعت، معدن و تجارت، نامه میثم رضایی را پاراف می‌کند تا کارش راه بیافتد. جالب اینجاست که تاریخ پاراف نامه میثم رضایی قبل از تاریخ ثبت نامه درخواست در دبیرخانه وزارت صنعت معدن و تجارت است. یعنی نامه او قبل از ثبت شدن توسط دبیرخانه به صورت شخصی و مستقیم به آقای وزیر تحویل داده شده است!

بعد از افشای این فساد بزرگ اقتصادی، میثم رضایی بازداشت و درخواست استیضاح محمد شریعتمداری در مجلس مطرح می‌شود. اما به این دلیل که او مشاور اقتصادی رهبر و حسابدار دفتر علی خامنه‌ای و مسئول داری‌های اوست با یک استعفای ساده ماجرای استیضاح شریعتمداری ماستمالی می‌شود.

عجیب‌تر اینکه او بعد از استعفایی که از ترس استیضاح می‌دهد از طرف حسن روحانی به عنوان وزیر کار و رفاه اجتماعی به مجلس معرفی شده و از مجلس رای اعتماد می‌گیرد!

وزیری که قرار است استیضاح شود به وزرات کار می‌رود!

شستا، یک هلدینگ عظیم سرمایه‌گذاری، متعلق به سازمان تأمین اجتماعی است. این شرکت در سال ۱۳۹۲ سهامدار ۴۰۰ شرکت زیرمجموعه خود بوده که از این تعداد در مدیریت ۱۵۰ شرکت به صورت مستقیم دخالت داشته و مابقی شرکت‌ها با سهام زیر ۵۰ درصد آن متعلق به تأمین اجتماعی بوده است. اما در سال ۱۳۹۷ تعداد شرکت‌های زیر مجموعه شستا به ۲۷۴ شرکت کاهش یافته و از این تعداد ۱۸۴ شرکت را مدیریت می‌کند و در بقیه سهامدار است. در سال ۱۳۹۳، در زمانی که قیمت دلار ۳۵۵۰ تومان بوده است فقط ارزش پروژه‌های نیمه تمام شستا ۴۰ هزار میلیارد تومان بوده است.

شرکت‌های تحت پوشش شستا در ۱۰ هلدینگ تخصصی شامل صنایع دارویی، سیمان، صباتامین، صدر تامین، صنایع پتروشیمیایی و شیمیایی، ساختمان و عمران، نفت و گاز، صنایع نوین و حمل و نقل اداره می‌شوند. شستا بزرگ‌ترین بازیگر صنعت سیمان کشور محسوب می‌شود و ۷۵ درصد صنایع تولید و توزیع دارو در اختیار این هلدینگ است. صنایع نفت، پتروشیمی، کاشی، لاستیک، کاغذ، بانک، حمل نقل دریایی، حمل و نقل ریلی، فلزات، معادن و هر آنچه فکرش را بکنید در شستا موجود است. مهمترین نکته درباره شستا این است که سرنوشت ۴۹ میلیون نفر - یعنی بیش از نیمی از جمعیت کل ایران - به سرنوشت شستا وابسته است. زیرا اگر ثروت جمع شده تحت نام شستا از بین برود سازمان تأمین اجتماعی ورشکست شده و دیگر قادر به پرداخت حقوق بازنشستگی بیمه‌شدگان و ارائه خدمات درمانی و پزشکی به آنان نخواهد بود.

حسام‌الدین آشنا در مصاحبه با نشریه اندیشه پویا می‌گوید که محمد شریعتمداری یک «کارگزار دولتی سطح بالا» است و به دستور روحانی برای واگذاری شستا آمده است. یعنی قرار است که اموال بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی را بفروشد و نقد کند.

جالب است این مشاور اقتصادی علی خامنه‌ای، که همواره سمت‌های بالای اقتصادی داشته است اظهارات علی خامنه‌ای درباره **اقتصادی مقاومتی** را اینگونه توضیح می‌دهد که از عوامل تحقق اقتصاد مقاومتی « کاهش وابستگی بودجه دولت به نفت و نیز **خصوصی‌سازی** واقعی است.»

کاهش وابستگی بودجه به نفت، که ترجیح بند شعارهای اقتصادی اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در تمام تاریخ جمهوری اسلامی بوده (جدای از اینکه در تحلیل اقتصادی موافق این نظر باشیم یا نه) در عمل بهانه‌ای در راستای کاهش وظایف دولت، حذف خدمات اجتماعی این نهاد، پولی کردن آموزش و پرورش، پولی کردن دانشگاه‌ها، پولی کردن بهداشت و درمان و... بوده است. معنای خصوصی‌سازی (باز هم فارغ از اینکه در موضع‌گیری اقتصادی موافق آن باشیم یا نه) نیز در جمهوری اسلامی مشخص است: واگذاری بنگاه‌ها، کارخانجات و شرکت‌های سودآور دولت به وابستگان قدرت، سپاهیان، روحانیان و اعضای خانواده آنها.

اندکی استراحت - این یک شوخی نیست!

مشاور اقتصادی رسمی دیگر علی خامنه‌ای، جوانی است به نام حجت‌الله عبدالملکی که به عنوان یک مشاور اقتصادی، خصوصیات ویژه و منحصر به فردی دارد. مشاور اقتصادی یک حاکم، پادشاه یا رهبر می‌تواند کسی با دانش اقتصادی بالا باشد که یا دانش خود را صرف منافع عمومی (جامعه و مردم) یا منافع شخصی خودش و خاندان حاکم کند. در هر دو حال انتظار می‌رود که مشاور اقتصادی، دانش اقتصادی و توانایی مدیریت در این زمینه را داشته باشد. حال بیائید به مدارک تحصیلی و توانایی‌های شخصی سومین مشاور رسمی اقتصادی رهبر جمهوری اسلامی نگاهی بکنیم:

حجت‌الله عبدالملکی، از دانشگاه امام صادق فوق لیسانس معارف اسلامی و اقتصاد دارد سال ۱۳۸۸ دکترای اقتصاد از دانشگاه اصفهان می‌گیرد و سپس عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق می‌شود. ساکن شهرک اکباتان، حافظ قرآن و نفر اول «المپیاد معارف اسلامی» است و در مسابقات کاراته و تیراندازی نیز شرکت می‌کند.

با این روزه علمی و این توانایی‌ها، قاعده‌تاً شغل او باید تدریس کتاب دینی در مدارس ابتدایی، یا تدریس واحد اجباری معارف ۱ در دانشگاه باشد، یا اینکه به عنوان دربان پاساژ یا بادیگارد یک نماینده مجلس استخدام شود. چنین کسی اگر پارتی داشته باشد نهایتاً می‌تواند مهمان دائمی برنامه‌های مذهبی صدا و سیما یا رئیس یک کلانتری کوچک شود. اما حجت الله عبدالملکی با توانایی‌هایی همچون حفظ قرآن و کاراته‌بازی، فهرستی بلند از مسئولیت‌های مهم در ایران دارد:

- دبیر شورای اقتصادی سازمان صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۹۴ تا کنون
 - دبیر اندیشکده آمایش بنیادین- مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت (۱۳۹۲-۱۳۹۳)
 - عضو هیات مدیره صندوق بیمه اجتماعی روستاییان و عشایر کشور (۱۳۸۹-۱۳۹۱)
 - عضو شورای فقهی صنعت بیمه (بیمه مرکزی جمهوری اسلامی ایران)
 - مشاور وزارت امور اقتصادی و دارایی (۱۳۸۵-۱۳۸۸)
 - مدیر بنیاد دانشنامه اقتصاد اسلامی و مجری ویرایش اول دانشنامه (از سال ۱۳۹۰)
 - دبیر علمی همایش بین‌المللی وقف و تمدن اسلامی (۲۰۰۸)
 - مولف پنج عنوان کتاب درباره اقتصاد مقاومتی، بیمه و «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت»
 - معاون اشتغال و کارآفرینی کمیته امداد
- عبدالملکی تا کنون بیش از ۲۰۰ سخنرانی درباره اقتصاد مقاومتی انجام داده است و ای کاش که فقط درباره مسائل فقهی و اسلام سخنرانی می‌کرد. زیرا تصدی‌ها و مسئولیت‌های دیگر او برای مردم ایران و نظام اقتصاد ایران چیزی شبیه به کابوس است:
- مجری چندین طرح تحقیقاتی ملی (به سفارش وزارت امور اقتصادی و دارایی، وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری، وزارت جهاد کشاورزی، بیمه مرکزی جمهوری اسلامی ایران و...)
 - نماینده جمهوری اسلامی در اجلاس بین‌المللی بانک جهانی در سال ۲۰۱۰
 - دبیر سمینار بین‌المللی بازننگری در «گزارش توسعه جهانی ۲۰۰۹» (با همکاری وزارت امور اقتصادی و دارایی و بانک جهانی)

حجت الله عبدالملکی به عنوان یک محصول موسسات اسلامی، بدون سوابق علمی مرتبط با اقتصاد، بدون دانش و آگاهی و بدون هر گونه تجربه مرتبط با اقتصاد ملی و ساختار اقتصاد جهانی، فقط به دلیل اینکه نورچشمی علی خامنه‌ای و مشاور اقتصادی رهبر نظام است، مسئول «طرح‌های تحقیقات ملی» شده و به عنوان نماینده ایران همچون گوسفندی به میان گله گرگها در بانک جهانی فرستاده می‌شود.

عبدالملکی معتقد است بهترین راهکار ایجاد فرصت‌های شغلی در کشور، توجه به اقتصاد مقاومتی و اجرای مجموعه سیاست‌های پیش‌بینی شده در آن است: «اگر به دنبال حل مسئله بیکاری هستیم باید سیاست‌های اقتصاد مقاومتی را که شامل توسعه و تقویت صادرات، اصلاح نظام بانکی، اصلاح الگوی مصرف، تقویت کارآفرینی، ترویج فرهنگ کار و تقویت اقتصاد دانش بنیان است همزمان اجرا کنیم در آن صورت به نقطه‌ای می‌رسیم که تشنه داشتن نیروهای کار در کشور خواهیم بود.»

این مشاور رهبر جمهوری اسلامی، جملات قصار نیز درباره اقتصاد دارد که خواندن بعضی از آنها روشن کننده بخشی از دلایل فاجعه‌ای است که مردم ایران با آن دست به گریبان هستند.

- «با تقویت تولید ملی، اشتغال خود به خود افزایش می‌یابد.»

- «ما هجدهمین اقتصاد جهان هستیم.»

- «مردم واقعیت جنگ اقتصادی را خوب درک نکرده‌اند.»

- «مشکل اساسی اقتصاد ایران بیکاری و تورم است.»

- «اگر عضو FAFT بشوی بعدش با خیال راحت پولشویی می‌کنی و کسی کاری بهت نداره.»

- کنار گذاشتن دلار از تبادلات خارجی کاری ندارد. «بانک مرکزی دو کشور اول دوره بر سر نرخ برابری ارزش‌هایشان توافق می‌کنند و تا آخر دوره تضمین می‌کنند که آن را عوض نکنند.»

- «اگر به جای ۵۰ میلیون، ۵ میلیارد دلار وارد بازار شود دلار قطعاً به زیر ۴ هزار تومان هم خواهد رسید.»

- «وقتی من سکه هایم را فروختم اصلاً پیش‌بینی نمی‌کردم قیمت طلا این چنین کاهش یابد.»

- «مردم تا آنجایی که برایشان مقدور است در بازار سکه و دلار فروشنده باشند نه خریدار.»

- «تنها ۲۰ درصد مشکلات اقتصادی به دلیل تحریم‌های خارجی است.»

بعد از کمی خنده تلخ به لطیفه‌ها و جملات قصار آقای مشاور، لازم است وارد مسائل جدی شویم تا فراموش نکنیم آنچه که به ظاهر مضحک است تا چه میزان می‌تواند برای مردم یک جامعه دردناک و ویران کننده باشد. تاریخ پر از نمونه‌هایی است که زندگی و سرنوشت یک جامعه انسانی با تصمیمات و کارهای خنده‌دار و احمقانه حاکمان و مشاوران آنان نابود شده است.

عبدالملکی معتقد است: «اقتصاد مقاومتی، اقتصادی است که در شرایط جنگ، تهدید و تحریم یا حوادث طبیعی، بتواند به اهداف خود برسد و مانند یک کشتی محکم و مطمئن در حالت طوفانی هم به حرکت خود ادامه دهد اگر اقتصادی چنین خصوصیتی داشته باشد اقتصاد مقاومتی است. اقتصاد مقاومتی نسخه معاصر نظام اقتصادی اسلام است.»

- در جای دیگری می‌گوید «مقام معظم رهبری می‌فرماید: امثال این مسائلی که ما مطرح کردیم در کشورهای دیگر با رویکردهای دیگر اجرا شده است. در اقتصاد متعارف، مفاهیمی با عنوان «تاب آوری اقتصادی»، «ضد شکنندگی» وجود دارد مضمون «کلی» این مفاهیم با مفهوم «کلی» اقتصاد مقاومتی نزدیک است.»

جناب مشاور اقتصادی رهبر که همیشه مشغول اعتراض به گرانی دلار بوده و اعتقاد دارد دلار باید زیر چهار هزار تومان باشد وقتی نوبت به انتقاد به تیم اقتصادی دولت (مسعود نیلی، محمدباقر نوبخت، محمد شریعتمداری و...) و شرکای خود در تیم اقتصادی علی خامنه‌ای می‌رسد احساس خطر می‌کند و نظر درونی خود را اینگونه اعلام می‌کند:

«دوستانی که بکوب در شیپور تغییر تیم اقتصادی دولت می‌دمند آیا به این هم فکر می‌کنند که چه کسانی قرار است جایگزین آنها شود؟ شاید اینها بهترین نفرات چهارچوب گفتمانی حسن روحانی باشند! با این فرض تداوم گفتمانی دولت یعنی جایگزینی افراد ضعیف‌تر.»

فکر می‌کنیم این مشت از خروار افاضات حجت‌الله عبدالملکی برای نشان دادن تناقضات درونی او و اینکه چقدر در مورد نظریاتی که مطرح می‌کند فهم و اطلاع دارد کافی باشد. اما سوال دیگری که از ما حاصل این گزارش‌ها به وجود می‌آید این است:

آیا کسانی که با دادن مشاوره اقتصادی به رهبری جمهوری اسلامی در عمل جاده صاف کن و مقدمه‌چین سیاست‌های کلان اقتصادی و «برنامه‌های توسعه» بوده‌اند محدود به همین نوابغ است یا عقل حکم می‌کند که افراد و جریان‌های دیگری هم در این ماجرا دخیل دانسته شوند؟

مشاوران در سایه

چه کسی باور می‌کند که رهبری ایران در اتخاذ تصمیم‌هایی که روابط اقتصادی و در نهایت معادلات سیاسی را به نفع کسانی و به ضرر کسان دیگر تغییر می‌دهد از نظرات مالکان و سرپرستان واحدهای اقتصادی که تحت امر وی می‌باشند تاثیر نمی‌پذیرد و نظرات آنان را نمی‌شنود؟ ستاد اجرایی فرمان امام و بنیاد برکت، بنیاد مستضعفان، آستان قدس، بنیاد مسکن و کمیته امداد که طبق اسناد و شواهد رسمی بخش بسیار بسیار بزرگی در اقتصاد ایران را اشغال کرده‌اند، می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی رهبر ایران دخالتی نداشته باشند؟

برای پاسخ به این پرسش، توجه شما را به [نقل قولی](#) از عزت‌الله ضرغامی رئیس پیشین صدا و سیما جلب می‌کنیم:

«صحبت رهبری (در جلسه با خبرگان رهبری و هشدار به نهادهای موازی با دولت)، ناظر به این بود که برخی از آقایان هم در آن جلسه و هم در بیرون در فضای رسانه‌ای، پیشنهاد دادند دولت چون توان اداره کشور را ندارد در برخی از عرصه‌ها این نهادهای بزرگ اقتصادی بیایند کار را در خیلی از حوزه‌ها به دست بگیرند و به جای دولت مدیریت کنند. این نهادها، نهادهای اقتصادی مانند ستاد اجرایی فرمان امام، بنیاد مستضعفان و همه این‌ها که البته الان فعال هستند که رهبری با این دیدگاه مخالفت کردند.»

این نهادهایی که ضرغامی تنها دو نمونه از آنها را ذکر کرده است، در طول ۴۰ سال عمر نظام جمهوری اسلامی به اندازه‌های فربه شده‌اند که اکنون این قدرت و امکان را در خود می‌بینند که دولت را کنار گذاشته و به جای آن ایفای نقش کنند. جدای از اینکه رهبر به هر دلیل با پیشنهاد آنان موافق یا مخالف بوده است نمی‌توان فرض کرد که در تصمیم‌گیری‌های کلان و جهت‌گیری‌های اقتصادی رهبر دخالتی نداشته باشند.

در ادامه نگاهی به فعالیت‌های اقتصادی این مشاوران غیرعلنی رهبر جمهوری اسلامی می‌اندازیم تا روشن شود که چطور و چگونه این نهادها به چنین قواره‌ای در اقتصاد ایران دست یافته‌اند که ادعای جایگزینی دولت را هم مطرح می‌کنند.

ستاد اجرایی فرمان امام و بنیاد برکت

ستاد اجرایی فرمان امام در سال ۱۳۶۸ به فرمان روح‌الله خمینی تأسیس شد. نزدیک به یک ماه قبل از فوت خمینی، طی حکمی به برای کنترل کلیه عواید ناشی از اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی، حبیب‌الله عسگرآولادی، مهدی کربوبی و حسن صانعی مسئولیت ستاد را بر عهده گرفتند. پس از مرگ خمینی ریاست ستاد در سال ۱۳۷۳ توسط علی خامنه‌ای به محمد شریعتمداری واگذار شد و سپس در سال ۱۳۷۶ محمدجواد ابروانی در منصب او قرار گرفت. محمد مخبر نیز از سال ۱۳۸۶ تاکنون ریاست ستاد را بر عهده دارد.

بعد از ریاست محمد مخبر بر این نهاد، علی خامنه‌ای [در نامه‌ای](#) به وی تأسیس بنیاد برکت را در رابطه با رفع مشکل محرومین و آباد کردن هزار روستا توسط این دستگاه اعلام می‌کند. این بنیاد نقش اجرایی نداشته و تنها تا سقف ۴۹ درصدی در منابع سرمایه‌ای طرح‌ها مشارکت می‌کند. بنیاد برکت تاکنون در ۳۲۲ طرح توانمندسازی اقتصادی با حجم کل سرمایه‌گذاری ۵۸ هزار میلیارد ریال، مشارکت داشته است.

علاوه بر بنیاد برکت، گروه توسعه اقتصادی تدبیر به عنون بازوی درآمد زایی ستاد اجرایی فرمان امام و به صورت یک هدینگ عظیم با شرکت‌های زیرمجموعه خود در زمینه‌های متنوعی از جمله نفت و گاز، برق، مخابرات، کشت و صنعت، معادن، ساختمان سازی و تولید و پخش دارو فعالیت می‌کند.

خبرگزاری رویترز در سال ۲۰۱۳ دارایی‌های ستاد اجرایی را بالغ بر ۹۳ میلیارد دلار اعلام کرده است.

کمیته امداد

این نهاد در سال ۸۵ به فرمان روح الله خمینی، برای پشتیبانی از محرومان و مستضعفان و خودکفا کردن آن‌ها تأسیس گردید. ریاست این کمیته هم‌اکنون بر عهده پرویز فتاح است که در دولت احمدی‌نژاد وزیر نیرو بود. هم‌اکنون در آمد این نهاد تنها از صندوق صدقات و دیگر مجاری کمک‌های مردمی سالانه ۱۸۰ میلیارد تومان است. ساختمان مرکزی کمیته امداد در سال ۹۵ به قیمت ۱۰۰۰ میلیارد تومان فروخته و ساختمان جدید به قیمت ۱۴۰ میلیارد تومان از بنیاد مستضعفان خریداری شد به گفته فتاح، مابه‌التفاوت این مبلغ در صندوق قرض الحسنه امداد ذخیره خواهد شد تا صرف امور محرومان و نیازمندان تحت حمایت کمیته امداد شود.

بنیاد مستضعفان

بنیاد مستضعفان، بنا به دستور خمینی در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۹ خطاب به شورای انقلاب، تشکیل شد. بعدها در دوران رهبری علی خامنه‌ای، در تاریخ ۱۳۶۸/۶/۱۵، نام این نهاد به "بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی" تغییر یافت و محسن رفیق دوست به ریاست آن منصوب گردید. تا سال ۱۳۷۸ حکم ریاست رفیق دوست از سوی خامنه‌ای، در دفعات متعدد تمدید گردید و در نهایت به محمد فروزنده رسید. در سال ۸۱ به بهانه تجمیع مأموریت ارائه خدمات به خانواده شهدا، جانبازان و آزادگان، علی خامنه‌ای طی حکمی به محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت دستور «انتزاع فعالیت امور جانبازان از بنیاد

مستضعفان و جانبازان و الحاق آن به بنیاد شهید و ایثارگران» را صادر کرد و اسم این بنیاد به «بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی» تغییر یافت.

بنا به گزارش «سایت الف» همزمان با تغییر ریاست بنیاد مستضعفان و مسئولیت محمد سعیدی کیا، « طی ده سال گذشته ریاست این بنگاه بزرگ اقتصادی که زمانی بعنوان بزرگترین ملاک کشور مطرح بود در اختیار آقای مهندس فروزنده قرار داشت نکته‌ای که در این خصوص قابل ذکر و نقد است اینکه طی ده سال گذشته، [هیچ گزارشی از فعالیت‌های این بنگاه به افکار عمومی ارائه نگردید.](#) »

آنگونه که از گزارش سایت خود این بنیاد به دست می‌آید مالکیت و سهام نزدیک به یازده هلدینگ بزرگ و هشت شرکت مستقل در اختیار این نهاد است. علاوه بر این‌ها در تفاهم نامه‌ای که بدون برگزاری مناقصه بین سیف‌الله جشن‌ساز، مدیر عامل وقت شرکت ملی نفت ایران، در سال ۱۳۸۷ و محمد فروزنده مدیر عامل وقت بنیاد مستضعفان امضا شد، بنیاد مستضعفان اجازه یافت در کنار شرکت ملی نفت ایران به فروش نفت این کشور در بازارهای بین‌المللی بپردازد [جشن ساز](#) هدف از این کار را متنوع کردن بازارها و فهرست خریداران نفت و فراورده‌های نفتی ایران اعلام کرده است.

آستان قدس

از دوران حکومت صفویان، تولیت آستان قدس را پادشاهان انتخاب می‌کردند. بعد از انقلاب ۱۳۵۷، ولی فقیه مسئول عزل و نصب این مقام شده است. عباس واعظ طبسی، اولین متولی آستان قدس در دوره جمهوری اسلامی، این مجموعه را گسترش داد و به یکی از امپراطوری‌های اقتصادی ایران تبدیل کرد. در سال ۱۳۶۸ خمینی به درخواست واعظ طبسی، طی ابلاغیه‌ای به نخست وزیر وقت میرحسین موسوی، [این نهاد را از شمول مالیات معاف گردانید.](#)

روزنامه قدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، بیمارستان رضوی، داروسازی ثامن، دانشگاه بین‌المللی امام رضا، شرکت توسعه نفت و گاز رضوی، شرکت مهاب قدس، شهاب خودرو، کمباین‌سازی ایران، شرکت تهیه و تولید فرش آستان قدس رضوی، شرکت نساجی و نخریسی خسروی، کارخانجات صنایع چوب آستان قدس، شرکت معادن قدس رضوی و... به علاوه مالکیت نزدیک به نیمی از زمین‌های کلان‌شهر

مشهد، قسمت اعظم زمین‌های شهرهای استان‌های سه‌گانه خراسان (شمالی، مرکزی و جنوبی) از یک سو و اراضی و مستغلات و منابع درآمدی و قفی شامل املاک مزروعی، اراضی شهری، جنگل و مرتع، مغازه، منزل، اتومبیل، سهم کارخانه، بیمارستان، قنات، چاه آب و... در شهرستان‌های متعدد کشور و در کشورهای سوریه، آذربایجان، افغانستان، هندوستان و... در وقف این نهاد است.

در سال ۱۳۹۱ در دولت احمدی‌نژاد لایحه‌ای را برای اصلاح قانون مالیاتی، مبنی بر پرداخت مالیات از طرف تمامی سازمان‌های زیر نظر رهبری، که از مالیات معاف بوده‌اند به مجلس فرستاد اما این لایحه تصویب نشد.

دولت روحانی نیز لایحه‌ای را برای اصلاح قانون مالیات به مجلس فرستاد. اما در این لایحه خبری از لغو معافیت مالیاتی نهادهای زیر نظر رهبری نبود. کمیسیون آموزش و پرورش مجلس اما ماده‌ای را به این لایحه اضافه کرد که بر اساس آن، نهادهای معاف از مالیات بایستی مالیاتشان را به آموزش و پرورش بپردازند یعنی در اصل مالیات آنها باید صرف نیازهای آموزش و پرورش شود این لایحه در اسفند ۱۳۹۳ تصویب و تبدیل به قانون شد. اما ریاست آستان قدس رضوی همچنان به بهانه حکم خمینی از پرداخت مالیات سر باز زد. در نهایت این کشمکش‌ها به دخالت علی خامنه‌ای منجر شد که طی نامه‌ای با استناد به حکم خمینی، درآمدهای آستان قدس رضوی و نیز شرکت‌ها و موسسات وابسته به آن را از پرداخت مالیات معاف کرد.

فصل دوم: اجرای یک نسخه جهانی، با شعار مقابله با نظم جهانی

دعوای طایفه‌ای یا اقتصاد سیاسی

سوالی در سال‌های اخیر بین جریان‌های سیاسی کاملاً داغ است که آیا سیاست‌های تعدیل ساختاری و نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول، در ایران نیز در حال اجراست؟ در حالی که در سایر کشورهای جهان، بحث بر سر درستی یا نادرستی این سیاست‌ها بوده است، در ایران بر سر این است که این سیاست‌ها به اجرا درآمده‌اند یا خیر. جریان‌های سیاسی از طرح این سوال و پاسخ‌های متفاوتی که به آن می‌دهند قصد پیشبرد نظریات سیاسی خود را دارند. برای همین نه آگاهی و دانش کافی برای تحلیل اقتصادی و اجتماعی

دارند و نه لزومی می‌بینند پاسخی که به این سوال می‌دهند منطبق با واقعیت باشد هدف آنها فقط بهره‌برداری سیاسی است.

حتما شما هم با این قبیل سوالات و چنین مقولاتی در رسانه‌های فارسی زبان مواجه شده‌اید:

- حکومت جمهوری اسلامی یک حکومت چپ‌گرا است یا یک حکومت راست‌گرا؟
 - آیا نظام اقتصادی ایران سرمایه‌داری است؟
 - آیا یک آخوند می‌تواند سرمایه‌دار باشد؟
 - آیا احمدی‌نژاد که صحبت هایش را با دعا برای امام زمان و تلاوت قرآن شروع می‌کرد برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و سیاست‌های نئولیبرالی را در ایران به اجرا در آورد؟
 - آیا در کشوری که به جای دیسکو و کاباره در آن مسجد، حسینیه و پایگاه بسیج وجود دارد می‌تواند لیبرالیسم اقتصادی حاکم باشد؟
 - آیا امکان دارد هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی، محمود احمدی‌نژاد و حسن روحانی با این همه اختلافی که به ظاهر دارند اجرا کننده یک سیاست واحد اقتصادی باشند؟
- شاید در میان سیاستمداران برای پاسخ به چنین سوالاتی جنجال وجود داشته باشد اما در بین کسانی که از اقتصاد سیاسی برای ارزیابی مناسبات اجتماعی استفاده می‌کنند این سوالات ساده، دارای پاسخ مشخص است. اصول یک برنامه اقتصادی با وجود یا عدم وجود دیسکو و کاباره سنجیده نمی‌شود. لباس افراد در تعریفی که از سرمایه و سرمایه‌دار می‌شود تاثیری ندارد. اسامی کشورها و نظام سیاسی‌شان، تاثیری در ارزیابی نظام اقتصادی و ماهیت طرح‌های اقتصادی آنان ندارد.
- انگلستان نظام سلطنت مشروطه دارد و ایالات متحده آمریکا نظام ریاست جمهوری با این حال هر دو کشور های توسعه یافته و صنعتی هستند. رژیم بر ترکیه حاکم است که به سختی می‌توان گفت دقیقاً چه چیزی است. زمانی در آمریکای جنوبی نظامیان حکومت می‌کردند و اکنون قاره آفریقا کشورهایی با حکومت نظامی دارد. در کشور هند هندوها گاو را ستایش می‌کنند. در عربستان سعودی یک خانواده

حکومت را در دست دارد که شریک اقتصادی آمریکا است و همزمان مراسم گردن زنی با شمشیر اجرا می‌کند. ولی نظام اقتصادی و اجتماعی همه این کشورها نظام سرمایه‌داری است.

اقتصاددانان راست‌گرا که بر تیم اقتصادی دولت‌ها و آکادمی‌ها مسلط هستند و در ادبیات ژورنالیستی به آنان نمایندگان «اقتصاد متعارف» گفته می‌شود، در اینکه سیاست‌های تعدیل ساختاری و نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول در ایران اجرا شده و همچنان در حال اجرا است، اختلاف ندارند. اختلاف آنان بر سر این است که:

۱: این سیاست‌ها درست اجرا شده‌اند یا نه؟

۲: اجرای این سیاست‌ها در چه دولتی تا چه میزان جلو رفته است؟

۳: این سیاست‌ها به اندازه کافی اجرا شده یا هنوز اجرای آن به قدری که لازم است پیش نرفته؟

به طور مثال در ایران، [مسعود نیلی](#) که یک اقتصاددان نئولیبرال است منکر اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری نیست و مخالف نوع اجرای آن است. چنانچه در مورد اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها [می‌گوید](#): «یارانه باید ۱۸ هزار تومان می‌بود نه ۴۵ هزار تومان!» او که مروج اندیشه‌های نئولیبرالی مکتب شیکاگو در ایران است با طرح هدفمندی یارانه‌ها که در دولت محمود احمدی‌نژاد آغاز شد مشکلی ندارد و آنرا تایید می‌کند. مشکل او با نحوه اجرا است.

مسعود نیلی در جای دیگری تصریح می‌کند: «حذف یارانه‌ها خیلی پیچیده شده است بیش از اندازه به حل مسئله یارانه‌های نقدی ساده نگاه شده است... [جمع‌بندی نهایی پرونده‌ی حذف یارانه‌ها، خیلی طول نخواهد کشید.](#)»

شخصیت‌های سیاسی اصلاح‌طلب نیز دلیلی نمی‌بینند حمایت خود را از اجرای سیاست حذف یارانه‌ها، کنار گذاشتن سیاست کنترل قیمت‌ها و... اعلام نکنند. عباس عبدی [می‌گوید](#): «مهم‌ترین اصلاحات ساختاری در بودجه را باید در اصلاح سیاست یارانه‌ها جست‌وجو کرد این کار ضرورت فوری و تام دارد. دولت و اقتصاد ایران، گروگان نظام قیمت‌گذاری به‌صورت عام و قیمت‌گذاری انرژی به صورت ویژه شده است باید خود را از این بند رها کند.»

فریبرز رئیس دانا، اقتصاددان مارکسیستی که به دلیل انتقاد از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در ایران به زندان افتاد به این سوال که «چرا با وجود حذف یارانه‌ها و آزادسازی قیمت‌ها، مدافعان اقتصاد بازار و اقتصاددانان نئولیبرال منتقد تند هدفمندی هستند؟» اینگونه [پاسخ می‌دهد](#): «اینها برای سرمایه‌داران دل می‌سوزانند اینها در بازار آزاد منتفع می‌شوند و همین الان حق‌الزحمه‌هایشان را از اتاق بازرگانی و سرمایه‌داری می‌گیرند مثل من که مشاور سندیکا‌های کارگری نیستم که وقتی مشاوره می‌دهی باید یک چیزی هم به آنها بدهی.»

موسی غنی‌نژاد، یکی دیگر از اقتصاددانان نئولیبرال، درباره طرح هدفمندی یارانه‌ها و اجرای فاز دوم حذف یارانه‌ها می‌گوید: «به اعتقاد بنده بخشی از بلاتکلیفی و شرایط ایجاد شده برای دولت، ناشی از کوتاهی‌هایی است که دولت قبل در اجرای فاز دوم هدفمندی در سال گذشته داشت در صورتی که دولت طبق مصوبه مجلس در سال گذشته، [اصلاح ۳۸ تا ۴۰ درصدی قیمت حامل‌های انرژی](#) را اجرا می‌کرد مسلماً دولت یازدهم امروز با مشکلات کنونی برای اجرای فاز دوم مواجه نبود.» او همچنین معتقد است: «[چون قیمت گذاری، نقض حقوق مالکیت است](#) از نظر فقه شیعه، این کار خلاف و غیر شرعی است.» عباس آخوندی وزیر راستگرا و طرفدار دواآتشه سیاست‌های بازار آزاد، ضمن اعتراف به روند خصوصی‌سازی اموال عمومی و مقررات زدایی در شهرداری‌ها و... فقط به این انتقاد دارد که این اموال به دست کسانی که باید، نرسیده است و از این جهت [شکایت دارد](#) که «خصوصی‌سازی‌های دهه ۷۰ از ابتدا تا انتها اشکال داشت من اتفاقاً بیشتر از چپ‌گراها نسبت به خصوصی‌سازی ادعا دارم آزاد سازی مقدم بر خصوصی‌سازی است.»

حسن ختام این بحث، دفاع علی خامنه‌ای از دولت در برابر نمایندگان مخالف شیب تند هدفمندی یارانه‌ها است او از نمایندگان مجلس خواسته است به [استدلال‌های دولت درباره یارانه‌ها](#) توجه کنند و مانع اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری و نسخه‌های نئولیبرالی در اقتصاد ایران نشوند.

دولت‌های مختلف در جمهوری اسلامی، بعد از تصویب برنامه اول توسعه در ایران، همگی به سمت اجرای سیاست‌هایی رفته‌اند که نام آن در همه جای جهان برنامه تعدیل ساختاری، تقویت طرف عرضه،

پول‌گرایی و نسخه‌های نئولیبرالی برای نظام‌های اقتصادی و سیاسی است. اگر کسی تلاش دارد ثابت کند وضعیت ایران با وضعیت همه جهان و همه دولت‌ها و ملت‌ها در طول تاریخ بشر متفاوت است و پدیده‌ای خاص است که از آسمان به زمین نازل شده، سخت در اشتباه است. ایران تحت حاکمیت یک رژیم اقتدارگرا و غیر دموکراتیک است. این حکومت از اسلام و مذهب شیعه برای توجیه بقای خودش استفاده می‌کند. در نظام اقتصادی‌اش از رانت نفت بهره می‌برد و در ادبیات و استانداردهای حاکم بر اقتصاد متعارف در جهان، یک کشور در حال توسعه است. در ادبیات و استانداردهای مارکسیستی، ایران دارای یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری پیرامونی است. اگر صفت رانتی بودن را نیز به این عنوان اضافه کنیم باید بگوئیم ایران دارای یک «اقتصاد سرمایه‌داری پیرامونی و رانتی» است. چنین چیزی نه یکتا و بی‌همتا است و نه از آسمان به زمین نازل شده است. به خاورمیانه و سرتاسر جهان نگاه کنید. کشورهای دیکتاتوری، کشورهای اقتدارگرا، کشورهای نفتی و اقتصادهای رانتی در جهان فراوان هستند. اینکه نظام اقتصادی یک کشور سرمایه‌داری هست یا نیست ربطی به این ندارد که حاکم آن کشور پادشاه سنی، روحانی شیعه، درجه‌دار کاتولیک یا یک رئیس جمهور منتخب مردم است.

اقتصاد سیاسی، تحقیق، پژوهش و تحلیل نتایج خود را بر مبنای دعوی اصلاح‌طلب و اصولگرا پیش نمی‌برد و به نتیجه نمی‌رساند. در اقتصاد سیاسی چیزی به اسم ارزشی و برانداز وجود ندارد. از منظر اقتصاد سیاسی چیزهای دیگری مهم است:

- خواستگاه طبقاتی یک فرد، یک گروه سیاسی یا یک جریان فکری کدام است؟
 - در روابط و مناسبات تولید چه چیزی را خالق ارزش‌های اقتصادی می‌دانند؟
 - چه نگاهی به قوانین و شیوه توزیع ارزش‌های اقتصادی و ثروت‌های مادی تولید شده دارند؟
- فرقی نمی‌کند که فردی به نام علی خامنه‌ای، لباس نظامی بر تن دارد یا لباس یک کشیش یا آخوند. او چه کراوات بزند و صورتش را هفت تیغ کند و چه لباس طالبان بپوشد و ریش‌هایش بلند باشد به یک طریق و با یک نگاه مورد بررسی قرار می‌گیرد. از جمله فریب‌های رایج در فضای سیاسی ایران، بازی با لباس و پرچم سیاسی افراد است.

اصلاح‌طلبان ایران می‌گویند که خصوصی سازی اموال عمومی تصمیمی درست بوده اما مشکل این است که اصولگرایان آنرا بد انجام می‌دهند و بهتر است برای اجرای درست آن، دولت در اختیار اصلاح‌طلبان قرار بگیرد. در مقابل اصولگرایان ایران همه مشکلات اقتصادی ایران و فساد موجود را ناشی از غربزدگی اصلاح‌طلبان و نفوذ آمریکا در ایران می‌دانند و معتقدند دولت‌های اصلاح‌طلب، عامل اصلی خصوصی سازی گسترده و اجرای سیاست‌های نئولیبرالی بوده‌اند!

لیبرال‌ها و سلطنت طلب‌های خارج کشور می‌گویند که جمهوری اسلامی به دلیل حمایت از فلسطین و دخالت در یمن و عراق یک حکومت چپگراست. چپ‌ها، اصلاح‌طلبان را محکوم می‌کنند که کارنامه خصوصی در دولت‌های اصلاح‌طلب نیز دارای همان مشکلاتی بوده که در طی دولت‌های اصولگرا شاهد آن بوده‌ایم. همچنین اصولگرایان را خطاب می‌دهند که اگر معتقدید خصوصی‌سازی و برنامه تعدیل ساختاری از برنامه‌های استکبار جهانی است، چرا بیشتر کارخانه‌ها و شرکت‌های تجاری خصوصی شده را سپاه، اصولگرایان و وابستگان به نظام در اختیار گرفته‌اند؟ این چه نفوذی است که نفعش به جیب سپاه و روحانیون می‌رود؟

برای اینکه متوجه شوید این بازی مرغ و تخم مرغ چقدر ذهن و تحلیل را به خطا می‌کشاند یک کیف حاوی یک میلیون دلار پول نقد را تصور کنید. احتمالاً سوال اولی که در ذهن شکل می‌گیرد این است که با این پول چه چیزهایی می‌توان خرید؟ اما نمی‌توان این سوال بسیار مهمتر را نادیده گرفت که این پول از کجا آمده و منشأ آن چیست؟

با این پول می‌توان هر چیزی خرید. نوه آیت‌الله سبحانی با آن پورشه می‌خرد و با دوست دختر خود شب‌ها را به ماشین‌بازی می‌گذارند. نوه آیت‌الله خمینی با آن هلیکوپتر اجاره کرده و روی شهرهای آمریکا گشت و گذار می‌کند و از خانه جاستین ببیر عکس یادگاری می‌گیرد. رئیس سازمان خصوصی‌سازی با آن گاوداری صنعتی می‌خرد. اعضای هیئت مؤتلفه با آن پسته، زعفران و مواد معدنی می‌خرند و صادر می‌کنند. یک نهاد نظامی با آن بانک خصوصی افتتاح می‌کند. می‌شود آن را در راه رفاه سران حماس و حزب‌الله لبنان و تهیه اسلحه برای آنان خرج کرد یا با این پول بخاری‌های نفتی را از مدارس ایران

جمع‌آوری کرد. می‌توان با این پول در راهپیمایی ۹دی کیک و ساندیس پخش کرد یا آن را صرف چاپ کتاب‌های علمی یا ساخت فضای سبز برای مردم نمود. راه‌های زیادی برای خرج کردن این پول وجود دارد زیرا در مناسبات اقتصادی نقشی برای پول وجود دارد که در منطق آن اصلاً مهم نیست این پول دست چه کسی است، چه لباسی به تن دارد و با آن چه کاری انجام می‌دهد. در ایران ثروت هنگفتی ناشی از نفت، منابع معدنی، نیروی کار ارزان و مالیات در اختیار حکومت قرار دارد. در جامعه ایران مثل هر جامعه دیگری طبقه‌ای وجود دارد که صاحب سرمایه و ثروت است. منشا این ثروت و سرمایه ممکن است سلب مالکیت، مصادره، ارث یا استفاده از رانت‌های موجود در نظام اسلامی ایران باشد. شاید منشا ثروت بخشی از این طبقه‌ی سرمایه‌دار، این باشد که در بخش تولید و خدمات موفق بوده و توانسته‌اند با ارائه بخشی از نیازهای حکومت یا جامعه انباشت ثروت را انجام دهند. ما نشان خواهیم داد که بر خلاف جار و جنجال فعالان سیاسی ایران، ارائه صورت‌بندی‌ها با محور بحث بر سر ماهیت اقتصادی نظام جمهوری اسلامی، به کلی یا تا حد زیادی اشتباه است و نمی‌توان با این نوع صورت‌بندی‌ها راه خود را به درک واقعیت باز کرد. این صورت‌بندی‌ها شاید به پشتوانه یک تحلیل طبقاتی دقیق، برای تحلیل و بررسی نظام اقتصادی و سیاسی ایران و اثراتش بر جامعه، بسیار با اهمیت باشند و جهت‌گیری سیاسی طبقات مختلف اجتماعی را مشخص کنند. اما در اینکه ماهیت سیستم اقتصادی در ایران چیست هیچ اثری ندارند.

تاریخ گواه این است که سیاست‌های اقتصادی لیبرالی، چه در کشورهای اکنون توسعه یافته و چه کشورهای در حال توسعه‌ای که به تشویق کشورهای توسعه‌یافته سیاست‌های تعدیل ساختاری و بازار آزاد را در پیش گرفته‌اند، غالباً با خط و مشی سیاسی لیبرال همراه نیست. غالباً اجرای این سیاست‌ها با توسل به ارتش قوی، دستگاه امنیتی و نظارت شدید همراه بوده است. از بریتانیای قرن ۱۸ و آمریکای قرن ۲۱ گرفته تا کشورهای نظیر شیلی، ترکیه، روسیه، پاکستان و... همگی نمونه‌های تاریخی و موید این ادعا هستند. ضمن اینکه بسیاری از چهره‌های مکتب شیکاگو به عنوان نظریه‌پردازان و مدافعان سرسخت سیاست‌های تعدیل ساختاری و بازار آزاد، به صورت رسمی گفته‌اند اجرای این سیاست‌ها در

کشورهای در حال توسعه با نظام‌های بسته سیاسی و حکومت‌های اقتدارگرا (مانند نظام کودتا در شیلی یا نظام اسلامی در ایران) بهتر جواب می‌دهد تا در کشورهای دارای حکومت‌های نسبتاً دموکراتیک. از همین رو زیر سوال بردن اجرا یا عدم اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در ایران، به بهانه اینکه نظام سیاسی حاکم بر ایران، جمهوری اسلامی یا یک نظام دینی است یا نظامیان در آن دست بالا را دارند و... بحث‌هایی از سر ناآگاهی یا به قصد فریب افکار عمومی هستند.

چهل سال از عمر جمهوری اسلامی ایران گذشته است این نظام سیاسی یک ایدئولوژی اسلامی دارد که از آن برای بقای قدرت و ثروت خود استفاده می‌نماید. اگر روحانیون و اسلامگرایان در ایران قدرت را در دست نداشتند در ایران احتمالاً شاهد آزادی‌های اجتماعی بیشتری بودیم. کتاب‌ها سانسور نمی‌شدند، حجاب اجباری وجود نداشت، خوردن مشروبات الکلی ممنوع نبود، اعتراضات سیاسی با این شدت سرکوب نمی‌شد، محیط دانشگاه‌ها شبیه پادگان نبود، کارگران معترض را اینگونه علنی در زندان شکنجه نمی‌کردند مردم از پلیس نمی‌ترسیدند. هر روز شاهد خبر جاسوسی دختر این مقام، یا دزدی و اختلاس برادر آن مقام نبودیم و اگر چنین اخباری منتشر می‌شد ممکن بود دولت‌ها به راحتی سقوط کرده و انتخابات مجدد برگزار می‌شد و ده‌ها وضعیت احتمالی دیگر.

همگی اینها مسائل مهمی هستند که زندگی میلیون‌ها ایرانی را به یک عذاب دائمی و کابوس تبدیل کرده‌اند. زورگویی جمهوری اسلامی به مردم ایران برای زندگی کردن با قوانین ۱۴۰۰ سال قبل، آن هم زمانی که فرزندان مقامات حکومتی از تکنولوژی روز استفاده می‌کنند، سوار هلی‌کوپتر و پورشه می‌شوند، در سوئیس حساب بانکی دارند و در کشورهای غربی و شرقی مشغول عیاشی هستند، بسیار غیرقابل تحمل است. تاریخ می‌گوید که انسان‌های بی‌شماری معتقد بوده‌اند آزادی ارزش جنگیدن و جان باختن دارد. در فرهنگ‌ها و جوامع گوناگون از این عقیده و از کسانی که جان خود را در راه این عقیده فدا کرده‌اند، تجلیل می‌شود. آزادی تعاریف گوناگون دارد ولی با قاطعیت می‌توان گفت ما مردم ایران در چهارچوب هیچ یک از این تعاریف آزاد نیستیم.

تاریخ جوامع انسانی نکته مهم دیگری نیز به ما می‌آموزد. اینکه تاریخ تمام جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است و برای به دست آوردن آزادی واقعی باید برای برابری جنگید. در طول تاریخ، به خصوص در تاریخ معاصر جهان، دولت‌هایی سعی کرده یا وانمود کرده‌اند که می‌خواهند یکی از این دو را برای مردم خود به ارمغان آورند. حکومت اتحاد جماهیر شوروی که اولین تلاش بزرگ و جمعی انسان‌ها برای فراروی از نظام سرمایه‌داری و باز کردن مسیر تکامل جوامع بشری بود، به دلایل اقتصادی و سیاسی مختلف، فشارهای بین‌المللی و البته اشتباهات غیر قابل چشم‌پوشی رهبران آن، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی را از مردم سلب نمود. آنها برابری را به برابری در مصرف تقلیل دادند و معیارهای نظام سرمایه‌داری را جایگزین معیارهای سوسیالیستی کردند. افزایش تولید معیاری برای افزایش رفاه و برابری در توزیع کالاهای ضروری و اساسی معیار برابری اجتماعی قرار داده شد. در نهایت نه تنها از آزادی خبری نبود که از برابری نیز چیزی باقی نماند. حرکت‌های جسورانه‌ی شکل گرفته در انقلاب روسیه و بعد از آن در نهایت توسط یک بوروکراسی آهنین و فاسد تباه شد.

از سوی دیگر، دولت ایالات متحده آمریکا مدعی بود که با تعریف ابتدایی (و اکنون دیگر کهنه شده) از آزادی لیبرالی، می‌توان برابری را کنار گذاشت. در قانون اساسی این کشور، مردم حق نگهداری و حمل سلاح دارند و این مسئله کوچکی نیست. این سوالی جدی است که چرا مردم یک جامعه حق ندارند اسلحه داشته باشند وقتی دولت‌ها خود را با پلیس و ارتش و سپاه مسلح کرده‌اند؟ چرا هنگامی که کشورها درگیر تظاهرات شده و به یک شرایط انقلابی نزدیک می‌شوند، ارتشها به بهانه برقراری نظم و آرامش وارد عمل می‌شوند؟ چه کسی این مشروعیت و این حق را به آنان داده است؟ آیا دلیل آن چیزی جز این است که آنها مسلح هستند و مردم بی‌دفاع؟

در نبود امکان‌های برابر برای افراد جامعه در بهره بردن از آزادی، اکنون حکومت ایالات متحده از پهنادهای نظامی نه تنها برای ترور مخالفان خود در کشورهای دیگر جهان استفاده می‌کند که از آنها برای شنود مکالمات شهروندان و رصد اطلاعات خصوصی آنان نیز بهره می‌برد. این دولت بزرگترین ابزار جمع‌آوری اطلاعات در جهان را در اختیار دارد و چنان از آن بهره می‌گیرد که قصد دارد اجازه

دسترسی به اطلاعات و اندیشه‌های مخالف اصول خود را نه تنها از مردم خود که از همه مردم جهان بگیرد. این دولت چنان بر آزادی لیبرالی تاکید کرده و به نفی برابری پرداخت که در نهایت ۹۰ درصد ثروتهای این کشور در انحصار فقط یک درصد جمعیت این کشور قرار گرفت. آزادی از این بیشتر؟ آیا واقعاً تعریف آزادی و برابری تا این حد سطحی و تک بعدی است؟ تبدیل تعریف برابری به اینکه به مردم کوپن داده شود یا آنطور که لیبرال‌های باسواد ایران می‌گویند منظور از برابری این است که همه مردم مثل مردم کره شمالی گرسنه باشند و لباس یک شکل مثل لباس زندان بپوشند؟ منظور از آزادی چه؟ اینکه دولتی از نظر نظامی بسیار قدرتمند باشد ناو هواپیمابر و موشک‌های دوربرد با قدرت تخریب بالا داشته و در جهان هر کاری که دلش بخواهد انجام بدهد به این معنی است که مردمش آزاد هستند؟ آیا آزادی فقط شامل حمل اسلحه توسط مردم است؟ مردم آمریکا چه دارند که لیبرال‌های ایران معتقدند آنها آزادتر از سایر مردم جهان هستند؟ به طور مثال، ممکن است گفته شود آنها می‌رقصند، خوشحالند، زنان مجبور نیستند حجاب داشته باشند، فیلم‌های بدون سانسور می‌بینند، کارگران معترض و فعالان محیط زیست به بهانه جاسوسی و همکاری با دولت‌های متخاصم زندانی نمی‌شوند و.... اما کمی فکر کنیم مگر مردم بقیه جهان به جز کشورهای اسلامی و کشورهای دیکتاتوری همین کارها را نمی‌کنند؟

جامعه آمریکا اینقدر آزاد است که با پول می‌توان در آن همه کاری کرد. اما مسئله این است که در این جامعه بدون پول هم کاری می‌توان انجام داد؟ رجوع به اخبار و مستندهای فراوانی که در این زمینه ساخته شده است نشان می‌دهد که در جامعه آمریکا نه تنها برابری اقتصادی که برابری حقوقی نیز وجود ندارد. در آمریکا یک ثروتمند با یک فرد عادی از نظر حقوقی برابر نیست. زیرا در قوانین پیچیده قضایی آمریکا، این امکان برای سرمایه‌داران، ثروتمندان و کمپانی‌های بزرگ تجاری وجود دارد تا با صرف دستمزدهای کلان برای استخدام تیم وکلای حقوقی، عملاً شکست‌ناپذیر باشند. درست از منظر همین نابرابری، آزادی نیز توسط طبقه حاکم و حکومت ایالات متحده آمریکا قربانی شده است. زیرا مردم عادی، قدرت و امکانی برای مقابله با سرمایه‌داران و شرکت‌های بزرگ ندارند. ۵۰ درصد کل

جمعیت آمریکا فقط صاحب ۵ درصد ثروت‌های خصوصی این کشور هستند و در دعوای بزرگ حقوقی، شهروندان عملاً امکان صرف چند صد یا چند میلیون دلار پول و صرف ماه‌ها و گاهی سال‌ها زمان برای پیگیری پرونده و شکست دادن تیم وکلای سرمایه‌داران را ندارند.

برای نمونه می‌توان به درگیری اتحادیه کارگری سینالتراینال و شرکت کوکاکولا نگاهی انداخت. در ۵ دسامبر سال ۱۹۸۶، تعدادی از اعضای یکی از احزاب دست راستی پارلمان کلمبیا وارد یکی از کارخانجات تولید نوشیدنی کوکاکولا در شهر کارپا شدند. به دفتر اتحادیه کارگران آن کارخانه رفته و تمامی تجهیزات و مدارک موجود در آن را تخریب کرده و سوزاندند. بسیاری از کارگران، از ترس جان کارخانه را ترک کردند. بعد از رفتن کارگران، گروه یاد شده به مدت ۲ ماه از بازگشایی کارخانه جلوگیری کرده و آن را اشغال نمود. بعد از بازگشایی کارخانه، کارگران اتحادیه با کارگران جدید و با دستمزدی برابر یک سوم دستمزد قبل از تعطیلی کارخانه جایگزین شدند. در سال ۲۰۰۱، اتحادیه کارگری سینالتراینال علیه کمپانی کوکاکولا اقامه دعوی کرد مبنی بر اینکه خود کمپانی کوکاکولا در ماجرای تعطیلی و بازگشایی مجدد آن نقش داشته و حقوق کارگران را پایمال کرده است. اما شکایت آن‌ها از کوکاکولا در سال ۲۰۰۳ [از طرف دادگاه رد شد](#).

نمونه بعدی از این دعوای حقوقی، مورد آلودگی آب‌های زیرزمینی منطقه هینکلی با کروم ۶ است. ارین برکوپیچ، کارمند حقوقی، شواهدی ارائه داد که نشان می‌داد شرکت Pacific Gas & Electric از ماده سمی «کروم ۶» استفاده کرده که پس از تخلیه غیرقانونی، به آب‌های زیرزمینی جذب شده است. در سال ۱۹۹۶، پس از مدت‌ها درگیری و کشیده شدن این ماجرا به رسانه‌ها، این کمپانی با پرداخت مبلغ ۳۳۳ میلیون دلار غرامت به ساکنان هینکلی (و بعداً مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار دیگر برای ساکنینی که ادعا داشتند صدمه شخصی از این ماجرا دیده‌اند) از [پیگیری حقوقی](#) و محکومیت در پرونده خود جلوگیری کرد. امروز با گذشت بیش از بیست سال از آن ماجرا، هنوز منطقه هینکلی با مشکلات متعدد محیط زیستی روبروست و بسیاری از ساکنانش مهاجرت کرده‌اند.

طبقه سرمایه‌دار، قدرت را در ساختار دولت، کنگره و سنا در دست گرفته و حریم شخصی و آزادی‌های سیاسی افراد جامعه، قربانی منافع و اراده سرمایه‌داران شده است به مدد ابزارهای جمع‌آوری و پالایش اطلاعات برای شهروندان آمریکا چیزی با عنوان زندگی خصوصی و حریم شخصی باقی نمانده است. نتایج جستجوهای اینترنتی دستکاری می‌شوند و با مهندسی اطلاعات بر روی نتایج انتخابات و جریانات سیاسی و اجتماعی اثر گذاشته می‌شود.

به کشور خودمان ایران باز گردیم. فرض کنید به جای روحانیان و مقامات فعلی جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه‌داری که در ایران وجود دارد، گروهی دیگر با ایدئولوژی فی‌المثل ملی‌گرایی بر سر کار بودند. فرض کنید سرمایه‌داری طرفدار دولت‌های غربی و با روابط دوستانه با آنان قدرت را در دست داشتند. فرض کنید طبقه سرمایه‌دار ایران شامل هر کسی بود جز کسانی که اکنون هستند. آیا نتیجه این تغییر برای مردم متفاوت بود؟ آیا اینکه فرزند سرمایه‌داری که اسمش محمدجعفر است در نایت کلاب‌های انگلستان عیاشی می‌کند و سوار ماشین‌های گران‌قیمت می‌شود، تفاوت دارد با فرزند سرمایه‌داری که اسمش کوروش باشد و همین کارها را بکند؟

مشکل اصلی این است که مناسبات تولید، قوانین کار، قوانین مالکیت و شیوه توزیع ثروت و درآمد در نظام اقتصادی کشور ما (همانند مناسبات غالب حاکم بر جهان) اینگونه است که اکثریت جمعیت یک کشور به سختی کار کنند و باز هم به سختی از پس مخارج کمرشکن زندگی خود برآیند. ولی فرزند یک سرمایه‌دار، پولی به اندازه چند ماه حقوق صدها کارگر را صرف خرید خودرو کند و چند برابر دستمزد یک ماه یک کارگر را ظرف یک ساعت در یک رستوران در داخل یا خارج کشور خرج کند.

اوضاع و احوال مردم جهان از نظر اقتصادی تا حدودی زیادی شبیه همین وضعیتی است که در ایران می‌بینیم. چه در کشورهای ثروتمند و چه در کشورهای فقیر، چه در کشورهای توسعه یافته و چه در کشورهای توسعه نیافته، چه در کشورهایی که سرمایه‌داران آنها شاهزاده‌ها و اشراف هستند و چه در کشورهایی که سرمایه‌داران آنها روحانی و سپاهی، سید و یا سردار هستند. وضعیت در اقصی نقاط جهان، کم و بیش یکسان است. زیرا منطق درونی سرمایه‌داری، منطقی واحد است که با اندکی اختلاف،

بسته به نوع ایدئولوژی سیاسی حاکمان، قدرت نهادهای مدنی، شرایط جغرافیایی، جمعیت و... به یک صورت و با یک شیوه اجرا می‌شود. در یک کشور جهان ۹۰ درصد ثروت‌های خصوصی در دست یک درصد جامعه است و در کشوری دیگری ۸۹ درصد ثروت‌های خصوصی در دست یک درصد جامعه است. تفاوت در بزرگی و کوچکی ارقام است اما روابط، قوانین و منطق موجود در نظام اقتصادی جهانی در کشورهای مختلف بسیار مشابه یکدیگر است.

سه قرن پیش در کشورهای پیشرفته اروپایی، یک طبقه سرمایه‌دار از راه‌هایی مانند جنگ، سلب مالکیت، ارث و... انباشت اولیه را انجام داده و شکل گرفت. در بعضی کشورها این روند طی صد سال قبل یا هشتاد سال قبل سپری شده است. در ایران نیز ۴۰ سال قبل اسلامگرایان بعد از به قدرت رسیدن با مصادره اموال مقامات حکومت سابق، سرمایه‌داران و نظامیان وابسته به آنان، اقلیت‌های مذهبی مانند بهائیان، سلبریتی‌های نزدیک به دربار، خوانندگان و بازیگران، شکل دادن یک نیروی نظامی به بهانه جنگ و وارد کردن اقلیت کوچکی از به اصطلاح مستضعفان که نزدیکی ایدئولوژیک به حکومت بعد از انقلاب داشتند در حلقه مدیریتی و اقتصادی، بذل و بخشش اراضی ملی به مقامات حکومتی و دینی و نزدیکانشان و... طبقه اقتصادی مسلط جدیدی را در تاریخ معاصر ایران پدید آوردند. اما نظم طبقاتی رژیم سیاسی پیشین را از بین نبردند. بلکه در فرمی جدید و با همان منطق سرمایه‌دارانه آن را بازآرایی کردند.

اگر حکومت در ایران عوض شود سیاست‌های داخلی و خارجی نظام و هزینه‌هایی که در این راه می‌شود تفاوت خواهد کرد. به جای پخش کیک و ساندیس در راهپیمایی ۲۲ بهمن، در عید نوروز ممکن است آبجو توزیع شود. به جای صرف میلیاردها تومان سرمایه برای ساخت سریال‌های مذهبی، فیلم‌ها و سریال‌هایی درباره رستم و سهراب یا داستان‌های عاشقانه نظامی ساخته خواهد شد. دولت به جای مذاکره با طالبان و مقامات جزایر کومور با رئیس‌جمهور آمریکا دیدار خواهد کرد. حکومت به جای ارسال موشک برای حوثی‌های یمن و حزب‌الله لبنان احتمالاً سلاح و جنگ‌افزار برای سرکوب آنان خواهد فرستاد. این‌ها سیاست‌های داخلی و خارجی دولت‌ها هستند که در رسانه‌های فارسی زبان، زیرکانه تلاش

می‌شود آنرا با مسائل طبقاتی جامعه ایران مخلوط کنند. می‌گویند سرمایه‌داری خوب است اما این حکومت ایران است که بد است. پاسخ این است که بله، حکومت ایران بد است، اما این دلیل نمی‌شود که سرمایه‌داری چیز خوبی باشد. با سقوط جمهوری اسلامی وضعیت حقوق بشر ممکن است بهبود یابد، اما مناسبات طبقاتی جامعه به قوت خود باقی خواهند ماند.

تاریخ یک برنامه جهانی

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه که جهان سرمایه‌داری را به لرزه درآورد و بعد از آن پیروزی ارتش سرخ بر ماشین جنگی آلمان نازی و فتح برلین که منجر به قدرتمند شدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و قد علم کردن یک ابرقدرت اقتصادی و نظامی در برابر ابرقدرت اردوگاه سرمایه‌داری یعنی آمریکا شد، کشورهای پیشرفته صنعتی و قطب‌های سرمایه‌داری جهانی، از ترس گسترش مبارزات طبقاتی به دیگر کشورهای جهان و به خصوص کشورهای اروپایی که در نزدیکی مرزهای شوروی بودند، اقدام به اجرای تدریجی سیاست‌هایی کردند که بعدها نام «دولت رفاه» را به خود گرفت. همانطور که شاه قصد داشت با اجرای انقلاب سفید و اصلاحات ارضی در ایران، کمونیست‌ها را دور بزند و خودش وعده‌های آن‌ها را انجام بدهد، دولت‌های غربی نیز تلاش نمودند بعضی وعده‌های احزاب مارکسیست و چپ در کشور خودشان را خودشان اجرا کنند. شاه در اجرای سیاست اصلاحات ارضی شکست خورد. اما دولت‌های غربی در اجرای برنامه‌های رفاهی خود تا سال‌ها ظاهراً موفق عمل کردند. سیستم بهداشت و درمان عمومی تشکیل شد، دستمزد کارگران بالا رفت، حمایت دولت از خانوارها افزایش یافت، تغییراتی در قانون کار به نفع کارگران ایجاد شد و این قانون به طور جدی مورد اجرا قرار گرفت. کودکان زیر چتر آموزش عمومی و رایگان قرار گرفتند، نظارت‌هایی به نفع مصرف‌کنندگان شکل گرفت تا تولیدکنندگان و سرمایه‌داران نتوانند منافع و حرص و طمع خود را تا منتهی درجه‌ی ممکن ارضا کنند، قیمت‌ها کنترل شد و سوبسیدهای زیادی به نیازهای مختلف جامعه تعلق گرفت. دولت از تولیدکنندگان و کشاورزان حمایت کرد تا کالاهای ساخت داخل تقویت گشته و

اشتغال در این کشورها با واردات کالاهای خارجی آسیب نبیند. این سیاست‌های اقتصادی و نظام حمایتی در بیشتر کشورهای جهان تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در کودتای سال ۱۹۹۱ ادامه یافت. اما پس از فروپاشی شوروی اوضاع جهان شروع به تغییر کرد. آمریکا خود را ابرقدرت بلامنزاع جهان دید. سرمایه‌داری که چند دهه در جایگاه متهم قرار داشت به یکباره احساس کرد حقانیت خود را به اثبات رسانده است. شوک ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به قدری شدید بود که فلاسفه، نظریه‌پردازان سیاسی، اساتید دانشگاه، صاحبان رسانه و غیره همه تحت تاثیر این شوک قرار گرفتند. مخالفان نظام سرمایه‌داری عقب کشیدند و مدافعان نظام سرمایه‌داری به قدری سرمست شدند که لیبرال دموکراسی را «پایان تاریخ» اعلام کردند.

در زمان جنگ جهانی دوم تنها دو کشور از ویرانی در امان ماندند. جنگ نه به صورت زمینی و نه به صورت هوایی به خاک آمریکا کشیده نشد و انگلستان نیز چون یک جزیره است فقط به صورت مقطعی هدف بمباران هوایی قرار گرفت. با این حال منابع عظیمی از این کشور صرف جنگ و تسلیحات گردید. باقی کشورهای صنعتی همگی ویران شدند. در اواخر دهه ۷۰ میلادی این تصور در آمریکا و بریتانیا قوت گرفت که کشورهای دیگر صنعتی بعد از بازسازی خود به لحاظ اقتصادی در حال رسیدن به آنها هستند و ممکن است به حاکمیت آمریکا و انگلستان بر نظام تولید جهانی آسیب بزنند. آمریکا بسیار جلوتر از آن بود که دست یافتنی به نظر برسد، اما انگلستان این خطر را حس می‌کرد که کشورهای صنعتی دیگر جایگاه اقتصادی این کشور را تصاحب کنند. پیرو این احساس خطر، قبل از فروپاشی شوروی با روی کار آمدن مارگارت تاچر در بریتانیا و رونالد ریگان در آمریکا، سیاست‌هایی به اجرا درآمد که به ادعای طراحان و مجریان آن قرار بود چهارچوب اقتصادی جدیدی برای افزایش تولید و در نتیجه رشد اقتصادی باشد. این سیاست‌ها عنوان سیاست‌های «طرف عرضه» را به خود گرفتند که همانطور که از اسمش پیداست در رابطه میان عرضه و تقاضا یا مصرف‌کننده و عرضه‌کننده، بر حمایت از طرف عرضه‌کننده (از جمله تولیدکنندگان) تمرکز داشت.

این سیاست جدید که در ابتدا همانند نسیمی از طرف بریتانیا و آمریکا وزیدن گرفت، بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مانند یک توفان، دولت‌ها و جوامع سراسر جهان را تحت تاثیر قرار داد. در بررسی تاریخی این سیاست‌ها، اسامی مختلفی مانند «مکتب پول‌گرایی»، «بازار آزاد»، «طرف عرضه» و... در هر ادبیات اقتصادی و سیاسی که درباره این طرح و این دوران نوشته شده باشد، یافت می‌شود. «نئولیبرالیسم» عنوان کلی‌تری است که به مجموعه این سیاست‌ها و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک آن اطلاق شده است. نباید فراموش کرد نئولیبرالیسم فقط یک برنامه اقتصادی یا نوعی نگرش به مسائل اقتصادی نیست نئولیبرالیسم ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری جهانی از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا کنون است یک برنامه کامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است به قول یوسف ابادری: «نئولیبرالیسم یک دین جدید است.»

کتاب‌ها و مقالات زیادی در ایران و جهان درباره سیاست‌های تعدیل ساختاری، نسخه‌های تجویزی بازار آزاد و سیاست‌های نئولیبرالی مسلط بر جهان سرمایه‌داری و نظام اقتصادی بین‌المللی نوشته شده است. با مراجعه به اسناد صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و نوشته‌های اقتصاددانان نئولیبرال و کتاب‌ها و مقالاتی که در نقد آنها نوشته شده است، می‌توان جمع‌بندی کاملی از محتوا و محورهای اصلی این برنامه‌ها به دست آورد:

۱: حذف سهمیه‌ها، مجوزها و محدودیت‌های وارداتی یا استفاده از تعرفه به جای همه آنها. این اقدام به معنی گشودن بازارها در مقابل کالاهای خارجی و کشورهای قدرتمند اقتصادی و دست کشیدن از تولید ملی است.

۲: کاهش میزان و دامنه تعرفه‌ها.

۳: کاهش ارزش پول ملی برای جبران آثار حذف حمایت‌ها از تولید.

۴: حذف یارانه‌ها (در همه بخش‌های تولید و مصرف)

۵: حذف مالیات‌های صادراتی

۶: آزادسازی بازارهای مالی

۷: آزادسازی «بازار کار» شامل از بین بردن قوانین کار، حذف قانون تعیین حداقل دستمزد و توافقی شدن دستمزدها بین کارفرما و کارگر، اجازه به سرمایه‌گذاران خارجی برای استفاده از نیروی کار ارزان قیمت.

از آنجایی که قوانین زیست محیطی و قوانین ایمنی محیط کار در کشورهای توسعه یافته هزینه‌های تولید را بالا می‌برد و نرخ دستمزد کارگران در کشورهای توسعه یافته بیشتر از کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای ضعیف است، شرکت‌های خارجی کالاهایی که تولید آنها آلودگی شدید محیط زیست به همراه دارد و سلامت کارگران را به خطر می‌اندازد را به کشورهای منتقل می‌کنند که به دلیل افزایش نرخ ارز و کاهش ارزش پول ملی، نیروی کار در آنها ارزان است و به دلیل ضعف قوانین و نظارتها در خطر پرداخت جریمه قرار نمی‌گیرند.

۸: کنترل نرخ تورم، کاهش آن و تثبیت نرخ رشد آن به زیر ۲ درصد

۹: کاهش هزینه‌های دولت از طریق حذف خدمات عمومی به بهانه رسیدن به تعادل مالی مانند افزایش قیمت آب و برق، رواج مدارس و دانشگاه‌های خصوصی، کاهش ظرفیت دانشگاه‌های دولتی، تاسیس بیمارستان‌های خصوصی، ایجاد دفاتر خدمات دولتی و گرفتن پول از مردم برای انجام کارهایی که قبلاً وظیفه دولت بود و تقریباً رایگان انجام می‌شده است.

۹: خصوصی‌سازی اموال عمومی و فروش کارخانه‌ها، شرکت مخابرات، شرکت آب، شرکت برق، نیروگاه‌ها، فرودگاه‌ها، بزرگراه‌ها و غیره.

۱۰: تامین و تشدید حقوق مالکیت و حمایت نظام قضایی و امنیتی از حق مالکیت تحت هر شرایطی.

۱۱: آزادسازی نرخ بهره

۱۲: حذف سیستم چند نرخ ارز و استفاده از یک نرخ ثابت ارز برای همه نوع کالا از دارو تا اجناس لوکس.

۱۳: آزادسازی کامل سرمایه‌گذاری خارجی.

۱۴: مقررات زدایی و حذف هر نوع قانونی که مانع اجرای سیاست‌های بازار آزاد و خصوصی سازی شود. (در مورد ایران چون برای اجرای این سیاست‌ها نیاز به تغییر قانون اساسی است و نظام حاکم از برگزاری رفراندوم هراس دارد با دخالت رهبر جمهوری اسلامی اصل ۴۴ قانون اساسی بدون برگزاری رفراندوم و از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام تغییر داده شده است.)

۱۵: اجرای ضربتی و برق‌آسای سیاست‌های تعدیل ساختاری به طوری که شوک ناشی از آن فرصت واکنش را از مردم جامعه بگیرد مثلاً افزایش قیمت ارز از ۳ به ۱۷ هزار تومان در یک شب یا یک هفته و سه برابر شدن همه قیمت‌ها در طول یک ماه طوری که به دلیل ضربات پیاپی و شدت ضربه‌های وارد شده مردم و جامعه دچار سرگیجه شده و فرصت بازیابی خود و اعتراض سراسری علیه این سیاست‌ها را از دست بدهند.

هسته قدرت در ایران و مکتب شیکاگو - اجرای یک نئولیبرالیسم اسلامی

همانطور که گفته شد بعد از روی کار آمدن ریگان و تاجر، تشکیل اجماع واشنگتن و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از دهه ۱۹۸۰ میلادی سیاست‌هایی موسوم به سیاست «بازار آزاد» و «طرف عرضه» از جانب کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه پیشنهاد و تحمیل گردید. عده‌ای از کشورها با اعتقاد به اینکه اجرای این سیاست‌ها، می‌تواند آنان را مثل کشورهای صنعتی قدرتمند سازد، آن‌ها را داوطلبانه اجرا کردند. اما اغلب کشورهای ضعیف جهان تحت فشار صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی مجبور به اجرای این سیاست‌ها شدند.

چرا اجبار؟ زیرا اگر این سیاست‌ها اجرا نمی‌شد کشورهای ثروتمند از پرداخت وام به این کشورها خودداری می‌کردند. رتبه ریسک سرمایه‌گذاری در این کشورها را بالا می‌بردند و آنان را از سرمایه‌گذاری خارجی محروم می‌ساختند. از طرف دیگر اگر هم سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها صورت می‌گرفت، شرکت‌های بزرگ بین‌المللی یا کشورهای خارجی به بهانه اینکه رتبه ریسک آنان بالاست، سود بالایی از این کشورها طلب می‌کردند و از میزان تعهدات خود می‌کاستند. فکر می‌کنیم

لازم به گفتن نباشد که رتبه ریسک کشورها نیز توسط موسساتی تنظیم و اعلام می‌گردد که با واسطه یا بدون واسطه، وابسته به همان کشورهایی هستند که تجویز کننده‌ی برنامه‌های تعدیل ساختاری و نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول هستند.

در ایران، نظام شاهنشاهی در اواخر سال ۱۳۵۷ توسط یک انقلاب مردمی سقوط کرد. بنا بر یک رشته دلایل خارجی و داخلی، اسلامگرایان و در صدر آنان روحانیون در نبود یک آلترناتیو ملی یا مترقی به قدرت رسیدند. قبل از آنکه جامعه بتواند بفهمد که چه اتفاقاتی در حال وقوع است ایران وارد یک دوره جنگ طولانی مدت هشت ساله با عراق شد. تازه پس از پایان جنگ و مرگ روح‌الله خمینی بود که این نظام به صورت جدی در مقابل این سوال قرار گرفت که برای اداره حکومتی که به دست آنان افتاده است چه باید بکند؟

از این مقطع به بعد سه اتفاق مهم و تعیین کننده، سرنوشت نظام اقتصادی و اجتماعی ایران را رقم می‌زند:

۱) تغییر قانون اساسی در ایران و افزایش اختیارات رهبری و اضافه شدن مجمع تشخیص مصلحت نظام به ساختار سیاسی ایران، که اعضای آن همگی توسط رهبر جمهوری اسلامی انتخاب می‌شوند و مردم نقشی در انتخاب آنان ندارند.

۲) تصویب برنامه اول توسعه (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲)

۳) ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی توسط رهبر نظام در سال ۱۳۸۵

۱: تغییر قانون اساسی

در سال ۱۳۵۸ اولین قانون اساسی در جمهوری اسلامی، با اعمال نظر مستقیم روح‌الله خمینی در فرآیندی که شباهتی به انتخابات و رفراندوم نداشت، به تصویب رسید. مردم ایران فقط حق داشتند به آنچه که شخص خمینی و حلقه اطرافیان وی انتخاب کرده بود آری یا نه بگویند. گروه‌های معدودی جرأت کردند مقابل نظر روح‌الله خمینی و روحانیون به قدرت رسیده نظر مخالف اعلام کنند. نتیجه این ابراز عقیده و

استفاده از حق قانونی برای اعمال نظر درباره سرنوشت کشور، منجر به حذف خونبار مخالفین نظام جمهوری اسلامی در سال‌های بعد شد.

البته کار به همین جا ختم نشد. یک دهه بعد احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای طرح حذف آیت‌الله منتظری از سمت قائم مقام رهبری را با موفقیت عملی کردند. منتظری برکنار و محصور شد. سپس با مرگ خمینی، در یک اقدام خلاف قانون اساسی آن زمان علی خامنه‌ای توسط اعضای مجلس خبرگان رهبری به عنوان رهبر بعدی جمهوری اسلامی انتخاب گردید. کمی بعد دستوری برای برگزاری رفراندوم تغییر قانون اساسی داده شد تا انتخاب خلاف قانون اساسی علی خامنه‌ای رفع و رجوع شود. این تمام زیاده‌خواهی روحانیون و اسلام‌گرایان به قدرت رسیده در ایران نبود. آنان اختیارات رهبری را افزایش دادند. فضای جامعه در زمان رأی‌گیری، بسیار بسته و مملو از ترس بود. هشت سال جنگ چیزی از نهادهای مدنی، تشکل‌ها و فعالان سیاسی و اجتماعی باقی نگذاشته بود. هر روز بمباران و تشییع جنازه هر روز صدای نوحه و غم، هزاران زندانی سیاسی که در زندان بودند و چیزی به آزادی آنها باقی نمانده بود در همین فضای دهشتناک اواخر دهه ۶۰ در دادگاه‌های مرگی که تنها چند ثانیه طول می‌کشید، محکوم به اعدام شده، به قتل رسیده و در گورهای دسته جمعی و ناشناس دفن گردیدند. روحانیون و اسلام‌گرایانی که پیش از انقلاب، چهره‌ای مهربان از اسلام تبلیغ می‌کردند بعد از اینکه به قدرت رسیدند اسلام واقعی را به مردم ایران نشان دادند. مطابق صحبت‌های روح‌الله خمینی قرار بود آب و برق و اتوبوس مجانی شود. اما در عمل حتی مرگ نیز در نظام جدید رایگان نبود. تا پول فشنگ‌هایی که برای تیرباران زندانیان سیاسی شلیک شده بود را نمی‌گرفتند، جنازه را به خانواده تحویل نمی‌دادند. پولی شدن مرگ قبل از پولی شدن آموزش و پرورش و پولی شدن بهداشت و درمان در جمهوری اسلامی به اجرا درآمد.

در این فضای خفقان و وحشت، همه‌پرسی اصلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی برگزار شد و در حالی که نزدیک به ۵۰ درصد واجدین شرایط رای‌گیری، در این انتخابات شرکت نکردند و فقط نزدیک به ۴۰۰ هزار نفر جرات کردند به نظر خمینی نه بگویند تغییراتی در قانون اساسی داده شد:

۱: حذف شرط مرجعیت برای مقام رهبری

۲: حذف شورای رهبری

۳: افزایش اختیارات رهبری

۴: افزایش اختیارات شورای نگهبان

۵: تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام

زمانی که هاشمی رفسنجانی با همدستی احمد خمینی توانست علی خامنه‌ای را جانشین روح‌الله خمینی کند خامنه‌ای مرجع تقلید نبود و این انتخاب خلاف قانون اساسی آن زمان بود سه ماه بعد، قانون اساسی را تغییر دادند تا مرجع نبودن خامنه‌ای مشکل‌ساز نشود. شورای رهبری نیز حذف شد تا خامنه‌ای و حامیان او با خیال راحت فرصت داشته باشند مخالفان وی را حذف و جایگاه وی را در قدرت مستحکم کنند.

در اصل ۹۹ اولین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده بود «شورای نگهبان نظارت بر انتخاب رئیس‌جمهور، انتخابات مجلس شورای ملی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد». پس از اصلاح قانون اساسی، حق نظارت و تأیید صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان رهبری نیز به این اختیارات افزوده شد. از آنجایی که اعضای شورای نگهبان توسط رهبر جمهوری اسلامی تعیین می‌شوند با افزایش اختیارات شورای نگهبان، دست رهبری برای تعیین ترکیب دولت و مجلس که تنها نهادهایی بودند که در آن زمان با رای مردم انتخاب می‌شدند بازتر شد.

تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، صدور فرمان همه‌پرسی، نصب و عزل و قبول استعفا، رئیس سازمان صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه به

اختیارات رهبری اضافه شد. برای حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیستند نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام ساخته شد که اعضای آن همگی توسط رهبر جمهوری اسلامی انتخاب می‌شوند.

۲: تصویب اولین برنامه توسعه

برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، به مجموعه برنامه‌های میان مدتی گفته می‌شود که به صورت ۵ ساله و توسط دولت‌های وقت تنظیم می‌شود و به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌رسد. تا کنون شش برنامه توسعه در ایران طراحی شده است:

برنامه اول توسعه ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲

برنامه دوم توسعه ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸

برنامه سوم توسعه ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳

برنامه چهارم توسعه ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸

برنامه پنجم توسعه ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴

برنامه ششم توسعه ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۰

تدوین و تصویب اولین برنامه توسعه در ایران همزمان است با آشکار شدن نشانه‌های اختلاف شدید درون اتحاد جماهیر شوروی و قدرت گرفتن توفانی که از طرف آمریکا و بریتانیا به سمت اقتصادهای جهانی وزیدن گرفته بود. برنامه اول توسعه در ایران، در اواخر سال ۱۳۶۸ (سال ۱۹۹۰ میلادی) تصویب و به اجرا درآمد. در این زمان جنگ به پایان رسیده، علی‌خامنه‌ای رهبر و هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور بود. قانون اساسی ابتدایی جمهوری اسلامی، همانطور که قبلاً شرح داده شد تغییر کرده و با گسترش اختیارات رهبری و تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی از جمله سیاست‌های اقتصادی مورد نظر هسته سخت قدرت، انتخاب، طراحی و ابلاغ گردید.

برنامه اول توسعه

متن کامل قانون توسعه اول تا ششم بر روی [سایت مجلس شورای اسلامی](#) قابل دریافت و مشاهده است.

با تحلیل و بررسی متن قانون اول توسعه موارد زیر برجسته می‌نماید:

الف: هدف‌های اعلام شده برای برنامه توسعه

- شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی
- گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی
- ارتقای کارایی بنگاه‌های اقتصادی و بهره‌وری منابع مادی و انسانی و فناوری
- افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی
- افزایش سهم بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی
- کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی
- افزایش سطح عمومی اشتغال
- تشویق اقشار مردم به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بهبود درآمد خانوارها

ب: الزامات و‌گذاری بنگاه‌های اقتصادی دولتی و عمومی به بخش خصوصی

- توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی بر ایفای فعالیت‌های گسترده و اداره بنگاه‌های اقتصادی بزرگ

- ذینفع نبودن دست‌اندرکاران و‌گذاری و تصمیم‌گیرندگان دولتی در و‌گذاری‌ها

پ: سیاست‌های کلی اعمال حاکمیت و پرهیز از انحصار

- تداوم اعمال حاکمیت عمومی دولت پس از ورود بخش‌های غیردولتی، از طریق سیاست‌گذاری و اجرای قوانین و مقررات و نظارت، بویژه در مورد اعمال موازین شرعی و قانونی در بانک‌های غیردولتی

- جلوگیری از نفوذ و سیطره بیگانگان بر اقتصاد ملی

- جلوگیری از ایجاد انحصار، توسط بنگاه‌های اقتصادی غیردولتی از طریق تنظیم و تصویب قوانین و مقررات

ت: تعیین سه سیاست کلی به عنوان خط و مشی عملی اقتصادی نظام

- آزادسازی قیمت ارز و کالاها

- کاهش کسری بودجه دولت

- واگذاری بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی

برنامه دوم توسعه

برنامه دوم توسعه تعیین خط و مشی حرکت جمهوری اسلامی بین سالهای ۷۴ تا ۷۸ است. این برنامه زمانی طراحی شده و به اجرا در می‌آید که جایگاه رهبری علی خامنه‌ای تثبیت شده و هاشمی رفسنجانی در اوج قدرت خود قرار دارد. همزمان اعلام شد که هدف‌های کلان کیفی برنامه دوم توسعه چنین است:

۱ - تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی

۲ - رشد فضائل بر اساس اخلاق اسلامی

۳ - نظام دهی و بکارگیری تحقیقات به عنوان ابزاری برای حل مشکلات و توسعه کشور

۴ - ایجاد تعادل در بخش‌های اقتصادی (تعاونی، خصوصی و دولتی)

۵ - تقویت و ترجیح ارزش‌های انقلاب اسلامی

۶ - تقویت محیط زیست

۷ - افزایش بهره‌وری

اما در عمل برنامه دوم توسعه، تهاجمی همه جانبه به منافع عمومی جامعه به نفع بخش خصوصی و گامی بسیار بلند برای اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در ایران بود. آنچه که در عمل به عنوان قانون

تصویب شده و به اجرا در آمد یک جنگ اقتصادی تمام عیار علیه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران بود. بر مبنای این قانون، در محورهای زیر، معیشت زحمتکشان و طبقه کارگر ایران، زیر ضرب خصوصی سازی و پولی سازی قرار گرفت:

۱: تقویت بنیه نظامی و دفاعی کشور

۲: تحکیم قدرت حاکمیت سیاسی

۳: ورود سپاه و نیروهای مسلح به فعالیت اقتصادی (تبصره ۵۱)

۴: ورود وزارت اطلاعات به فعالیت اقتصادی (تبصره ۷۰)

۵: افزایش قیمت آب، برق، سوخت و... (تبصره ۱۶ و ۲۹)

۶: آزاد سازی قیمت‌ها

۷: صدور قانون پولی شدن مدارس و گسترش مدارس غیرانتفاعی

۸: صدور مجوز پولی شدن دانشگاه‌ها (تبصره ۸۷ و ۹۲)

۹: صدور مجوز تزریق نقدینگی بانکی به بخش خصوصی

۱۰: حرکت به سمت تدوین سیاست‌های جدید اصل ۴۴ قانون اساسی و صدور فرمان واگذاری خدمات

عمومی، خدمات زیرساخت، صنایع دولتی و... به بخش خصوصی و پولی شدن همه آنها (تبصره ۴۱)

۱۱: تقویت ساختار و امکانات و حوزه عمل نیروهای امنیتی، نظامی و قضایی، برای پیشگیری از

تهدیدات (اعتراضات اجتماعی مانند آنچه در اعتراضات شدید کوی طلاب، شورش اسلام شهر، شورش

اراک، شورش خاتون آباد و... خودش را نشان داد).

همکاری هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای – یک نئولیبرالیسم تمام و کمال

برنامه دوم توسعه برای درک و فهم ماهیت نظام اقتصادی حاکم بر ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. این برنامه

متعلق به دورانی است که سیستم حاکم هنوز در «مخفی‌کاری قانونی» متبحر نشده است. همچنین از

آنجایی که این اعتقاد وجود دارد که اجرای برنامه‌های نئولیبرالی موجب رشد اقتصادی و تقویت کشور می‌شود، محورهای اساسی برنامه‌ها با افتخار به صورت قانون در آمده است.

در **تبصره ۷** به ارگانهای دولتی اجازه شد پول‌هایی از مردم تحت عنوان خودیاری جمع کنند. طبق قانون، این مبالغ از شمول قانون محاسبات و سایر مقررات عمومی دولت و تشریفات حسابرسی و نظارت مستثنی شد.

در **تبصره ۱۶** به دولت اجازه داده شده به منظور اعمال سیاست صرفه‌جویی در مصرف انرژی، قیمت فرآورده‌های نفت و برق را سالانه بیست درصد افزایش دهد.

در **تبصره ۵۱** به منظور استفاده از تخصص‌ها و توانائی‌های نیروهای مسلح، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، اجازه داده شد که با توجه به تخصص‌ها، توانائی‌ها و ظرفیت نیروهای تحت نظر خود، برای اجرای طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی با دستگاه‌های اجرائی، قرارداد پیمانکاری منعقد نمایند و سود حاصله را در جهت تقویت نیروی مربوطه هزینه نمایند.

در **تبصره ۷۰** به وزارت اطلاعات ماموریت داده شد تا به منظور بالا بردن توان امنیتی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی، «صیانت از اجرای برنامه پنج‌ساله دوم» تشکیلات خود را تقویت، سازماندهی یا گسترش دهد و اقدامات لازم جهت **سالم‌سازی فضای سیاسی جامعه** و پیشگیری از وقوع جرائم امنیتی را انجام دهد.

در **تبصره ۸۷ و ۹۲** مجوز افزایش دوره‌های شبانه و تاسیس دوره‌های پولی در دانشگاه‌های دولتی و پرداخت تسهیلات و سایر حمایهای تشویقی به دانشگاه‌های غیر دولتی صادر گردید.

در **تبصره ۴۱** برنامه دوم توسعه، اعلام شد که به منظور جلب مشارکت بیشتر بخش‌های خصوصی و تعاونی، دولت موظف است با رعایت اصل **۴۴ قانون اساسی** و مصالح عمومی، فعالیت‌های بخش‌های دولتی را به بخش‌های خصوصی و تعاونی واگذار کند.

در ادامه برنامه‌های اول و دوم توسعه در ایران و با صاف شدن جاده پیگیری سیاست‌های تعدیل ساختاری و خط سیر برنامه‌های سوم تا ششم نیز اجرای برنامه‌های نئولیبرالی با محورهایی به شرح زیر است:

۱: صدور مجوز افزایش سالیانه قیمت آب، برق، گاز و...

۲: ایجاد انواع کمیته‌های تبلیغاتی و مذهبی برای تشویق مردم به ساده زیستی.

۳: تشویق و تکلیف دولت به استفاده از امکانات نهادهای نظامی در پروژه‌های عمرانی و نفتی.

۴: اضافه شدن راه آهن و هواپیمایی به لیست واگذاری‌های دولتی.

۵: ممنوعیت هرگونه بنگاه داری جدید برای دولت و تکلیف به واگذاری اموال دولتی و عمومی و به بخش خصوصی.

۶: تشویق شهرداریها و دستگاه‌های اجرایی به برون‌سپاری فعالیت‌ها و وظایف

دستور به انحلال و واگذاری همه شرکت‌های زیانده علاوه بر شرکت‌های در نظر گرفته شده از طرف سازمان خصوصی سازی برای واگذاری به بخش خصوصی.

۷: دور کردن دولت از وظایف حاکمیتی خود در مورد صندوق‌های بازنشستگی و تویق این صندوقها به ورود به بازارهای مالی و بازار سرمایه!

مهمترین نکته در متن برنامه‌های توسعه و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، خود کلمه واگذاری است. هر خانواری در ایران به صورت اجباری در قبض‌های آب، برق، گاز و تلفن مبالغی را به عنوان عوارض گسترش شبکه یا عوارض بازسازی شبکه پرداخت می‌نماید. هر کسی در ایران اقدام به ساخت و ساز نماید مجبور است برای دریافت انشعاب گاز، آب، برق و تلفن هزینه‌های قابل توجهی را بپردازد. حساب کنید وقتی این مبالغ به تعداد کلیه خانه‌ها و خانوارهای ایرانی ضرب شود، چه مبالغ بزرگی به جیب دولت‌ها می‌رود. حال تصور کنید شبکه بسیار بزرگی که با اعتبارات دولتی (بودجه عمومی کشور) و عوارض مختلفی که مصرف‌کنندگان (مردم) پرداخت کرده‌اند ایجاد شده است به بخش خصوصی فروخته می‌شود.

نخست اینکه واگذاری اموال عمومی به بخش خصوصی یعنی فروش اموال عمومی توسط دولت.

دوم اینکه صاحب اصلی این زیرساخت‌ها و شرکت‌های دولتی مردم جامعه و مشترکانی هستند که بهای آنرا پرداخت کرده‌اند. جوامع پابرجا هستند اما حکومت‌ها می‌آیند و می‌روند. قاجار جای خودش را به

پهلوی داد پهلوی جای خودش را به اسلامگرایان داد. جمهوری اسلامی هم چه به زودی جای خود را به رژیم دیگری می‌دهد. صاحب اموال عمومی یک جامعه حکومت‌ها نیستند.

دولت‌ها در نهایت دو دوره روی کار هستند و برای تامین مخارج خودشان دست به هر کاری می‌زنند. مشکلاتی که در آینده پیش بیاید به عهده دولت‌های دیگر است. گاهی اوقات سیاست‌های نادرست یک دولت تا چند دهه مردم یک جامعه را گرفتار مشکلات اساسی می‌کند.

سوم اینکه زیرساخت‌های یک کشور مانند منابع طبیعی یک کشور جزئی از ثروتهای عمومی هستند که باید با دقت و با در نظر گرفتن ملاحظات اجتماعی و در نظر داشتن منافع حال و آینده کل جامعه مورد بهره‌برداری قرار بگیرند. بخش خصوصی دیدگاه جامعه محور ندارد. هدف بخش خصوصی این است که از فرصت به وجود آمده بیشترین سود حاصل شود.

وقتی جنگلی را برای ده سال به بخش خصوصی واگذار می‌کنید تا از آن بهره‌برداری کند، نمی‌توان توقع داشت صاحب سرمایه خصوصی برای محیط زیست دلسوزی کند. وقتی شبکه خدمات یا صنایع عمومی به بخش خصوصی داده می‌شود همان کاری را با آن می‌کند که با جنگل. سرمایه‌دار سرمایه‌اش را برای برای احیای جنگل یا شبکه زیر ساخت هزینه نمی‌کند. تنها هدف او بیرون کشیدن سود بیشتر از این فرصت است و برایش اهمیتی نخواهد داشت اگر بعد از پایان مجوزی که دارد چیزی از جنگل یا شبکه زیرساخت باقی نمانده باشد و از بین رفته باشد.

چهارم اینکه وقتی در ایران واگذاری و فروش اموال عمومی تبدیل به قانون می‌شود و فروش بخش‌های زیانده تبدیل به اولویت می‌گردد، طبیعی است که باندهای امنیتی و نظامی، روحانیون، وزرا، قضات، نمایندگان مجلس و وابستگان آنها ضمن همدستی با مسئولان واحدهای صنعتی اقدام به زیانده جلوه دادن این شرکت‌ها نمایند تا بتوانند آنها را با قیمت‌های بسیار پائین از دولت خریداری کنند.

آمارها حاکی از آن است که قیمت‌های واگذاری شرکتهای دولتی (بخوانید اموال عمومی) به بخش خصوصی به قدری پائین بوده است که اغلب شرکتهای صنعتی و تولیدی تعطیل یا نیمه تعطیل شده‌اند. در مواردی قیمت مواد اولیه موجود در انبار یک شرکت از قیمتی که خریدار خصوصی برای کل شرکت

پرداخته بیشتر بوده است. در موارد دیگری قیمت زمین یک کارخانه یا بنگاه اقتصادی از کل مبلغی که خریدار آن به دولت پرداخته بیشتر بوده است.

در چنین وضعیتی به هیچ وجه دور از انتظار نیست که مالک جدید قبل از آنکه افکار عمومی از ماجرا مطلع شوند یا در میانه درگیری دولت‌ها با قوه قضائیه پرونده‌ای برای آنان گشوده شود، تا جایی که بتوانند اموال کارخانه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی را بفروشند و درآمد حاصله را تبدیل به ارز خارجی کرده و از کشور خارج کنند.

۳: ابلاغ سیاست‌های جدید اصل ۴۴ قانون اساسی

در تاریخ یک خرداد ۱۳۸۴، علی خامنه‌ای به پشتوانه تغییر قانونی اساسی جمهوری اسلامی و تصویب قوانینی برای اجرای اصول سیاست‌های تعدیل ساختاری و نئولیبرالیسم سیاسی و اقتصادی در برنامه اول و دوم توسعه، اقدام به [ابلاغ سیاست‌های جدید اصل ۴۴ قانون اساسی](#) کرد او در حکم خود نوشت:

«سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطابق بند ۱ اصل ۱۱۰ ابلاغ می‌گردد اجرای این سیاست‌ها مستلزم تصویب قوانین جدید و بعضاً تغییراتی در قوانین موجود است لازم است دولت و مجلس محترم در این زمینه با یکدیگر همکاری نمایند.»

در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۸۶ [قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی](#) مشتمل بر ۹۰ ماده و ۹۲ تبصره در مجلس شورای اسلامی تصویب گردید و در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۷ این قانون به تایید مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید.

قبل از اینکه به بررسی محتوای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ - که مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده و توسط علی خامنه‌ای ابلاغ گردیده است- بپردازیم نگاهی به خود اصل ۴۴ در قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌اندازیم. این متن دقیق اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است:

«نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است.»

بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش، تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانونی جمهوری اسلامی است. تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند.»

پس چه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ و چه در قانون اساسی اصلاح شده سال ۱۳۶۸، به صراحت گفته شده است: «کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.» در نتیجه این بسیار شگفت‌انگیز است که چطور علی‌خامنه‌ای و مجمع تشخیص مصلحت نظام و سپس مجلس شورای اسلامی به استناد به این اصل قانون اساسی، پروژه خصوصی‌سازی گسترده بسیاری از صنایع و شرکت‌های دولتی را شروع کرده و به اجرا رسانده‌اند؟ به جز صنایع نظامی، تقریباً هیچ حوزه‌ای باقی نمانده است که از گزند خصوصی‌سازی در امان مانده باشد. جدای از اینکه از شرکت مخابرات گرفته تا پتروشیمی‌ها، صنایع سنگین، معادن، تعدادی از بانک‌ها و... به بخش خصوصی واگذار شده، مجوز تاسیس بانک‌های خصوصی، بیمه‌های خصوصی، بیمارستان‌های خصوصی، مدارس خصوصی، دانشگاه‌های خصوصی و... بر مبنای همین اصل ۴۴ قانون اساسی صادر گردیده است.

مهمترین نکته در تعیین سیاست‌های کلی اصل ۴۴ که توسط علی‌خامنه‌ای ابلاغ گردید، این است که خصوصی‌سازی با شعار و ادعای تقویت بخش تعاونی انجام شده و اعلام گردیده که با اجرای برنامه‌های

توسعه و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ باید «سهم بخش تعاونی در اقتصاد کشور به ۲۵٪ تا آخر برنامه پنج‌ساله پنجم توسعه برسد.» برنامه پنجم توسعه مربوط به سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ بوده است یعنی با اجرای خصوصی‌سازی و واگذاری‌های شرکت‌های دولتی (عمومی)، در پایان سال ۱۳۹۴ باید این سهم ۲۵ درصدی از اقتصاد ایران برای تعاونی‌ها محقق می‌شده است. اما در تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۹۷، اسماعیل خلیل‌زاده، نائب رئیس اتاق تعاون و رئیس اتاق تعاون تهران، در یادداشتی به مناسبت هفته تعاون سهم تعاونی‌ها از اقتصاد کشور را **حدود ۵ درصد** اعلام کرده است در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۹۷، علی مطیع جهانی، معاون برنامه‌ریزی اتاق تعاون ایران در مصاحبه با رادیو گفتگو، سهم بخش تعاون از اقتصاد ایران را **۷ درصد** اعلام کرده است.

نگاهی به قوانین اجرایی سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، که به تایید مجمع تشخیص مصلحت نظام رسیده و ۱۰ سال است در ایران در حال اجراست به خوبی نشان می‌دهد علی‌رغم اینکه ظاهراً بخش عمده سیاست‌های کلی، اهداف و قوانین اجرایی خصوصی‌سازی در ایران، مربوط به بخش تعاونی و مقابله با انحصار اقتصادی است، آنچه که در عمل اتفاق افتاده این است که هر چه به نام بخش تعاونی به سیخ زده می‌شود توسط بخش خصوصی خورده می‌شود و به جای تعاونی‌های مردمی، انحصار مالکیتی و اقتصادی نهادهای اقتصادی زیر نظر رهبر، نظامیان و مقامات حکومتی بر اقتصادی ایران، افزایش یافته است.

نگاهی به مواد و تبصره‌های قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴

مطابق تقسیم‌بندی انجام شده در این قانون، تمام فعالیت‌های اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران، شامل تولید، خرید و یا فروش کالاها و یا خدمات به جز استثنائات زیر، قابل واگذاری و خصوصی‌سازی است:

- (۱) شبکه‌های مادر مخابراتی و امور واگذاری فرکانس
- (۲) شبکه‌های اصلی تجزیه، مبادلات و مدیریت توزیع خدمات پایه پستی

۳) تولیدات محرمانه یا ضروری نظامی، انتظامی و امنیتی به تشخیص فرماندهی کل نیروهای مسلح

۴) شرکت ملی نفت ایران، شرکت‌های استخراج و تولید نفت خام و گاز و معادن نفت و گاز

۵) بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بانک ملی ایران، بانک سپه، بانک صنعت و معدن، بانک

توسعه صادرات، بانک کشاورزی، بانک مسکن و بانک توسعه تعاون

۶) بیمه مرکزی و شرکت بیمه ایران

۷) شبکه‌های اصلی انتقال برق

۸) سازمان هواپیمایی کشوری و سازمان بنادر و کشتیرانی

۱۰) سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی

۱۱) رادیو و تلویزیون

ماده ۳ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴، مهمترین ماده این قانون است. طبق تبصره‌ی یک این

ماده، دولت مکلف است سهم، سهم‌الشرکه، حق تقدم ناشی از سهام و سهم‌الشرکه، حقوق مالکانه، حق

بهربرداری و مدیریت خود را در شرکت‌ها، بنگاه‌ها و مؤسسات دولتی و غیردولتی را تا پایان قانون

برنامه چهارم توسعه، به بخش‌های خصوصی، تعاونی و عمومی غیردولتی واگذار نماید.

در تبصره‌ی دو آن گفته شده است: «تداوم مالکیت، مشارکت و مدیریت دولت در بنگاه‌های مشمول

واگذاری در این قانون، بعد از انقضای قانون برنامه چهارم توسعه یا شروع فعالیت در موارد ضروری،

تنها با پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای اسلامی و برای مدت معین مجاز است.»

در تبصره پنج از ماده سه «سازمان صنایع کوچک، شهرک‌های صنعتی ایران و کلیه شرکتهای استانی

تابعه آن» مطابق مقررات این قانون، مشمول واگذاری تشخیص داده می‌شوند و دولت مکلف می‌شود

«هشتاد درصد از ارزش مجموع سهام بنگاه‌های دولتی در هر فعالیت مشمول واگذاری و خصوصی

سازی را به بخش‌های خصوصی، تعاونی و عمومی غیردولتی واگذار نماید.»

ماده ۱۴ این قانون حاوی یک ضرب‌العجل است: «عملیات واگذاری توسط دولت باید به نحوی انجام

گیرد که حداکثر تا پایان سال ۱۳۹۳ کلیه واگذاری‌ها خاتمه یابد.»

فساد عریان، در ماده ۱۹ قوانین اجرایی سیاست‌های خصوصی‌سازی خود را نشان می‌دهد که طبق آن هبه (هدیه، بخشش، واگذاری رایگان) به عنوان راهکار قانونی برای واگذاری شرکت‌های عمومی و دولتی به بخش خصوصی در نظر گرفته شده است:

«ز - هبه یا صلح غیر معوض: در چهارچوب مجوزهای قانونی، دولت می‌تواند نسبت به هبه و یا صلح غیر معوض شرکت‌های دولتی، موضوع واگذاری که غیر قابل عرضه در بورس باشند به مؤسسات عمومی غیردولتی، مشروط بر اینکه شرکت مورد واگذاری در چهارچوب وظایف مؤسسه مذکور باشد، تصمیم‌گیری نماید. آئین‌نامه اجرائی این ماده مشترکاً توسط وزارت امور اقتصادی و دارایی، و سازمان‌مدیریت و برنامه‌ریزی کشور تهیه و ظرف شش‌ماه به تصویب هیأت وزیران می‌رسد.»

همچنین در تبصره ۲ ماده ۲۰ این قانون گفته شده است در مواردی که پس از برگزاری دو نوبت مزایده، خریداری وجود نداشته باشد «واگذاری از طریق مذاکره به موجب مصوبه هیئت واگذاری مجاز است.»

هیئت واگذاری

هیئت واگذاری، شامل وزیر امور اقتصادی و دارایی، وزیر دادگستری، رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور بدون حق رأی، وزیر وزارتخانه ذی‌ربط بدون حق رأی، دو نفر از نمایندگان مجلس به‌عنوان ناظر به انتخاب مجلس شورای اسلامی می‌باشد یعنی در عمل، اصلی‌ترین اعضای هیئت واگذاری، وزیر امور اقتصادی و دارایی و وزیر دادگستری هستند که از زمان تصویب این قانون تاکنون، طهماسب مظاهری، علی طیب‌نیا، شمس‌الدین حسینی، مسعود کرباسیان، فرهاد دژپسند، غلامحسین الهام، مرتضی بختیاری، مصطفی پور محمدی، سید علی رضا آوایی بوده‌اند!

با در نظر داشتن اینکه هیئت واگذاری در زمان اجرای برنامه تعدیل ساختاری در ایران، تحت عنوان سیاست‌های کلی اصل ۴۴ در دست دولت احمدی نژاد و نزدیکان رهبری بوده است می‌توان به طور جدی و بسیار برجسته سوال کرد که چرا در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ و اعتراضات

پس از آن، نقش عاملی با این اهمیت، در کلیه تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی توسط مارکسیست‌ها، چپ‌ها، نهادگرایان، اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها غایب است؟

محل نزاع

برای فهم بهتر اهمیت این موضوع، خوب است بدانید که حجم خصوصی‌سازی در دولت محمود احمدی‌نژاد، [پنجاه برابر دولت محمد خاتمی](#) بوده است. دولت اصلاحات در مجموع از ابتدای سال ۷۶ تا پایان سال ۸۳ بیش از ۲۵ هزار میلیارد ریال از سهام شرکتهای دولتی را در جریان خصوصی‌سازی واگذار کرد. در دولت اول احمدی‌نژاد (از سال ۱۳۸۴ تا پایان ۱۳۸۷) در مجموع ۳۴۸ هزار میلیارد ریال از اموال دولتی و عمومی در فرآیند خصوصی‌سازی واگذار شده است. خصوصی‌سازی صورت گرفته در دولت‌های نهم و دهم (از ابتدای سال ۸۴ تا خردادماه سال ۹۲) به میزان ۱۲۲۷ هزار میلیارد ریال واگذاری صورت گرفته است. یعنی محمود احمدی‌نژاد در دولت اول خود تقریباً چهارده برابر و در مجموع دو دولت خود تقریباً پنجاه برابر دولت اول و دوم محمد خاتمی خصوصی‌سازی انجام داده است.

بررسی آمار میزان واگذاری سهام بخش دولتی از سال ۷۰ تا ۸۷ نشان می‌دهد که از مجموع چهل هزار میلیارد تومان سهام دولتی واگذار شده طی ۱۸ سال، بیش از سی و هفت هزار میلیارد تومان [پس از ابلاغ اصل ۴۴](#) در سال ۱۳۸۴ اتفاق افتاده است حجم واگذاری‌ها در سال ۱۳۸۶ به رقم ۲۳ هزار و ۲۱۰ میلیارد تومان رسیده است که این رقم بیش از ۵۸ درصد کل سهام واگذار شده تا سال ۱۳۸۸ بوده است در سال ۱۳۷۸ [قیمت دلار ۹۶۶ تومان](#) بوده یعنی این رقم معادل بیش از ۲۴ [میلیارد دلار](#) ثروت و سرمایه عمومی و ملی است که خصوصی‌سازی شده است.

در ماده ۲۸ این قانون، وزارت امور اقتصادی و دارایی و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مکلف می‌شوند سالانه حداقل ۱۰ [میلیارد دلار](#) خط اعتباری جهت تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های بخش‌های غیردولتی از خارج کشور فراهم نمایند.

نتایج جهانی تعدیل ساختاری – از ادعا تا واقعیت

در برنامه‌های تعدیل ساختاری، در نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی برای سیستم اقتصادی کشورهای در حال توسعه و توسعه‌نیافته، در اصول فکری و عملی سیستم اقتصادی و سیاسی نئولیبرالی، در منطق طرفداران بازار آزاد و... دو نکته اصلی به عنوان پایه وجود دارد:

۱: منافع کارگران، زحمتکشان و اقشار فرودست و پنج دهک پائین جوامع از نظر درآمدی، تنها با خودداری از اصلاح در سیستم توزیع مجدد ثروت و درآمد تامین می‌شود. زیرا اقدامات توزیعی باعث کاهش تولید هستند کاهش تولید به ضرر اشتغال، رفاه و پیشرفت اقتصادی است در نتیجه با عدم دخالت در نظام توزیع، منافع طبقه کارگر و نیمه پائینی جامعه بهتر تامین می‌شود!

به طور مثال، اگر در اثر منطق و روابط درونی نظام سرمایه‌داری در جهان، یک درصد جمعیت صاحب ۹۰ درصد کل ثروت‌های جوامع و جهان شده‌اند، نباید توجهی به این نابرابری فاحش کرد. زیرا دفاع و حمایت از سرمایه‌داران برای افزایش تولید ضروری است و این بیشتر به نفع طبقه کارگر، طبقه متوسط و دهک‌های پائینی جامعه است!

۲: اجرای سیاست‌های بازار آزاد و پیوستن به سازمان‌های جهانی ایجاد شده توسط کشورهای صنعتی و اقتصادهای بزرگ سرمایه‌داری، باعث افزایش تولید در هر کشوری (خواه توسعه یافته، خواه در حال توسعه و خواه اقتصادهای عقب‌مانده) خواهد شد.

ما به شما نشان خواهیم داد که هر دو بحثی که از نظر نئولیبرال‌ها بدیهی و درست است، نه تنها بدیهی نیست که نتیجه‌ای خلاف آنچه ادعا می‌کنند را به بار خواهد آورد. تجربه عملی چند دهه اجرای انواع سیاست‌های اقتصادی و سیاسی نئولیبرالی نه در کشورهای توسعه یافته و نه در کشورهای در حال توسعه، نه تنها باعث بهبود وضعیت زندگی و اقتصادی طبقه کارگر، کارمندان، نیروهای خدماتی، مهندسان، مردم عادی و فقرا نشده که وضعیت زندگی همه این گروه‌ها، با اجرای سیاست‌های مبتنی بر پول‌گرایی، حمایت از طرف عرضه، بازار آزاد و نئولیبرالیسم بدتر از گذشته شده است. اجرای انواع

سیاست‌های نئولیبرالی نه تنها باعث افزایش تولید در کشورهای در حال توسعه نشده که تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که درست برعکس این اتفاق افتاده است.

نگاهی به آمارها و شاخص‌ها و نتایج عملی آنچه از اواخر دهه ۷۰ میلادی تا کنون در اقتصاد جهانی به وقوع پیوسته است، به وضوح نشان می‌دهد که اجرای سیاست‌های مبتنی بر پول‌گرایی، حمایت از طرف عرضه، بازار آزاد و... -که ما از همه آنها به عنوان اجزای اقتصادی و سیاسی سازنده‌ی ایدئولوژی نئولیبرالیسم یاد می‌کنیم- باعث شده است که شکاف طبقاتی در جوامع گسترش، سهم صاحبان سرمایه از مجموع درآمدها افزایش و سهم نیروی کار از مجموع درآمد کاهش یابد. ثروت‌های جوامع بیش از گذشته متمرکز و در انحصار اقلیتی بسیار اندک قرار بگیرد، جمعیت بی‌خانمان‌ها، کارتن‌خواب‌ها و تهی‌دستان افزایش یابد، خدمات درمانی و آموزشی دولت‌ها به مردم کاهش یافته و هر روز بخش بزرگتری از خدمات عمومی سابق به شکل خصوصی و پولی درآیند.

سازمان توسعه و تجارت سازمان ملل متحد (آنکتاد) آشکارا اعتراف می‌کند که: «آزادی‌سازی تجاری، سبب بدتر شدن توزیع درآمد نه تنها در کشورهای در حال توسعه، که در کشورهای توسعه یافته شده است.» (آنکتاد، ۱۹۹۸، یو ان دی پی ۱۹۹۹، فصل اول)

نشریه اکونومیست، که یکی از پرشورترین مدافعان تجارت آزاد است، بعد از روشن شدن نتایج زیانبار این طرح‌ها عاقبت اعتراف کرد: «بنا به تجربه تاریخ، تجارت آزاد داروی همه دردهای جوامع نیست.» نکته دیگر اینکه جدای از نتایج منفی اجرای سیاست‌های نئولیبرال در شرایط عادی، خود نظریه پردازان و مدافعان بازار آزاد اعتراف می‌کنند که در شرایط غیر عادی مانند تغییرات سریع و گسترده، جنگ، قحطی، رقابت شدید، رکود اقتصادی و... اجرای سیاست‌های نئولیبرالی «اثر چندانی نخواهد داشت.» نکته مهم اینکه شرایطی که از نظر نئولیبرال‌ها و طرفداران بازار آزاد به عنوان «شرایط غیر عادی» در نظر گرفته می‌شود، همان «شرایط عادی» جهان در واقعیت است. اقتصاد جهانی به خصوص از قبل جنگ جهانی اول تا کنون، همواره شاهد رقابت شدید، تهدیدهای نظامی، جنگ، رکود اقتصادی و... بوده است.

جیمز مید می‌گوید: «ویژگی‌های مطلوب سیستم قیمت برای انجام تغییرات ساختاری به ندرت قابل اجراست. در شرایط تغییرات آهسته و کوچک در تقاضا یا روش‌های تولید، بدون تردید بازار، مکانیسم کارآمدی در تخصیص منابع است. اما برای مقابله با تغییرات بسیار بزرگ و وسیع در تقاضا، ممکن است مکانیسم موثری نباشد.»

در آن کشورهای انگشت‌شماری که با اجرای سیاست‌های بازار آزاد رشد اقتصادی داشته‌اند نیز این سیاست‌ها منجر به افزایش منافع همگان نشده است. همیشه رشد با افزایش امکان دسترسی به کالاها و خدماتی نظیر غذا، بهداشت، آموزش و بهبود امید به زندگی، کاهش مرگ و میر، افزایش میزان باسواد و ... همراه نبوده است. به طور مثال، در پاکستان افزایش تولید ناخالص ملی با افزایش فقر، افزایش نرخ بیسوادی و عدم بهبود تغذیه همراه بوده است.

عاقبت با روشن شدن نتایج قطعی اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در جهان، سر و صدای کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای ضعیف بلند شد. آنها می‌خواستند بدانند که چرا با وجود اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، نه تنها وضعیت آنها بهبود نیافته که بدتر شده است. اعتراضات به حدی بالا گرفت که دو نشست از نشست‌های سازمان تجارت جهانی عملاً بدون حصول نتیجه و فقط با طرح انبوهی از انتقادات و مخالفت‌ها از طرف کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه یافته پایان یافت. در نشست اروگوئه هیچ توافقی برای تعیین دبیر کل سازمان تجارت جهانی به دست نیامد و اعضا نتوانستند به توافقی برای دستور کار اجلاس سیاتل برسند.

«در کل نشست اروگوئه و سیاتل، کل مذاکرات سازمان تجارت جهانی بر سر این بود که کشورهای در حال توسعه در رابطه با سیاست‌های تعدیل ساختاری بیش از کشورهای توسعه یافته متعهد شده‌اند و کشورهای توسعه یافته همان تعهدات اندک خود را نیز انجام نمی‌دهند.» (سیاست‌های تجاری بر سر دو راهی، مهدی شفاءالدین، سوئیس، ۲۰۰۵)

در جریان نشست سیاتل، جهان شاهد تظاهرات گسترده خیابانی چپ‌ها، آنارشیست‌ها، اتحادیه‌های کاری، طرفداران محیط زیست و فعالان حقوق بشر علیه جهانی سازی و سیاست‌های تعدیل ساختاری

بود. اقتصاددانی به نام «پیتر کنان» درباره اختلافات میان کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه یافته می‌گوید:

«پیام اجلاس سیاتل این است که نه تنها اکنون دور جدیدی وجود ندارد، بلکه برای مدتی نیز چنین چیزی وجود نخواهد داشت...» (اینترنشنال هرالد تریبون، ۹ دسامبر ۱۹۹۹)

اختلافات از نظر مذاکره کننده سابق کشور کانادا چنان وخیم ارزیابی می‌شود که می‌گوید «نمی‌دانم آیا نظام سازمان تجارت جهانی می‌تواند پابرجا بماند یا نه این نظام بسیار تضعیف شده است.» جولیتس کاتز، معاون مذاکره کننده تجاری آمریکا در دولت جرج بوش تصریح می‌کند: «هم اکنون مسائل با بی‌ثباتی و بدون رویکرد روشنی به پیش می‌رود تا در زمانی امکان بازاندیشی کلی در زمینه راهبرد تجاری به وجود آید.»

در نشست شرم‌الشیخ اعضای سازمان تجارت جهانی مجبور شدند بحث‌ها درباره کشاورزی را کنار بگذارند تا از بروز بیشتر اختلاف در این سازمان جلوگیری کنند. پارلین بازشفسکی بهترین توصیف را درباره دو دیدگاه متفاوت جهان در حال توسعه و کشورهای صنعتی به یک سیاست واحد را ارائه می‌دهد: «آنچه ما می‌گوییم جهان در حال توسعه نمی‌شنود و آنچه جهان در حال توسعه می‌گوید را ما نمی‌شنویم مانند دو کشتی که در تاریکی شب از کنار هم می‌گذریم.» (۲۰ جولای ۲۰۰۰)

باید گفت که حق کاملاً با اوست. سیاست‌هایی که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اجرا می‌شوند به دلیل فاصله تکنولوژیک بین این کشورها با کشورهای در حال توسعه، نتیجه عکس می‌دهد. گشایش بازارها و از سر راه برداشتن گمرکات، نظام تعرفه‌ها و قوانین حمایت از تولید ملی کاملاً به نفع کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و به ضرر دیگر کشورهای جهان است.

به طور مثال، طی سالهای دهه ۹۰ میلادی، با اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در کشورهای در حال توسعه، صادرات یا اصلاً افزایش پیدا نکرد یا اگر در برخی کشورها افزایش نشان داد، درآمد این کشورها از کل صادرات خود به یک سوم کاهش یافت. یعنی این کشورها حجم و تنوع بیشتری از کالاها

را نسبت به دوران قبل از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری صادر کردند، اما درآمد آنها ۷۵ درصد کاهش یافته بود!

«بعد از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و اجرای نسخه‌های گات، بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین نتوانستند صادرات خود را افزایش دهند و در کشورهایی که توانسته بودند صادرات را افزایش دهند این افزایش با رشد ارزش افزوده در بخش تولید همراه نبوده است».

مؤخره

فکر می‌کنیم بعد از ارائه سیر سیاست‌های تحولات اقتصادی و سیاسی که در ایران اتفاق افتاد است اکنون بتوان با نگاه عمیق‌تری به مسائل داخلی ایران نگاه کرد. همانطور که گفتیم اصول اجرایی برنامه‌های تعدیل ساختاری، بازار آزاد و نئولیبرالیسم سیاسی و اقتصادی، کاهش کسری بودجه، حذف یارانه‌ها، دست برداشتن از کنترل نرخ ارز، آزادسازی قیمت کالاها و واگذاری بنگاه‌های اقتصادی عمومی و دولتی است. مشاهده این روند و تک تک این گام‌های اجرایی در دولت‌های جمهوری اسلامی، کار دشواری نیست. اگر در بحث واگذاری‌ها، اختلافی بر سر این وجود دارد که بنگاه‌های اقتصادی عمومی و دولتی، باید به چه کسانی واگذار می‌شده و نشده نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که این سیاست‌ها در ایران به اجرا در نیامده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در روسیه با اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری، منافع آن به نزدیکان یلتسین و پوتین رسید در ترکیه به نزدیکان اردوغان، در ایران به نزدیکان علی خامنه‌ای و نظامیان و روحانیان، در کشورهای اروپایی و آمریکا سود آن را یک درصد بالایی و ابرسرمایه‌داران آمریکا بردند در بقیه کشورها نیز نتیجه به همین ترتیب است.

وقتی رهبر ایران می‌گوید: «موانعی وجود دارد که این‌ها را می‌شود برداشت موانع قانونی [وجود دارد] - که من به رؤسای محترم سه قوه در آن جلسه‌ای که داشتیم گفتم «قانون روی قانون آمدن» کار را مشکل می‌کند قوانین مزاحم را باید برداشت این کار را مجلس می‌تواند انجام بدهد والا ما حالا قوانینی داریم [اگر] باز یک قانونی روی آن قانون وضع بکنیم قابل تفسیر و مشکل‌تراشی است باید ملاحظه کرد دقت

کرد قوانین مزاحم را پیدا کرد موانع حقوقی و قضائی هم وجود دارد اینها را باید شناسایی کرد و برداشت. بایستی فعالان اقتصادی، کارآفرینان، مبتکران، سرمایه‌گذاران، دانشمندان، احساس کنند که با موانع غیرمعقول مواجه نیستند بتوانند حرکت کنند» گویی که متنی که میلتون فردینم برای او نوشته است را دارد از روی کاغذ می‌خواند اگر شما نمی‌توانید بپذیرید یک روحانی یا یک کشیش می‌تواند معتقد و اجرا کننده سیاست‌های نئولیبرالی باشد از دست یک اقتصاددان کمکی برای شما بر نمی‌آید. شاید از کلاس‌های خلاقیت ذهن و روانکاوان کمک بیشتری برای حل این مشکل بتوان انتظار داشت.

فصل سوم: سرنوشت یک ملت و سیاست نیروهای چپ

اولین جرقه‌های یک حریق

با شروع ناآرامی‌ها در دی ماه سال ۱۳۹۶ در ایران، بازار حدس و گمانه‌زنی و تحلیل‌ها، آمیخته با انواع و اقسام رویاپردازی‌ها و خیالبافی‌ها در مورد آینده سیاسی کشور داغ شد. وقتی اعتراضات دی ماه شعله‌ور شد همه از خود می‌پرسیدند که چه شد؟ افرادی تلاش کردند به این سوال پاسخ بدهند. اما هیچ کس جواب قابل قبولی برای این سوال نداشت.

نبود آزادی‌های اجتماعی و بازگشت دوره‌های ده ساله بحران در تاریخ معاصر، تحریک مخالفان اصولگرای دولت، فعالیت یک کانال تلگرامی، بیکاری جوانان و انباشته شدن خشم مردم از شنیدن اخبار فساد، حقوق‌های نجومی، ورشکستگی صندوق‌های مالی غیر مجاز و... از دلایلی بود که تیترا خبرگزاری‌ها و سایت‌های تحلیلی را پر کرده بودند. کسی به این فکر نمی‌کرد که ریشه اصلی تمام اعتراضات و آشوب‌های اجتماعی اخیر، نه چیزی عجیب و پشت پرده، که عیان شدگی و بروز تأثیرات طبقاتی برنامه‌های تعدیل ساختاری و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ بوده است. ظهور و بروزی که در تمام کشورهای اجراکننده این نسخه‌ها، با کم و کیف متفاوت دیده شده و پدیده نوظهوری محسوب نمی‌شود. اما چون تحلیلگران سیاسی، حتی از ساختن چهارچوب نظری درستی برای فهم حوادث بعد از انتخابات ۸۸ نیز عاجز بوده و هستند طبیعی است که این بار نیز سرگیجه‌های نظری خود را جدی‌تر نشان دهند. بر خلاف اعتراضات ۸۸ که با هدایت و نقش پر رنگ یک جناح سیاسی درون حاکمیت یعنی اصلاح‌طلبان همراه بود، اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ نماینده‌ای در میان جریان‌های سیاسی رسمی پیدا نکرد. از آنجا که در دولت اول احمدی نژاد، حجم واگذاری‌های صورت گرفته مبنی بر اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، بیش از پنجاه برابر خصوصی سازی‌های قبل از خود بود و البته فرایند واگذاری‌ها به نهادهای خاص نزدیک به دولت وقت و رهبری با ابهام و زد و بندهای بسیاری همراه گشته بود، نارضایتی بخش‌هایی از حاکمیت و به صورت مشخص اصلاح‌طلبان را به دنبال داشت. با اضافه شدن موضوع

فعالیت‌های هسته‌ای و به تبع آن تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران و اختلافات جدی بلوک‌های طبقه حاکم بر سر نحوه مذاکرات و جریان نمایندگی‌کننده‌ی آن، در نهایت این تضادها با همراهی طبقه متوسط بعد از انتخابات، شکل سیاسی خود را نیز پیدا کرد.

با گذشت زمان و عوض شدن دولت، ادامه مسیر سیاست‌های تعدیل‌ساختاری و ایجاد مقدمات پیوستن به نظام اقتصادی جهانی در قالب دولت اعتدال که حمایت قاطبه اصلاح‌طلبان را به همراه داشت، اعتراضات به وضعیت اقتصادی ایجاد شده در اثر این سیاست‌ها، بروز اجتماعی نیز پیدا کرد و فضا به شدت به دو قطبی فرودستان و طبقه حاکمه تغییر یافت. این تغییر فرم و محتوای اعتراضات، در چند محور خود را نشان داد:

۱: انحصار اعتراض سیاسی-اجتماعی از کلان‌شهرها سلب شد در میان نزدیک به یکصد شهری که خبری از تجمع اعتراضی و تظاهرات در آنها گزارش شده بود نام کلانشهرها به اندازه انگشتان یک دست هم نبود.

۲: بافت طبقاتی اعتراضات، مخصوصاً در مقایسه با حوادث سال ۸۸، کاملاً به سمت اقشار و طبقات پایینی جابجا شد. آنطور که از مشاهدات میدانی و پیگیری خبرگزاری‌ها مشخص می‌شد وزن سنگین، در طرف تهیدستان، بیکاران و طبقه کارگر و مزدبگیران بود. در عین حال ادعای اینکه اعتراضات، هژمونی کارگری یا مطلقاً فرودستانه داشت تنها یک تصور پر اشتباه و یک خطای تحلیلی است. اما بدون تردید اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ هژمونی طبقه متوسط و جریان‌های سیاسی همسو و برآمده از آن را، در فضای سیاسی و اجتماعی و گفتمان اعتراضی در ایران، در هم شکست.

۳: اصلاحات از خرداد ۷۶ تا اردیبهشت ۹۶، یک سیر نزولی کمی و کیفی داشته است اما این دی ماه ۱۳۹۶ بود که به معنای واقعی کلمه، سلطه گفتمانی اصلاح‌طلبان حتی بر روی طبقه متوسط را کاملاً از هم پاشاند.

۴: مهم‌ترین نکته‌ای که در اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ به چشم می‌خورد از بین رفتن دوگانه اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی در فضای عمومی، و هژمون شدن جدی دو گانه طبقه حاکمه و فرودستان بود این هژمونی

نه به صورت جر و بحث‌های کودکانه برای نشان دادن پایان ماجرا به اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان، که به شکل حذف آنان از نمایندگی سیاسی اعتراضات اجتماعی، و شروع دوره‌ای است که در آن، حاشیه‌های ظاهراً راست و چپ از بدنه حاکمیت فاصله گرفته و بخش‌های عمده‌ای از اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان، در حفظ وضعیت موجود به لحاظ استراتژیک به پیوندی امنیتی و آگاهانه دست زدند.

۵: در اعتراضات ۱۳۸۸، شاهد بودیم که حاکمیت می‌توانست طبقه متوسط و رقبای سیاسی خود در درون حاکمیت را از موضع قدرت سرکوب کند این اعتماد به نفس و اطمینان خاطر از به عمق نرسیدن اعتراضات اجتماعی، حتی در شکل سرکوب‌های خیابانی هم خود را نشان می‌داد نیروهای امنیتی گویا خیالشان از اینکه این وضعیت فقط در حد بحران‌سازی است و موجب فروپاشی کنترل امنیتی آنان نمی‌شود راحت بود سرکوب اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ اما از موضع ضعف بود دستپاچگی نیروهای سرکوبگر و موضع‌گیری‌های نزدیک به هم و لکنت‌دار، در هر دو طیف حکومتی و در نفی اعتراضات را کاملاً می‌شد دید خاستگاه طبقاتی فرودستانه‌ی این جنبش عامل دستپاچگی بود مطالبه نان، کار و آزادی را نه جناحی حکومتی می‌توانست نمایندگی کند و نه می‌توانست با مُسکن آرام گرداند.

تاریخ یک روند خود به خودی به سمت برپایی سوسیالیسم نیست!

نیروهای چپ در ایران در یک پیچ تاریخی مهم قرار دارند چپ این امکان را دارد که در شرایطی که سایر جریانات سیاسی، امکان فهم و تحلیل وضعیت و دخالت‌گری در آن را ندارند دست به یک عروج تاریخی بزند. ایران از بسیاری جهات، کشوری مهم در منطقه خاورمیانه است و قدرت‌گیری نیروهای چپ در آن، می‌تواند مسیر جنبش‌های اجتماعی در کشورهای خاورمیانه را دست‌خوش تغییر کند. از سوی دیگر ممکن است جریان چپ به دلیل ضعف‌های خود، طوری از معادلات حذف گردد که در صورت فروپاشی جمهوری اسلامی و دستیابی جامعه ایران به برخی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حکومت آینده، فرصتی برای استفاده از شرایط جدید را نداشته باشد.

بنا به توضیحاتی که پیشتر ارائه کردیم ما نویسندگان این کتاب معتقدیم که احتمال سرکوب و حذف نیروهای چپ، طی فرآیند انتقال قدرت از نظام جمهوری اسلامی به یک نظام جایگزین بسیار بالاست. عجیب است که بعضی نیروهای چپ می‌پندارند که روال عادی تغییرات در جامعه ایران، در جهت قدرت‌گیری نیروهای چپ است. این نوع نگاه حاوی سویه‌های پررنگی از جبرباوری ست. چپ‌های جبرگرا به تاریخ به عنوان یک روند اتوماتیک به سمت سقوط سرمایه‌داری و برپایی سوسیالیسم نگاه می‌کنند. اما مناسبات دنیای واقعی با پیشفرض‌های قصه شاه و پریان تفاوت دارد. نظام سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های سرمایه‌داری در کشورهای مختلف جهان، نیروهای مادی قدرتمندی هستند که بدون اعمال یک نیروی مادی هم‌سنگ و هموزن خود از میان نمی‌روند. نظام سرمایه‌داری به دلیل روابط بنیادی خود، از یک بحران وارد بحران دیگری می‌شود اما بحران‌های اقتصادی، گورکن نظام سرمایه‌داری نیستند و تا زمانی که نیروی لازم برای برهم زدن مناسبات طبقاتی جامعه و جهان ایجاد نگردد، این نظام از میان بحران‌های ادواری خود، راهی برای ادامه بقا و سلطه‌اش پیدا خواهد کرد.

حد نهایی توقف این سیستم نابودی کره زمین است. در این نقطه، کسانی که معتقدند گرمایش زمین افسانه است و به دنبال استخراج مواد معدنی از کره ماه و مریخ هستند هنوز در پی تجدیدنظر در افکارشان بر نیامده‌اند. مسیری که سرمایه‌داران و دانشمندان در استخدام آنان در ذهن دارند استفاده از همه منابع زمین و سپس ترک کردن آن به سمت زندگی در سیاره‌ای دیگر است. آنها که باقی بمانند و نتوانند زمین را ترک کنند مشکل خودشان است این داستان در نمای اول بسیار خنده‌دار و خیال‌پردازانه به نظر می‌رسد اما وقتی به منطق آن توجه شود بسیار ترسناک است. مهم این نیست که به فرض آمریکایی‌ها یا چینی‌ها موفق به این کار شوند یا خیر. عدم وجود سقف و حدی برای توقف نظامی که بر پایه تضاد بین کار و سرمایه، تضاد بین انسان با انسان، تضاد بین انسان و طبیعت و تضاد میان انسان با خودش بنا شده است به لزوم کنار گذاشتن باورهای جبرگرایانه، ضرورت می‌بخشد. سوسیالیسم به خودی خود برپا نمی‌شود و تخریب محیط زیست توسط سرمایه‌داری نیز خودبه‌خود پایان نمی‌یابد.

شرایط و تحولات جهانی – امکان‌ها و تهدیدها

آمریکا اولین اقتصاد جهان است که به تنهایی سهمی ۲۴/۷ درصدی از اقتصاد جهانی را در اختیار دارد. همچنین این کشور به لحاظ نظامی قدرتمندترین ماشین جنگی جهان را در خدمت خود گرفته است. چین، دومین اقتصاد دنیا با سهمی نزدیک به ۱۹/۴ درصد از کل اقتصاد جهانی است اما نیروی نظامی متناسب با این جایگاه اقتصادی ندارد. در دو دهه اخیر قدرت‌های نوظهور اقتصادی همچون هند، آفریقای جنوبی و برزیل جایگاه خود را به نظام سیاسی اقتصادی جهان تحمیل کرده‌اند. این کشورها که دارای جمعیت بالا، منابع طبیعی فراوان، کیفیت نیروی فنی و نیروی کار بالاتر از کشورهای در حال توسعه هستند به سرعت به لحاظ انباشت سرمایه و پیشرفت‌های تکنولوژیک در حال رساندن خود به اقتصادهای بزرگ صنعتی دو قرن اخیر هستند.

پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۳۰ چین موفق به رسیدن به جایگاه اول در اقتصاد جهانی گردد و آمریکا را پشت سر بگذارد. به دلیل متناسب نبودن نظامی چین با جایگاه اقتصادی کنونی و همچنین تلاش شدید قدرت‌های نوظهور اقتصادی برای گرفتن سهم بیشتر از بازار جهانی، کاملاً قابل پیش‌بینی است که این تحولات در نظام اقتصادی جهانی، بحران‌های شدیدی را در نظم سیاسی جهان ایجاد کند. زیرا در طول تاریخ سرمایه داری، هر کشوری که جایگاه نخست اقتصادی را داشته در درجه اول، بزرگترین نیروی نظامی جهان را نیز در اختیار داشته است و با وجود همه اختلافات، دارای هژمونی سیاسی بر نظم جهانی بوده است. از نشانه‌های این تحلیل، افزایش بودجه نظامی و حرکت سریع چین به سمت تقویت قوای نظامی، تهاجمی‌تر شدن سیاست‌های نظامی این کشور در آسیای جنوب شرقی، قطب شمال و آفریقا است. نشانه دیگر، تشدید جنگ تجاری چین و آمریکا است. نشانه سوم، تلاش چین برای خنثی سازی قدرت نظامی ایالات متحده، از طریق ورود به پیمان‌های مختلف نظامی، اقتصادی و سیاسی در سطح جهان است که مورد استقبال دیگر کشورهای صنعتی جهان قرار گرفته است. به طور مثال رایج شدن تبادلات تجاری کشورها با پول ملی، ایجاد سوئیفت روسی، تلاش برای مقابله با ابزارهای سلطه و هژمونی اقتصادی، همچون بانک جهانی تحت عنوان بریکس، ظهور نشانه‌های مقدماتی روی گرداندن

کشورهای جهان از نظام تبادل مبتنی بر دلار و تقویت پیمان شانگهای هستند. در فضای جنگ سردی که این بار میان چین و آمریکا در حال شکل گیری است به طور قطع یکی از مسائل کلیدی، موضوع تامین انرژی در چین است. میزان مصرف انرژی‌های فسیلی در چین بسیار بالاست که بخش عمده آن از طریق کشورهای خاورمیانه و بعضاً آفریقایی تامین می‌گردد مسیر این انتقال انرژی تنگه باب المندب، اقیانوس هند و دریای چین است. همانند جنگ جهانی دوم، در صورت بروز برخورد نظامی در هر سطحی میان چین و آمریکا، مسیر انتقال انرژی به چین توسط آمریکا به عنوان هدف شماره یک در اولویت خواهد بود. ایران، تمامی سواحل شمالی خلیج فارس و تنگه هرمز را در اختیار دارد فعالیت نظامی ایران در آب‌هایی که مسیر انتقال انرژی است هم از طریق گسیل شناورهای نظامی و هم از طریق گسترش برنامه موشکی دریا پایه، طی یک دهه اخیر افزایش چشمگیری داشته است. همچنین از طریق سواحل ایران می‌توان قدرت مانور و کنترل گسترده‌ای بر اقیانوس هند اعمال کرد. ایران توانایی نظامی و قدرت فنی لازم برای ایجاد یک نیروی دریایی قدرتمند را ندارد. ولی در کمال تعجب، علی‌خامنه‌ای فرمان استقرار نیروی دریایی در سواحل مکران و توسعه سواحل آنجا را صادر کرده است و همچنین فرماندهان نیروی دریایی از طرح‌های خود برای اعزام ناو گروه‌های نظامی به اقیانوس اطلس سخن می‌گویند.

چرا علی‌خامنه‌ای می‌گوید «منطقه مکران [نقطه‌ای اساسی](#) در ایفای مسئولیت نیروی دریایی است و در خصوص احیای این منطقه به دولت نیز سفارشهای لازم را کرده و خواهیم کرد»؟

به عقیده، ما آنچه که دلیل اجرای این سیاست‌ها است توافق‌های پنهانی چین و جمهوری اسلامی در مقابل دشمن مشترکی به نام آمریکا است. طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایجاد پایگاه نظامی دولت‌های خارجی در ایران ممنوع است. همچنین طبق قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل و تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده، فروش تسلیحاتی مانند هواپیما، هلیکوپتر، کشتی و تانک به ایران غیر قانونی است. اما بیانیید حالتی را تصور کنیم که در اثر یک حمله نظامی، یا یک جنگ داخلی، رعایت شدن یا نشدن قانون اساسی اهمیتی برای کسی نداشته باشد یا با بروز اختلافات جدی میان چین و آمریکا، چین از رعایت

تحریم‌های آمریکا و قطعنامه‌های سازمان ملل سر باز بزنند. در چنین شرایطی، چین می‌تواند هم به تقویت نیروی دریایی و هوایی جمهوری اسلامی اقدام کند و هم از امکاناتی مانند تاسیساتی که در سواحل مکران در حال ساخت است در راستای دفاع از مسیر انتقال انرژی به خاک خود استفاده نماید.

اگر فکر می‌کنید که این تحلیل رنگ و بوی توهم توطئه دارد خودتان اقدام به تحقیق درباره روابط چین و آمریکا از یک طرف و روابط چین و ایران از سوی دیگر کنید. روزنامه [وانت دیلی](#) (want daily) چاپ تایوان در گزارشی مدعی شد ایران تحت قراردادی به ارزش حدود یک میلیارد دلار در ازای دریافت ۲۴ فروند جنگنده چنگدو جی-۱۰ که نسل چهارم جنگنده‌های مولتی‌رول است، توسعه بزرگترین میدان نفتی خود را به چین واگذار خواهد کرد.

همچنین [جاینا دیلی](#) با اشاره به لغو تحریم‌های تهران، جنگنده‌های چینی "جی-۱۰" را گزینه مناسب پیش روی نیروی هوایی ایران ارزیابی کرده بود. زیرا قابلیت رقابت با جنگنده‌های نسل سوم همسایگان ایران مانند ترکیه و عربستان را دارد.

«اسپوتنیک» روسیه نیز که خبرهای همسو با دولت پوتین در روسیه و نظام جمهوری اسلامی را منتشر می‌کند خبر داده بود که قرار است به مدت ۲۰ سال حق بهره‌برداری از میدان نفتی آزادگان به چین واگذار شود تا این کشور به جمهوری اسلامی چند هواپیمای نظامی بفروشد.

در مورد روسیه، مسئله برعکس چین است. روسیه یک ابرقدرت نظامی است. اما اقتصاد آن در رتبه سیزدهم جهان است و فقط ۱/۹۹ درصد از اقتصاد جهان را در اختیار دارد. روسیه علیرغم دارا بودن یک ماشین جنگی بزرگ، به شدت از لحاظ اقتصادی در مقابل آمریکا و اتحادیه اروپا آسیب‌پذیر است. به همین دلیل سعی می‌کند از طریق ورود به پیمان‌های دوجانبه و چند جانبه اقتصادی و گسترش همکاری‌های نظامی با دیگر کشورها، خود را در مقابل ایالات متحده تقویت کند. از این منظر، ایران برای روسیه دو نوع اهمیت تاکتیکی و استراتژیک دارد. فعلاً جمهوری اسلامی ایران برای روسیه حکم یک وسیله دفاعی را دارد. جمهوری اسلامی به بهای نابودی منافع ملی و به جان خریدن انزوای ناشی از جنگ‌افروزی در منطقه خاورمیانه توانسته است سر آمریکایی‌ها را گرم کرده و آنها را مشغول نگاه

دارند. برای روسیه چه چیزی بهتر از اینکه افکار عمومی جهان به جای کریمه سرگرم تروریسم باشد و بخشی از توان لجستیک و منابع مالی آمریکا صرف نظارت و کنترل رفتارهای جمهوری اسلامی شود؟ این همان بعد تاکتیکی رابطه روسیه و ایران از نگاه روس‌ها است.

یک بعد استراتژیک در رابطه روسیه و ایران نیز وجود دارد. گرچه روسیه حاضر نیست به قیمت رویارویی مستقیم با شورای امنیت و ایالات متحده آمریکا، به ایران تجهیزات لازم برای بازسازی نیروی نظامی هوایی و دریایی بدهد، اما تجربه جنگ سوریه به خوبی نشان داد که برنامه مفصلی برای استفاده از حریم هوایی و دریایی و پتانسیل‌های ژئوپلیتیک ایران برای جنگ‌های احتمالی آینده دارد.

در شرایط فعلی، از آنجا که جمهوری اسلامی متحدی در منطقه و جهان ندارد توسط روسیه و چین مورد استعمار اقتصادی قرار گرفته است. حکومت ایران مجبور است برای ننگ داشتن آخرین حامیان خود، به صورت پیاپی به آنها امتیازات اقتصادی بدهد و گوش به فرمان طرح‌های منطقه‌ای و جهانی آنان باشد، بدون اینکه بتواند به جز دریافت کالاهای پیش‌فاده ثمره‌ای از این همکاری نصیب خود کند. اما نباید فراموش کرد تنها اهرم فشار آمریکا بر قدرت‌های نظیر چین، روسیه و اتحادیه اروپا نظام مبادلات مالی جهانی بر پایه دلار آمریکا است. در اقتصاد جهانی، وزن اقتصادی جمهوری اسلامی محلی از اعراب ندارد که کشوری بخواهد برای رابطه با آن بهای دشمنی آمریکا را به جان بخرد. اما اگر جنگ تجاری آمریکا و چین بالا بگیرد و تحریم‌های روسیه بعد از اشغال کریمه به خاک خود ادامه پیدا کند، مسئله متفاوت خواهد شد. خبرها حاکی از این است که ایالات متحده قصد دارد بعد از تعیین تکلیف جنگ تجاری خود با چین، وارد یک جنگ تجاری ۲۰۰ میلیارد دلاری با اتحادیه اروپا شود.

اتحادیه اروپا و روسیه قادر به رویارویی تجاری با آمریکا نیستند. اما اتحاد چین، روسیه و اتحادیه اروپا به همراه چند اقتصاد نوظهور جهانی علیه حاکمیت نظام تبادل مالی مبتنی بر دلار در آینده نه چندان دور اتفاق خواهد افتاد. ایجاد کانال‌های مستقل تبادل بانکی و مالی اقدامی است که برای کنار زدن نظارت و دخالت دولت آمریکا در اقتصاد جهان انجام خواهد گرفت. علی‌خامنه‌ای، تیم مشاوران اقتصادی او و هسته سخت قدرت در نظام جمهوری اسلامی به چنین امیدی دل بسته‌اند. به عقیده ما عمر جمهوری

اسلامی کفاف آنرا نمی‌دهد که وقع چنین تغییراتی در ساختار اقتصاد جهانی را ببیند و از آن بهره‌مند شود.

آیا برای آمریکا فروپاشی نظام فعلی ایران کافی است؟

به طور مستقیم یا غیر مستقیم یک طرف همه منازعات اقتصادی و سیاسی در جهان امروز، ایالات متحده آمریکا است. در تحولات آینده جهانی ایران برای ایالات متحده نیز دارای اهمیت بالایی است. بنابراین در هر پروسه تغییری در ساختار سیاسی ایران، نهایت تلاش خود را خواهد کرد تا رژیم جدید ایران را با خود همسو کند. این همسویی می‌بایست متناسب با درگیری‌های احتمالی آینده میان آمریکا با چین و روسیه باشد. دولت آمریکا فقط به فروپاشی نظام جمهوری اسلامی، رفع مزاحمت‌های آن در عراق، یمن و لبنان یا گرفتن امتیازات کوچک قانع نخواهد بود. طبیعی است که برای رسیدن به چنین هدفی، آمریکا نهایت تلاش خود را برای حذف نیروهای چپ، سوسیالیست و مارکسیست از معادلات مربوط به تغییر رژیم در ایران انجام خواهد داد. برای این کار لازم نیست آمریکا خود به صورت مستقیم وارد عمل شود. همانطور که شاه و ساواک این کار را برای آمریکایی‌ها انجام دادند و حکومت را به اسلامگرایان سپردند، جمهوری اسلامی نیز در پایان کار خود دارد با تشدید اقدامات امنیتی و تکمیل پروژه ۴۰ سال حذف چپها، سندیکالیست‌ها، مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها حکومت را دو دستی به یک آلترناتیو مطیع آمریکا تقدیم می‌کند.

برای چین و روسیه اصولاً هیچ جناحی از اپوزیسیون ایران و هیچ نوع آلترناتیو احتمالی موضوعیت ندارد. دغدغه چین و روسیه دفاع از نظام فعلی ایران، بقای آن و نهایت استفاده ممکن از این نظام و امکانات کشور ایران برای اهداف استراتژیک خودشان است.

صادرات تجهیزات ضد شورش، ماشین‌ها آب‌پاش و زره‌پوشهای چینی و روسی که برای سرکوب اعتراضات سال ۱۳۸۸ به ایران صادر شد و در دیماه ۱۳۹۶ نیز مورد استفاده قرار گرفت سندی در تایید این تحلیل است.

سناریوهایی برای آینده سیاسی و اجتماعی ایران

بیباید همه احتمالات ممکن در مورد آینده سیاسی ایران را در نظر بگیریم آنچه که اتفاق خواهد افتاد اصولاً یکی از حالت‌های زیر خواهد بود:

۱. استحاله جمهوری اسلامی به هر نوع رژیمی که بخشی از تضادهای موجود بین این نظام و قدرتهای جهانی را کاهش دهد.

ممکن است تشدید تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی به همراه اتحاد کشورهای منطقه علیه نظام جمهوری اسلامی، در نهایت کار را به جایی برساند که به وضعیتی مشابه وضعیت عراق پیش از حمله نظامی آمریکا برسیم. در این حالت، تنها ارتباطات اقتصادی ایران با سایر کشورها، محدود به فروش مقدار اندکی نفت برای تامین غذا و دارو خواهد بود. از آنجایی که تجربه عراق پیش چشم حاکمان ایران است و در ایران پتانسیل اعتراضات سیاسی و اجتماعی بیش از جامعه آن زمان عراق وجود دارد، افزایش اعتراضات خیابانی ممکن است موجب تلاش هسته‌ای در درون ساختار قدرت، برای تغییر وضعیت، برقراری ارتباط با آمریکا و تغییر سیاست‌های منطقه‌ای شود. از آنجایی که این تغییرات نیاز به تحول اساسی در ایدئولوژی نظام حاکم دارد، این اقدامات منجر به استحاله نظام سیاسی ایران می‌گردد. از اثرات محتمل این استحاله، کاهش تنش در روابط خارجی، بهبود موقت و نسبی شرایط اقتصادی و معیشتی و سرکوب آزادی‌های سیاسی در داخل کشور خواهد بود.

۲. انقلاب سیاسی و اجتماعی

گزینه محتمل بعدی، سرنگونی رژیم سیاسی ایران در اثر یک انقلاب است. انقلابی سیاسی که در اثر انباشت اعتراضات و کشیده شدن آن به خیابان‌ها و خارج شدن کنترل آن از دست همه نیروهای سیاسی رخ دهد به طور مثال، فرض کنید حوادثی که در دی ماه ۹۶ شاهد آن بودیم به جای ۱۰۰ شهر در بیشتر نقاط ایران شعله‌ور شود و پتانسیل اعتراضی انباشه شده به صورت انفجاری و در زمانی کوتاه آزاد گردیده و به دور از انتظار نیروهای سیاسی، موجب سرنگونی رژیم حاکم گردد. احتمال دیگر آن است

که یک نیروی سیاسی عمده از طریق درگیر کردن یک طبقه اجتماعی یا مدیریت پتانسیل اعتراضی، تحولات انقلاب را به قصد سرنگونی نظام پیش ببرد.

احتمال دیگر آنکه پتانسیل اعتراضی در ایران، مانند اعتراضات دی ماه ۹۶ به صورت ناگهانی و غافلگیر کننده آزاد شود، با این تفاوت که در هنگام کشاکش این نیرو با حکومت و مستهلک کردن نظام، یک جناح سیاسی با کشتاندن پایگاه اجتماعی خود به خیابان، بتواند ضربه آخر را برای سرنگونی نظام حاکم وارد کند. فقط دو گروه سیاسی قادر به انجام چنین مانورهایی هستند اصلاح‌طلبان با بخشی از طبقه متوسط که هنوز حامی آنان است یا حلقه اطرافیان احمدی نژاد با بسیج حاشیه نشینان و فرودستان مذهبی. در چنین وضعیتی، ممکن است هر دو گروه به صورت همزمان اقدام به اردوگشی‌های خیابانی کرده و مقابل یکدیگر قرار بگیرند در این وضعیت به احتمال زیاد دست بالا با حلقه احمدی نژاد خواهد بود. در این تحلیل نباید فراموش کرد که در شرایط موجود برآوردی از این وجود ندارد که چند درصد طبقه متوسط هنوز حامی اصلاح‌طلبان هستند. همچنین مشخص نیست ثمره هشت سال سرمایه‌گذاری حلقه احمدی نژاد طی دو دولت نهم و دهم و فعالیت‌های اجتماعی این حلقه در دوره بعد از رانده شدن از قدرت به جلب چه پتانسیل اجتماعی منجر شده است. برای ترسیم این بخش از تحلیل در ذهن خود، فراموش نکنید که ما پیش‌فرض بروز این کنش خیابانی را متزلزل شدن ساختار حاکمیت، در اثر اعتراضات مشابه یا بزرگتر از دی ماه ۹۶ در نظر گرفته‌ایم. چون در حالت عادی نه اصلاح‌طلبان و نه حلقه احمدی نژاد رو در روی نظام قرار نخواهند گرفت.

حالت ممکن بعدی برای وقوع انقلاب سیاسی، این است که اعتراضاتی مشابه آنچه در بهار عربی اتفاق افتاد در ایران جریان پیدا کند و متعاقب آن، جبهه‌ای از نیروهای اجتماعی (کارگران، معلمان، پرستاران، دانشجویان، زنان و ...) یا ائتلافی از نیروهای سیاسی (اپوزیسیون و یا حتی پوزیسیون) یا هر دو شکل بگیرد و آینده سیاسی ایران را در قالب یک شورای انتقالی یا هیئت موسسان رقم بزند.

۳. کودتا (به قصد دفاع از یا براندازی نظام)

سه حالت برای وقوع رخدادی مانند کودتا در آینده سیاسی ایران محتمل است:

یک: بخشی از نیروهای نظامی، وارد عمل شده و در دفاع از هسته سخت قدرت، همه جناح‌های غیر همسو با آن را کنار بزند و با خشونت شدید اعتراضات خیابانی را سرکوب نماید یا نیروی کودتاگر با حفظ جایگاه ولایت فقیه مناسبات اجرایی کشور را خود به دست گیرد و جایگزینی برای دولت شود. در این حالت نیروی نظامی مورد بحث سپاه پاسداران خواهد بود و به صورت یکپارچه و هماهنگ با قوه قضائیه، صدا و سیما، بسیج، پلیس و... برنامه خود را به اجرا در خواهد آورد.

دو: یک جناح سیاسی در ساختار قدرت، به واسطه بخشی از نیروهای نظامی، به بهانه‌هایی همچون حفظ امنیت ملی، حفظ تمامیت ارضی کشور، ممانعت از بروز جنگ و... کودتا کند. محتمل‌ترین گروه سیاسی برای درخواست از نظامیان یا هماهنگی با آنان در وضعیت کنونی، جناح موسوم به اعتدالی‌ها هستند. اعتدالی‌ها (بنفش‌ها) همگی دارای سوابق امنیتی هستند و ساختار قدرت در جمهوری اسلامی را بسیار خوب می‌شناسند. آنها می‌دانند در نظام جمهوری اسلامی برای چه کاری، باید به سراغ چه کسی بروند. به خوبی از نقاط قدرت و نقاط ضعف نظام و صاحبان قدرت در این نظام باخبر هستند.

سه: یک قدرت خارجی بتواند بخشی از نیروهای نظامی پایتخت را با خود همراه کند و در قالب یک ضربه برق آسا با حذف رهبر یا تعدادی از مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی و اعلام این خبر در رادیو و تلویزیون، شاکله نظام را متلاشی کند و راه را برای اقدامات بعدی هماهنگ شده بگشاید.

چیزی شبیه به کودتای ناکامی که در کشور ترکیه و علیه رژییم اردوغان روی داد. با وجود آنکه بسیار گفته شد که این کودتا کار خود دولت اردوغان برای سرکوب مخالفان خود بوده است اما در صورت موفقیت کودتاگران در دستگیری یا ترور اردوغان کار رژییم اردغان به پایان می‌رسید. در شب کودتا ۴۴ کماندوی ارتش ترکیه با استفاده از سه هلیکوپتر به مارماریس رفتند تا اردوغان را در هتل محل اقامتش دستگیر و یا بکشند. آنها موفق نشدند و کودتا شکست خورد. در این کودتا، نیروی کودتا کننده یک گروه کوچک بود و شیوه عمل برق‌آسا را به اجرا در آورد.

نکته قابل ذکر اینکه مدتی است شاهد پیام‌های اینترنتی فرزند شاه سابق ایران به نیروهای نظامی ایران هستیم. کار او تقلیدی ناشیانه از کار روح الله خمینی است که با واسطه نهضت آزادی و افرادی نظیر مهندس بازرگان انجام می‌شد. خمینی از طریق اعضای نهضت آزادی با دول آمریکا و فرماندهان ارتش ارتباط برقرار کرده بود. هلی‌کوپری که خمینی سوار آن بود به دستور فرماندهان ارتش شاهنشاهی در اختیار او قرار گرفته بود. خمینی در سخنرانی بهشت زهرا قول داد که اگر نظامیان از او حمایت کنند آنها را محاکمه نخواهد کرد.

عده‌ای معتقد هستند که در بررسی احتمال کودتا در ایران می‌بایست وزنی برای بازمانده خاندان پهلوی قائل شد. شاید آنان بتوانند از محبوبیت خود برای راضی کردن قسمتی از فرماندهان وطن‌پرست ارتش استفاده کرده و کودتایی را با حمایت آمریکا یا با استفاده از منابع مالی و اطلاعاتی قدرت‌های منطقه‌ای نظیر اسرائیل و عربستان صورت بدهد. این به هر حال یک احتمال است اما احتمالی با اعتبار نزدیک به صفر.

کسانی که چنین تصویری دارند باید بدانند از تغییرات نیروهای نظامی در ایران به کلی بی‌اطلاع هستند. نیروی زمینی ارتش در ایران دیگر لشگری ندارد. ساختار ارتش تحت عنوان تیپ‌های مستقل بازسازی شده است. تمامی فرماندهان قدیمی ارتش در طی ۴۰ سال عمر جمهوری اسلامی اعدام، پاکسازی یا بازنشسته شده‌اند. به صورت پیاپی افرادی از سپاه به عنوان فرماندهان بخش‌های مختلف ارتش منصوب شده‌اند. در کنار همه پادگان‌های ارتش نیروهای سپاه پاسداران و امکانات آنها چیده شده‌اند. نیروهای بسیج در سطح کلیه شهرها و روستاهای ایران مسلح شده‌اند و تسلط یک نیروی نظامی کودتا کننده بدون وجود هماهنگی در خود بدنه نظام را از بین برده‌اند.

ضمن اینکه وضعیت امروز فرزند شاه سابق ایران با وضعیت روح‌الله خمینی در سال ۱۳۵۷ بسیار متفاوت است. تنها چیزی که او فعلاً در جنته دارد عبارت است از:

- شعارهایی که به یاد پدر بزرگ و پدر او در نفی جمهوری اسلامی اسلامی داده شده است.

- چند باند توییتری که تشکیل نوعی ارتش سایبری را داده‌اند

- یک تلویزیون ماهواره‌ای که در لابه‌لای برنامه استیج، بفرمائید شام و سایر برنامه‌های تفریحی خود برنامه‌هایی در حمایت از خاندان پهلوی پخش می‌کند.

برای هماهنگی با آمریکا، مذاکره با ارتش و انجام یک کودتا به چیزهایی بسیار بیشتر و بزرگتری نیاز است. مذاکره با سپاه نیز آنقدر بی معنا است که وقتی برای بررسی آن اختصاص نمی‌دهیم. سپاه یا به نفع خودش کودتا می‌کند یا در هماهنگی با یک جناح درونی قدرت در جمهوری اسلامی. سپاه برای بازماندگان خاندان پهلوی کودتا نمی‌کند. ساختار و امکانات سپاه و بسیج مانع از کودتای ارتش است.

۴. جنگ (کشورهای منطقه یا اشغال نظامی توسط آمریکا)

دو حالت برای درگیر شدن ایران در جنگ محتمل است:

۴-۱: عمل نکردن اتحادیه اروپا به قول‌های خود بعد از خروج آمریکا از برجام و در نتیجه از بین رفتن کامل این توافق. در شرایط تحریم اقتصادی آمریکا، تنها راه حل باقیمانده برای جمهوری اسلامی از سرگیری فعالیت‌های هسته‌ای و تلاش برای ساخت تسلیحات اتمی است. بنا به اظهارات بسیار روشن مقامات آمریکایی و سران رژیم اسرائیل واکنش به چنین اقدامی در کمترین حالت، حملات نقطه‌ای به تاسیسات هسته‌ای ایران و متوقف کردن برنامه هسته‌ای است به دنبال چنین وضعیتی سه امکان قابل تصور است:

الف) دخالت یک میانجی سیاسی از درون حاکمیت و همراه شدن بخشی از نظامیان با آن برای اجرای یک کودتا.

ب) کشیده شدن اجباری آمریکا به طرح اشغال نظامی ایران، پیرو واکنش‌های احتمالی جمهوری اسلامی به این حملات نقطه‌ای.

پ) تسلیم شدن جمهوری اسلامی پیرو این نتیجه‌گیری که توان برخورد نظامی با ایالات متحده و همپیمانان آن را ندارد مذاکره و تلاش برای کاهش تنش از طریق توافق با آمریکا.

اگر تاکنون تقابل جمهوری اسلامی با اسرائیل در سوریه به یک جنگ تمام عیار تبدیل نشده به این خاطر است که خاک اصلی دو کشور به صورت مستقیم توسط طرف دیگر هدف قرار گرفته نشده است. اسرائیل تا کنون بارها به مواضع سپاه پاسداران در سوریه حمله کرده و تعداد از آنان را کشته است اما جمهوری اسلامی در مقابل این حملات سکوت کرده است زیرا می‌داند اسرائیل یک کشور اتمی است و نیروی هوایی ایران قدرت درگیری با اسرائیل را ندارد. موشک‌های سپاه در مقابل امکانات نظامی اسرائیل، نقش یک قمه در برابر یک اسلحه گرم را دارند. وجود سلاح سرد نوعی خطر است و باعث می‌شود طرفی که اسلحه گرم در اختیار دارد احتیاط کند اما زمانی که ماشه کشیده شود از سلاح سرد و قمه کاری کاری ساخته نیست.

۴-۲: مقاومت جمهوری اسلامی در برابر تحریم‌های همه جانبه ایالات متحده ادامه پیدا کند به این امید که در انتخابات بعدی ریاست جمهوری آمریکا، دموکرات‌ها قدرت را به دست بگیرند و دوباره آمریکا برجام را به رسمیت بشناسد اما در عمل دموکرات‌ها نخواهند توانست ترامپ را شکست دهند چرا که دولت ترامپ پایین‌ترین نرخ بیکاری در تاریخ ایالات متحده را رقم زده و در شرایط رکود اقتصادی حاکم بر جهان، مهم‌ترین عامل اقتصادی تاثیرگذار بر نتایج انتخابات کشورها، عموماً مسئله اشتغال است در ضمن حتی اگر بر فرض محال دموکرات‌ها بتوانند ترامپ را در پایان دور اول ریاست جمهوری خود شکست دهند نخواهند توانست وضعیت برجام را به قبل از روی کار آمدن ترامپ بازگردانند چرا که اکثریت مجلس سنا و دادگاه عالی آمریکا، در اختیار نمایندگان جمهوری خواه است. در این وضعیت دو حالت قابل تصور است:

الف) برنامه ریزی بلندمدت برای فروپاشی نظام اقتصادی ایران و منزوی کردن نظام سیاسی حاکم با برنامه نفت در برابر غذا و در نهایت اشغال نظامی با آمادگی کامل.

ب) بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و احتمالاً انتخاب مجدد ترامپ، جمهوری اسلامی تن به مذاکره با آمریکا بدهد که توضیح آن در بخش استحالته داده شده است.

با نگاهی به سناریوهای محتمل و تحلیل‌های فوق برای آینده سیاسی ایران می‌توان به دو نکته کلیدی دست یافت. نخست اینکه از میان جناح‌های سیاسی داخل حاکمیت، قاعدتاً اصلاح‌طلبان، عدالت‌خواهان اسلامی (احمدی‌نژادی‌ها)، اعتدالی‌ها و سپاه، گوشه چشمی به آینده سیاسی خود در ساختار قدرت بعد از جمهوری اسلامی دارند. دوم اینکه مطابق این تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران و جهان، تنها حالی که برای بقای جمهوری اسلامی در کوتاه مدت و میان مدت قابل تصور است استحالته این نظام و مصالحه با آمریکا است. در تمامی حالات محتمل دیگر در این تحلیل، نظام جمهوری اسلامی از صحنه سیاسی ایران رخت برخواهد بست.

بافت سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی

به جز گروهی شامل لیبرال‌ها، دانشجویان راست‌گرا و تحکیمی، نمایندگان مجلس و فرماندهان فراری سپاه در آمریکا که به نوعی ماده خام پروژه آلترناتیو سازی ایالات متحده هستند، می‌توان از سازمان مجاهدین خلق، سلطنت‌طلبان، گروه‌های مسلح ناسیونالیست عرب و بلوچ، هویت‌طلبان ترک، احزاب کردی و گروه‌های چپ، به عنوان اجزای عمده‌ی تشکیل دهنده‌ی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور نام برد.

۱: سازمان مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین خلق به رغم تضعیف آن بعد از سقوط حکومت صدام و خروج آنها از عراق همچنان متشکل‌ترین بخش اپوزیسیون جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند. جدای از سازماندهی و آموزش‌های نظامی، باید به منابع مالی گسترده و ارتباطات سیاسی بین‌المللی آنها به عنوان دو برگ برنده اصلی این گروه نگریست. نقطه ضعف بزرگ این گروه این است که با وجود حضور خانواده اعضای این سازمان در ایران و خبرهای جسته و گریخته‌ای که از بازداشت بعضی از این خانواده با ادعای همکاری برخی

از آنان با این سازمان در رسانه‌های خبری و حقوق بشری منتشر می‌شود بدنه اجتماعی قابل تاملی در ایران ندارند. همچنین نظر بخش بزرگی از افکار عمومی در ایران نسبت به این سازمان بسیار منفی است که همین امر تصور وقوع همدلی و همراهی از دورن ایران با این سازمان را منتفی می‌کند با این حال در صورت پیش رفتن برنامه اشغال نظامی ایران توسط ناتو و به رهبری آمریکا، این سازمان ابزار مناسبی برای طرف مهاجم خواهد بود. زیرا آمریکا بدون واگرمه از امکان رفتارهای خارج از برنامه‌ی این گروه، می‌تواند مطمئن باشد که این سازمان در صورت ورود به طرح اشغال نظامی ایران، نهایت اطاعت و فرمان‌برداری را از دولت‌های مهاجم خواهد داشت.

نکته‌ای که در این تحلیل بر آن پافشاری داریم آن است که سازمان مجاهدین خلق، با وجود آنکه هوادارانش در ایران می‌توانند در اعتراضات خیابانی در بین جمعیت حضور داشته باشند. اما امکانی برای به دست گرفتن هژمونی اعتراضات اجتماعی در ایران را ندارد محاسبه این نیرو در معادلات سیاسی و اجتماعی آینده ایران وابستگی کامل به ارتباط آن با دولت ایالات متحده و تصمیم این کشور دارد.

۲: سلطنت‌طلبان

تکرار اسم این گروه در رسانه‌ها، تناسبی با میزان سازماندهی آنان ندارد سلطنت‌طلبان یک نیروی سازماندهی شده نیستند در روزگار کهن همبستگی یک ارتش تا زمانی حفظ می‌شد که درفش آن ارتش سرپا باقی می‌ماند زمانی که درفش سقوط می‌کرد آن ارتش نیز از هم گسیخته می‌شد.

در ارتش‌ها، به سربازان آموزش‌هایی برای همکاری و حفظ سازماندهی داده می‌شود اما در فضای سیاسی بدون وجود حزب، سازمان سیاسی و ارگان‌های اجتماعی، امکانی برای انجام مانورهای سیاسی برنامه‌ریزی شده و عمل هماهنگ وجود ندارد. مناسباتی که اکنون میان سلطنت‌طلبان وجود دارد مناسباتی مربوط به دوران کهن است. فرزند آخرین پادشاه از نظام سلطنتی سرنگون شده برای عده‌ای که گرایش فکری، سیاسی و اجتماعی واحدی ندارند و شاید بعضی از آنها، جز خواست سرنگونی جمهوری اسلامی، خواسته‌ی دیگری نداشته باشند، حکم درفش یک ارتش یا یک جماعت در روزگاران

کهن را دارد. از این ترکیب و این ساز و کار، یک نیروی اجتماعی کنشگر که توانایی تغییر مناسبات را داشته باشد بیرون نمی‌آید.

این ادعا واقعیت دارد که در اعتراضات دی‌ماه ۱۳۹۶، در مواردی شعارهایی در یادبود پدربزرگ رضا پهلوی داده شده است. این شعارها و این یادبود، به وضوح نمادین است. فرودستان و مردمی که در اثر اجرای برنامه‌های توسعه و سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ قانون اساسی از نظر اقتصادی و سیاسی سرکوب شده و به خیابان کشیده شده‌اند شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» سر داده‌اند احزاب و سازمان‌های چپ، سوسیالیست و مارکسیست، که بیشترین سنخیت و بیشترین امکان، جهت ارتباطگیری با این معترضان و این طبقات را داشته‌اند به دلیل سرکوب مستمر در جمهوری اسلامی و فقدان سازماندهی، نتوانسته‌اند نمایندگی این اعتراضات را به دست گیرند. اصلاح‌طلبان، اعتدالی‌ها و بخش‌های عمده‌ای از اصولگرایان از فعال شدن این طبقات و این بخش از اجتماع، هراسان شده‌اند و طبیعی است نخواهند و نتوانند که با این معترضان وارد دیالوگ شده و آنها را سازماندهی کنند. طبیعی است در نبود یک حزب یا یک مرجع اجتماعی، معترضان به گذشته چنگ ببندازند و نام دشمن آخوندها را به زبان بیاورند: رضا شاه!

عامل بعدی که به عنوان یک احتمال، می‌توانسته سازماندهی اعتراضات اجتماعی را مدیریت کند مذهب بوده است که عملکرد نظام جمهوری اسلامی در طول ۴۰ سال اخیر، یکبار و برای همیشه این عامل را از سازماندهی و عاملیت هدایت اعتراضات اجتماعی ایران حذف کرده است. اعتراضات دی‌ماه، خاستگاه طبقاتی، مطالبات اقتصادی و خواست‌های سیاسی و فرهنگی خاص خودش را دارد. ضدیت با مذهب و دیکتاتوری مذهبی و کسب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از ویژگی‌های انکارناپذیر این اعتراضات است.

عامل دیگر ملی‌گرایی است وقتی احزاب و سازمان‌های سیاسی و نهادهای مدنی در ایران وجود ندارد و یکی از مهمترین وظایف نیروهای امنیتی، متلاشی کردن هر نوع سازماندهی اجتماعی و سیاسی در ایران بوده است و به علاوه تمامی تلاش ایدئولوژیک استبداد حاکم، قطع پیوندهای تاریخی نسل جدید با

گذشته سیاسی و اجتماعی خود است، می‌توان انتظار داشت ناسیونالیسم و ملی‌گرایی به عنوان یکی از دم‌دستی‌ترین ایدئولوژی‌های سیاسی برای مدیریت اعتراضات و به یاد آوردن گذشته درخشان خیالی سر برآورند به خصوص اینکه ظاهراً ضدیت با افکار و نمادهای ملی‌گرایانه و نادیده گرفتن تاریخ سیاسی ایران پیش از اسلام قسمتی از عملکرد نظام حاکم بر ایران در طول ۴۰ سال عمر خود بوده است ناسیونالیسم و مذهب‌آشنایان بسیار کهنی هستند گاهی با یکدیگر رقیب و دشمن بوده‌اند و گاهی با یکدیگر متحد. عملکرد جمهوری اسلامی امکانی برای اتحاد این دو در جامعه ایران باقی نگذاشته است ریشه شعارهایی در دفاع از رضا شاه در میانه اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶، در چنین تحلیلی یافته خواهد شد. با تمام این تفاسیر و بر خلاف تصور رایج، سلطنت‌طلبان بدنه اجتماعی وسیعی ندارد مگر اینکه کشورهای امپریالیستی بر روی تک‌چهره سیاسی آنان سرمایه‌گذاری کنند و بخواهند آنان را به قدرت برسانند.

از منظر قدرت‌های امپریالیستی دو گروهی که در صورت جدی‌تر شدن بحث تغییر رژیم ایران طرف بحث و لابی قرار خواهند گرفت، سازمان مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان هستند. مجاهدین خلق سازماندهی شده‌ترین نیروی سیاسی اپوزیسیون ایران است. اما محبوبیت سیاسی و وجهه اجتماعی آنان به دلایل تاریخی که مهم‌ترین آن غلتیدن به دامان یکی از منفورترین دیکتاتورهای منطقه خاورمیانه یعنی صدام حسین و همکاری با رژیم بعث در کشتار کردها در عملیات انفال، پشت کردن به مبارزه طبقاتی (همان‌طور که خوانش اسلامی مستضعفین که بنیانگذاران اولیه این سازمان داعیه دار آن بودند) و همپیمانی با راست‌های نئوکان آمریکا محل تردیدهای جدی است. خاندان پهلوی در میان بخشی از جامعه محبوب هستند اما هیچ نوع سازماندهی ندارند. اینکه یک میلیون نفر روزی ۱۰ بار بگویند خدا شاه را بیامرزد به معنای وجود سازماندهی سیاسی و اجتماعی میان سلطنت‌طلبان نیست. در حال حاضر مردم ایران برای چند روز تفریح و آفتاب گرفتن در ساحل مجبور هستند با صرف میلیون‌ها تومان هزینه به کشورهای خارجی بروند. ممکن است ۶۰ میلیونی نفر از جمعیت ایران حسرت این را داشته باشند که مانند زمان شاه به سواحل دریای خزر یا خلیج فارس بروند بدون اینکه خطر بسیج، پلیس و گشت ارشاد

آنها را تهدید کند. ممکن است یک کارگر ایرانی که نه پول دارد گوشت کیلویی ۱۰۰ هزار تومان بخرد و نه توان مالی سفر و تفریح دارد، دلش بخواهد مانند زمان شاه برود تا سر کوچه و در میخانه‌ای کمی مشروب بخورد و چون در جمهوری اسلامی همه چیز ممنوع است بگوید خوش به حال مردم در زمان شاه. اینها همه نشان از منفور بودن نظام جمهوری اسلامی و غیر انسانی بودن مبانی حکومت اسلامی دارد اما سازماندهی سیاسی چیز دیگری است.

اگر شاهد آن هستیم که اصلاح‌طلبان و اعضای سابق ستاد میرحسین موسوی، که اکنون در خارج از کشور هستند درباره جدی و خطرناک بودن تحرکات سلطنت‌طلبان هشدار می‌دهند برای آن است که می‌خواهند خود را نزد جمهوری اسلامی محبوب کنند و نقش خودشان را برای مقابله با این خطر پر رنگ نمایند. بازمانده خانواده پهلوی به صورت مستقل، نه با شعار احیای سلطنت و نه با شعار برقراری جمهوری، وزنی در تحولات سیاسی و اجتماعی آینده ایران ندارد. اگر آمریکا اقدام به اشغال نظامی ایران کند امکان استفاده از این بازماندگان بالا خواهد رفت. حالت دیگر این است که آمریکا به صورت علنی یا مخفی اقدام به دعوت از گروه‌های اپوزیسیون ایران جهت ایجاد یک آلت‌رناتیو ائتلافی کند در این حالت نیز نقش فرزند شاه سابق ایران به عنوان یک بخش همسو با منافع ایالات متحده پر رنگ خواهد شد.

فرزند شاه سابق ایران اگر بخواهد نقش دیگری داشته باشد نیاز به یک بدنه اجتماعی سازماندهی شده دارد. او فعلاً از سازماندهی خود نیروهای سلطنت‌طلب در کشور آمریکا ناتوان بوده است و هر از گاهی یک سلطنت‌طلب دوآشته در تلویزیونهای لس آنجلسی او را به باد فحش می‌گیرند. آن کسانی در ایران نیز که به پدر او می‌گویند «خدا بیامرزد» کنش سیاسی ندارند و فقط ناظر هستند.

۳: نیروهایی که ماده خام اپوزیسیون‌سازی امپریالیست‌ها هستند

افشاری، سازگارا، حقیقت‌جو، مخملباف، اعضای سابق دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی، فرماندهان نظامی، سفرا و مدیران فراری جمهوری اسلامی که به آمریکا یا کشورهای دیگر پناهنده

شده‌اند، همیشه ماده خامی برای اپوزیسیون‌سازی از طرف قدرت‌های غربی بوده‌اند و در مواقع بحرانی می‌توانند برای ساخت جایگزینی برای تغییر رژیم جمهوری اسلامی مورد استفاده آمریکا قرار بگیرند. برای این گروه دو حالت قابل پیش‌بینی است:

۳-۱: نقش آنها در صورت وجود برنامه‌ای برای اشغال نظامی ایران

در صورتی که به هر طریقی، سرنوشت جدال جمهوری اسلامی و آمریکا به جایی برسد که آمریکا در یک حمله برنامه‌ریزی شده اقدام به اشغال نظامی ایران کند، طبیعی ست همسوترین گروه سیاسی که تحت نظارت و آموزش خودش بوده است را به ایران منتقل کرده و آنرا به عنوان دولت موقت و بعدتر به عنوان بخشی از حکومت دائمی در ایران مستقر کند.

۳-۲: نقش آنها در صورت روی کار آمدن حکومتی جدید به جای جمهوری اسلامی که علاقه‌مند به برقراری روابط دوستانه با آمریکا باشد.

مقدمات این بخش از تحلیل، در بخش‌های قبلی توضیح داده شد. به جز در موردی که بهبود روابط ایران و آمریکا از طریق استحاله درونی خود ساختار حاکم باشد، در بقیه گزینه‌هایی که به سقوط جمهوری اسلامی منجر شود حکومت جدید به احتمال نزدیک به یقین، اقدام به بهبود روابط با آمریکا خواهد کرد تا مشکلات بین‌المللی از جمله تحریم‌ها را رفع نماید. در صورتی که حکومت روی کار آمده بخواهد روابطی نزدیک‌تر با آمریکا برقرار کند احتمال این وجود دارد که به طرق مختلف (از فشارهای حقوق بشری گرفته تا لابی سیاسی و...) شرط آمریکا برای بهبود روابط با حکومت جدید روی کار آمده، ورود این جریان ساخته و پرداخته شده در آمریکا به ساختار قدرت جدید در ایران باشد.

نکته مهم در این قسمت از تحلیل، آن است که حکومت آمریکا برای پیشبرد مقاصد جهانی و برنامه‌اش برای ایران فقط دو راه حل دارد:

۳-۲-۱: اشغال نظامی بعد از اجرای سیاستهایی که در عمل به وضعیت نفت در برابر غذا یا بدتر منجر شود.

۲-۲-۳: سرمایه‌گذاری روی نیروهای اپوزیسیون و مشارکت در منافع از طریق معامله با آلترناتیوهای ائتلافی، که یکدست و کاملاً مطیع نخواهند بود.

از آنجایی که با وجود تلاش‌های گسترده رسانه‌های فارسی زبان آمریکایی و انگلیسی، هنوز نیروهایی که به صورت تخصصی در آمریکا در حال پرورش و سازماندهی هستند دارای هژمونی در فضای سیاسی ایران نبوده و از آن مهمتر، بدنه اجتماعی لازم برای دخالت‌گری در مقیاس سرنگونی جمهوری اسلامی و شرکت در مبارزات طبقاتی را ندارند، با قاطعیت می‌توان گفت هنوز دست بالا در همه گزینه‌های محتمل درباره آینده سیاسی ایران، با نیروهای اجتماعی داخل کشور است.

نکته مهم دیگر اینکه، بنا به تحلیل ارائه شده در قسمت مناسبات جهانی و جدال چین و آمریکا و همچنین منازعات روسیه و آمریکا نباید فکر کرد که دولت آمریکا صرفاً به جایگزینی حکومتی در ایران که روابط بهتری با آمریکا داشته باشد قانع خواهد بود. برعکس روسیه و چین، حکومت ایالات متحده به دلیل توانایی نظامی و اقتصادی خود به دنبال جایگزینی برای جمهوری اسلامی خواهد بود که پیوندهای استراتژیک با آمریکا بر قرار کند. اگر چنین تغییری در نظام سیاسی ایران به وقع بپیوندد، آمریکا به سرعت در جهت مسلح کردن نظام جدید ایران و پر کردن خلا قدرت ترکیه حرکت خواهد کرد. ویژگی‌های طبیعی و انسانی ایران همه آنچه را که کشوری مانند عربستان نمی‌تواند به آمریکا بدهد را تامین خواهد کرد. صدور تسلیحات نظامی به کشوری مانند ایران نیاز به این تضمین دارد که تغییرات به وجود آمده و گردش به سمت آمریکا بازگشت‌ناپذیر و دائمی باشد. بنابراین حذف نیروهای چپ از تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دستور کار خواهد بود بر خلاف نظام جمهوری اسلامی که توانایی فنی لازم برای اشراف به نیروهای چپ در ایران را ندارد دولت آمریکا به دلیل تسلطی که بر محیط اینترنت و ارتباطات دارد مقدمات را فراهم کرده و پروژه شناسایی و حذف نیروهای چپ را با دقت بالا مدیریت خواهد کرد.

۴: گروه‌های ناسیونالیست

با ظهور دولت مدرن در ایران نیاز به یک ایدئولوژی ملی و زبان رسمی به عنوان عامل یکپارچه ساز و تثبیت کننده حاکمیت ملی برای اولین بار در فضای سیاسی ایران احساس شد. اشاره به گذشته باستانی باشکوه، تاکید بر اینکه مفهوم ملت ایران ریشه در زیست مشترک تمام مردم ساکن این منطقه داشته است، آموزش عمومی رسمی بر پایه زبان رسمی و در نهایت سرکوب دیگر زبان‌ها و هویت‌های ملی همچون ترک، کرد، عرب و بلوچ در داخل مرزهای سیاسی ایران عامل بروز شکاف قومی و ستم ملی در ایران بوده است. این نوع تبعیض هویتی و زبانی در تاریخ معاصر ایران به دوشکل پاسخ گرفته است:

(الف) از طرف گروه‌های چپ با نقد مرکزگرایی و دست گذاشتن بر تضاد مرکز و پیرامون و به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خود

(ب) شکل‌گیری «ناسیونالیسم ملل تحت ستم» و گروه‌های هویت طلب قومی در میان ملت‌ها و قومیت‌های تحت ستم

بعد از کودتای ۲۸ مرداد و جدی شدن نیروهای مذهبی در معادلات سیاسی ایران، حکومت پهلوی خوانشی از مذهب شیعه را برای تقویت حاکمیت مرکزی به عنوان بال دیگر ایدئولوژی حکومتی خود انتخاب کرد. بدین ترتیب ایدئولوژی مسلط حکومتی تا پایان دوره پهلوی ایدئولوژی ملی - مذهبی با محوریت ایدئولوژی ملی بود. با وقوع انقلاب ۵۷ و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی همین ایدئولوژی این بار با محوریت مذهب، رובنای سیاسی نظم جدید را در دست گرفت. با سرکوب چپ در دهه ۶۰ توسط جمهوری اسلامی تنها گروه‌هایی که برای نمایندگی سیاسی و اجتماعی تضادهای قومی و ملی باقی ماندند، هویت طلبان و ناسیونالیست‌ها بودند.

برخی از این گروه‌ها صرفاً در تلاش برای گرفتن حقوق و مطالبات اولیه سرکوب شده قومی و ملی خود هستند، بخشی به دنبال فدرالیسم در چهارچوب یکپارچگی سرزمینی ایران و گروهی دیگر به دنبال حق تعیین سرنوشت ملی و جدایی از مرز سیاسی ایران هستند. این گروه‌ها در هر معادله‌ای که مربوط به

دوران فروپاشی یا تزلزل امنیتی جمهوری اسلامی باشد، بخشی از عوامل تعیین کننده هستند و باید در هر تحلیلی آن‌ها را گنجانند. اما باید در نظر گرفت هیچ کدام از این گروه‌ها در سطح نظری و عملی ادعایی ندارند که خود جایگزین نظام حاکم خواهند بود.

۵: اپوزیسیون چپ

در خارج کشور این گروه شامل بقایای سازمان‌های چپ فعال در زمان نظام شاهنشاهی و در طول دهه ۶۰ در زمان حکومت جمهوری اسلامی، همچنین گروه‌های کوچک و فعالان مستقل‌اند. در داخل کشور این گروه شامل چهره‌ها و حلقه‌های سیاسی، فعالان کارگری، فعالان دانشجویی، فعالان زنان و فعالان محیط زیست و... هستند.

ارتباط بخش خارج از کشور چپ با نیروهای داخل کشور بیش از آنکه ارتباطی سیاسی و سازمانی باشد، ارتباطات شخصی است. اختلافات و دسته‌بندی‌ها در هر دو بخش خارج و داخل کشور شدید است. در مقیاس پروژه سرنگونی جمهوری اسلامی و کنش طبقاتی، هر دو بخش فاقد سازمان‌یافتگی لازم و ارتباطات اجتماعی هستند. با این حال ارتباطات شخصی و پراکنده بین بخش داخلی این گروه با گروه‌هایی همچون کارگران، معلمان، دانشجویان، زنان، قومیت‌ها و... وجود دارد. چیزی که بخش خارج کشور این گروه برای کنش سیاسی و اجتماعی فاقد آن است. در مواردی که از ارتباط گروهی از بخش خارج کشوری نیروهای چپ با جریان‌های کارگری سخن گفته می‌شود این ارتباط محدود، رسانه‌ای و بیشتر حالت تبلیغاتی دارد تا یک ارتباط فکری بر پایه منافع مشترک با یک بدنه اجتماعی در ایران.

این نیرو در هر دو بخش خود، به شدت سرکوب شده است. آنان نه در رژیم شاهنشاهی و نه در رژیم جمهوری اسلامی فرصتی برای فعالیت آزادانه یا قانونی (یا به تعبیر بهتر امن) نداشته‌اند با وجود فقدان ارتباطات فیزیکی و با وجود اختلافات شدید فکری که از بیرون دیده می‌شود نیروهای این گروه، به لحاظ فکری دارای پیوستگی فکری بالاتری نسبت به سایر گروه‌های اپوزیسیون ایرانی هستند. در عین حال چند دهه است که تجربه کار عملی گسترده ندارند و از ابزارهای لازم برای انجام کنش در مقیاس بزرگ محروم بوده‌اند.

تا زمانی که فعالیتی مستمر و بادوام در بخش داخلی این گروه شکل نگیرد بخش خارج کشور آن، امکانی برای فعال‌سازی خود و ایجاد ارتباط اجتماعی با داخل ایران نخواهد داشت. از سوی دیگر، نیروهای داخل کشور این گروه، مادامی که دست به کنش سیاسی و اجتماعی در مقیاسی فراتر از محافل کوچک خود نزنند امکانی برای اتحاد و سازمان‌یابی پیدا نخواهند کرد و بیشتر از گذشته، در اختلافات تئوریک و رتوریک اسیر خواهند شد.

با وجود تمام تفاسیر فوق، می‌توان گفت در شرایطی که سایر گروه‌های سیاسی، در فقدان یک دانش طبقاتی، قادر به تحلیل وضعیت نیستند و در مقابل اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ و بعد از آن دچار سردرگمی شده‌اند. هیچ نیروی سیاسی و اجتماعی به اندازه چپها، قادر به تحلیل و شناخت شرایط جامعه و تهیه برنامه و ساز و کار لازم جهت ارتباطگیری و اثرگذاری بر این تحولات را نخواهد بود.

در فصل دوم این کتاب، به شما نشان دادیم که صورت‌بندی‌های مبتنی بر دوگانه‌های اصلاح‌طلب و اصولگرا یا نگاه به تاریخ معاصر ایران بر پایه تقسیم‌بندی‌هایی نظیر دوران اصلاحات و پرونده اتمی ایران و تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ تا چه میزان ایجادکننده خطا است.

همین خطا و ناتوانی در درک و تحلیل نتایج اجرای برنامه‌های توسعه و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و به طور کلی نسخه‌های نئولیبرالی تجویز شده از سوی قدرتهای اقتصادی حال حاضر جهان است که در یک ضعف فاحش تحلیلی و فکری، عبارت "برانداز" و "براندازی" را برای توصیف وضعیت، مورد استفاده قرار می‌دهد و به دنبال آن زنجیره‌ای از تصورات اشتباه را بر فضای رسانه‌ای و سیاسی مربوط به ایران حاکم می‌گرداند.

مستندات و نشانه‌های این ادعا بسیار برجسته و کاملاً روشن هستند.

الف) در میانه اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ نیروهای امنیتی اقدام به بازداشت فعالان صنفی دانشگاه، فعالان دانشجویی، دانشجویان چپ، مخالفان طرح کارورزی و... کردند شهادت بازداشت شدگان و نیروهای نزدیک به آنها، نشان می‌دهد که آنان از این لیست بازداشت در تعجب و شگفتی هستند. زیرا هیچ‌سختی بین افکار، پایگاه طبقاتی و حوزه فعالیت بعضی از این افراد وجود نداشته است. اما بنابر اظهارات

بازجوها، دادستان و قضات، همگی آنان تحت عنوان «نیروهای چپ» و با تصور سازمان‌یابی مجدد نیروهای چپ در دانشگاه بازداشت شده‌اند. در بین بازداشت‌شدگان افراد مذهبی و کسانی وجود داشته‌اند که صرفاً فعالیت هنری داشته و در طول عمر خود یک صفحه کتاب یا مقاله درباره اندیشه‌های چپ نخوانده بوده‌اند. با این حال، نیروهای امنیتی از همه آنها سوالاتی واحد داشته‌اند مبنی بر اینکه «چه خبر است؟»، «تحلیل شما از شرایط چیست؟»، «به نظر شما راهکار مقابله با این اعتراضات اقتصادی و سیاسی چیست؟»، «اعتراضات گسترده خواهد شد یا خیر؟»، «چه کسانی ممکن است بتوانند این اعتراضات را نمایندگی کنند؟» و...

وضعیت شگفت‌انگیزی به وجود آمده است:

می‌توان گفت ضعیف‌ترین گروه از جهت امکانات مالی و رسانه‌ای، بهترین شرایط دخالت‌گری در اعتراضات طبقاتی جاری در ایران را دارد. بررسی محتوای تولید شده در سایت‌های اینترنتی و کانال‌های تلگرامی در طی یک سال اخیر، نشان می‌دهد که فعالان چپ در سطوح مختلف تحلیل، با صورت‌بندی‌های متفاوت همین درک و تحلیل را از شرایط دارند.

نیروهای امنیتی از طریق تعیین وثیقه‌های سنگین و صدور احکام زندان، سعی کرده‌اند نیروهای به‌زعم خودشان چپ را در فضای تعلیق و انفعال متوقف سازند. اگر بپذیریم که نیروهای امنیتی از وجود اختلاف شخصی و فرقه‌ای میان نیروهای چپ به خوبی مطلع هستند، دلیل این نوع برخورد و معلق‌نگه داشتن نیروهای چپ را هم می‌توان آشکار کرد. آنان می‌دانند فضای همدلی ایجاد شده بعد از یک بازداشت دسته‌جمعی، ممکن است بسیاری از اختلافات موهوم را از بین برده و خود فرایند بازداشت دسته‌جمعی، تبدیل به جرقه ایجاد یک سازماندهی اولیه در بین آنها شود. چیزی که در عمل هم با وجود این سبک از برخورد ظاهراً هوشمندانه، اتفاق افتاده است نیروهای فکری متضاد در مقابل دشمن مشترک به هم نزدیک‌تر شده‌اند.

(ب) واکنش تیم‌های سایبری وابسته به طراحان و مجریان طرح‌های تعدیل ساختاری و سیاست‌های نئولیبرال در ایران، به خوبی نشان دهنده هراس آنان از امکان قدرت‌گیری نیروهای چپ در ایران است

افزایش حجم مطالب منتشر شده از طرف این تیم‌های سایبری با اسامی مهرنامه، سیاست نامه، اقتصاد نامه، اندیشه پویا، شهروند و... علیه اندیشه چپ، علیه مارکسیسم و علیه دانشجویانی که در دانشگاه‌ها به فعالیت صنفی مشغول هستند و علیه رهبران کارگری اعتراضاتی مانند هفت تپه و فولاد اهواز و تند شدن لحن آنان و تبدیل این تولید محتوی به بولتن‌های امنیتی علیه نیروهای چپ، گواه دیگری بر درستی تحلیل ارائه شده است.

ج) نشانه دیگر صحت این نگاه، واکنش نیروهای اصلاح‌طلب و عریان شدن رویکرد امنیتی آنان نسبت به اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶، اعتراضات دانشجویی، اعتراضات کارگری و... است از نسبت دادن حوادث دی ماه در تهران به عمل چند دانشجوی مارکسیست گرفته تا کرکس خواندن معترضین و دسیسه خواندن این اعتراضات نمونه‌های آشکاری از این هذیان‌های ناشی از دستپاچگی و هراس است.

د) گواه دیگر این مسئله، تلاش علنی حلقه طرفداران احمدی‌نژاد، برای ارتباطگیری با نیروهای چپ و تلاش برای مقبولیت یافتن تحت عنوان «چپ توحیدی» است. تلاشی که با واکنش بسیار منفی نیروهای چپ مواجه شده است ما نیز در سراسر فصل دوم این کتاب، نشان دادیم که دولت احمدی‌نژاد، در کنار دولت هاشمی رفسنجانی، بعد از علی خامنه‌ای و مشاوران اقتصادی و نهادهای وابسته به وی، متهمان ردیف دوم وضعیت غیر انسانی حاکم بر زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران هستند.

ه) از دیگر مستندات قابل تامل، این است که برای اولین بار در ۲۲ سال اخیر، متهم شماره یک اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در ایران، مستقیماً برای اعلام خطر درباره چپها و مارکسیست‌ها وارد میدان شده است.

محمد تقی مصباح یزدی، که از تندروترین اعضای هسته سخت قدرت در ایران است و با اخذ بودجه‌های میلیاردی تحت نام موسسه پژوهشی امام خمینی به عنوان تکیه‌گاه و پشت گرمی ایدئولوژیک رهبر جمهوری اسلامی عمل می‌کند و در تربیت نیروهای فشار و گروه‌های فاشیستی حامی علی خامنه‌ای نقش دارد در سخنان خود به تاریخ ۸ دی ۱۳۹۷ گفته است:

«اگر تدبیر رهبری نبود در ایران هم احزاب مارکسیست تأسیس می‌شد.» تا پیش از این، در همه روایت‌های صدا و سیما، سایت‌های وابسته به سپاه و روایت‌های منتشر شده از سوی اصلاح‌طلبان درباره علی خامنه‌ای چنین مطرح می‌شد که علی خامنه‌ای اطلاعی از سرکوب سیاسی مارکسیست‌ها و کشتار زندانیان سیاسی ایران در دهه ۶۰ نداشته است و با پروژه‌های سرکوب اینچنینی زاویه دارد. سایت‌های نزدیک به رهبر دائماً مشغول کوبیدن بر این طبل هستند که او علاقه وافری به ایجاد فضای باز و کرسی‌های آزاد اندیشی در دانشگاه دارد.

مصباح یزدی گفته است: «تا زمانی که یک درصد جامعه از خون بقیه جامعه می‌مکند و بر جمع‌آوری ثروت، حریص‌تر می‌شوند این کشمکش‌ها و نزاع‌ها ادامه خواهد داشت امروز در بسیاری از کشورها، حزب‌های مارکسیستی در حال ایجاد شدن هستند چه بسا در کشورهای اسلامی نیز احزاب مارکسیستی که هیچ اعتقادی به دین ندارند دوباره احیا شوند اگر وجود مقام رهبری و تدبیر ایشان نبود، شاید در کشور ما نیز چنین حزب‌هایی ایجاد شده بود تدبیر حکیمانه ایشان است که با توجه به اولویت‌ها، وضع را کنترل کرده‌اند و شعار را از دست سوسیالیست‌ها گرفته است.»

اعترافی چنین آشکار، به نبود فضای فعالیت و امکان رشد جریان‌های مارکسیستی، چه ناشی از درایت رهبر و چه ناشی از قدرت چماق داران او باشد تشت رسوایی ۴۰ ساله این ادعا که «مارکسیست‌ها در ایران پایگاه اجتماعی ندارند» را از بام به زمین افکنده است.

جمع‌بندی و تعیین سطح بعدی بحث

نئولیبرال‌ها، سلطنت‌طلبان، مجاهدین، لیبرال‌ها، اصلاح‌طلبان، روحانیون، سپاه و همه بازیگران فرایند تغییر حکومت در ایران، در لزوم سرکوب اندیشه‌های چپ و جرایانت چپ‌گرا در ایران اشتراک نظر دارند. بعد از اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ و تغییر ماهیت اعتراضات سیاسی و اجتماعی در ایران، این اشتراک نظر در حال تبدیل شدن به یک وحدت در عمل است.

پسر شاه سابق ایران خطاب به نیروهای مسلح ایران پیام می‌دهد که در صورت همراهی آنان با خود در حکومت بعدی محاکمه نخواهند شد و شغل آنان محفوظ خواهد بود. محمد عطریان‌فر به پسر شاه سابق ایران می‌گوید به ایران برگردد و به فعالیت خود ادامه بدهد. اینها کسانی هستند که علیه فعالان دانشجویی به ظن اینکه ممکن است تفکرات مارکسیستی داشته باشند اتهامات امنیتی مطرح کرده‌اند.

ترامپ خطاب به جمهوری اسلامی می‌گوید که با آمریکا وارد توافق شود تا از مزیت‌های اقتصادی آن بهره‌مند شود. علی شمخانی که برای مذاکره با طالبان به افغانستان سفر کرده است از مراجعه دو مقام آمریکایی برای پیشنهاد مذاکره خبر می‌دهد. روزنامه‌های کویته به نقل از مقامات آمریکایی ادعا کرده‌اند که با وجود صحبت‌های علی خامنه‌ای مبنی بر ممنوعیت مذاکره با آمریکا، دیپلمات‌های دو کشور با یکدیگر ملاقات داشته‌اند. دیپلمات‌های فرانسوی به تازگی افشا کرده‌اند که مذاکرات موشکی بین ایران و اتحادیه اروپا در جریان است.

در صورتی که هر یک از روش‌های استحاله درونی، کودتا به نفع جمهوری اسلامی، کودتا علیه جمهوری اسلامی، اشغال نظامی ایران توسط آمریکا و روی کار آمدن آلترناتیو ساخت آمریکا، قدرت‌گیری اصلاح‌طلبان و... به وقوع بپیوندد نیروهای مارکسیست و چپ ایران، در صدر فهرست حذف و پاکسازی قرار خواهند گرفت. چپ‌ها هیچ پشتوانه و قدرتی به جز ارتباط و سازماندهی و حمایت طبقه کارگر، معلمان، زنان، دانشجویان، اقلیت‌ها و... در مقابل این وضعیت ندارند.

جنگ سوریه و اتحاد گروه‌های چپ‌گرای کرد با نظامیان آمریکا، نشان داد که اقلیت‌ها در شرایط حاد، برای حفظ بقای خود بنا به ضرورت تمایل به ایجاد رابطه با قدرت برتر معادلات را از خود نشان خواهند داد. اقلیت‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی نیز با این احتمال جدی مواجه هستند.

ضمن اینکه وجود گروه‌های مذهبی مسلح در استان‌های مرزی ایران کار را برای فعالیت هر آلترناتیو مترقی دشوار خواهد کرد. ناگفته پیداست که یک گروه مسلح در مرز پاکستان، عراق یا ترکیه توانایی کسب قدرت سیاسی در کل ایران را ندارند. وقتی تبعیض مضاعف به اقلیت‌های قومی یا مذهبی اعمال می‌شود و این مردم راهی برای دفاع از خود در مقابل اذیت و آزار حکومت مرکزی ندارند دولت‌های

خارجی از موقعیت سواستفاده کرده و دست دوستی خود را دراز می‌کنند. بعضی از این گروه‌ها با آغوش باز سرسپردگی با هدف کسب حمایت مالی و سپر امنیتی، استفاده از خاک کشورهای همسایه و امکانات نظامی را می‌پذیرند.

برخی دیگر هویت مستقل خود را حفظ کرده و روابط دیپلماتیک با کشورهای دیگر برقرار می‌کنند. در اینجا هدف قضاوت اخلاقی و رویکرد ارزشی در تحلیل سیاست‌های این گروه‌ها نیست. بلکه صحبت از شرایط زمانی و مکانی ای است که منجر به تصمیمات متفاوت از سوی این گروه‌ها می‌شود. لزوماً به سرسپردگی و سیاست اتکالی منجر نمی‌شود.

پاکستان، عراق، کشورهای خلیج فارس و ترکیه دارای حکومت‌های اسلامگرا هستند. آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، تاجیکستان کشورهای حاصل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هستند. همه این کشورها نسبت به گروه‌های چپگرا و مارکسیست حساسیت دارند و با آنها دشمن هستند. اگر زمانی یک آلترناتیو چپ در ایران شکل بگیرد نباید غافلگیر شد از اینکه گروه‌های مسلح ناسیونالیست یا مذهبی در مرزهای ایران به دستور حامیان جهانی و منطقه‌ای خود به شدت علیه این نیروی مترقی وارد عمل شوند.

در مورد زنان، مسئله در اوج پیچیدگی خود قرار دارد با اینکه پتانسیل این بخش از اجتماع بسیار قدرتمند است و شامل نیمی از جمعیت کشور به علاوه بخشی از مردانی است که به برابری حقوق زنان و مردان اعتقاد دارند با این حال فاقد سازماندهی هستند. اگر احتمالاً افرادی بخواهند ادعایی خلاف این را مطرح کنند و اعلام کنند در ایران، جنبش زنان با سازماندهی نیرومند در این حوزه وجود دارد با فکت‌های صریح از خود فعالان زنان، می‌توان نادرستی ادعای آنان را ثابت کرد.

هر دو جریان چپ و راست در بین فمنیست‌های ایرانی نفوذ و فعالیت دارند. با وجود اشتراکات در سطح، پایگاه طبقاتی این دو جریان، اهداف و ریشه‌های نگاه و فعالیت آنان متفاوت است. بنابراین نمی‌توان مسئله زنان را به صورت واحد وارد تحلیل‌های سیاسی و مسائل مربوط به تغییر رژیم در ایران

کرد. می‌توان پیش‌بینی کرد که در آینده، اختلافات میان فمینیست‌های چپ و راست در ایران سر باز خواهد کرد و زاویه بین آنان بیشتر خواهد شد.

می‌توان ادعا کرد که به دلیل تاریخ مبارزات زنان و هژمونی نگاه چپ بر روی اندیشه‌های فمینیستی، این جریان به صورت بالقوه امکان تبدیل شدن به بازیگر اصلی مسائل زنان در ایران را دارد. اما اینکه در عمل، زنان کدام طبقات اجتماعی وارد چه ائتلاف‌های سیاسی شوند مسئله‌ای نیست که با عبارات ساده و صورت‌بندی‌های کلیشه‌ای قابل تحلیل باشد.

در چنین شرایطی چپ چه می‌تواند بکند؟

فهرست اقدامات ممکن و متصور چنین است:

۱: مبارزه مسلحانه

۲: در پیش گرفتن خط و مشی مبتنی بر تئوری بقا

۳: توسل به انتخابات و پیگیری مشی اصلاح‌طلبانه

۴: تغییر رژیم در ایران به صورت مستقل از سایر گروه‌های سیاسی و تبدیل تحولات سیاسی پیش رو در ایران به یک مبارزه طبقاتی خالص.

۵: ائتلاف با نیروهای سیاسی در فرآیند برقراری ارتباط با جامعه برای بهره‌مندی از نتایج تغییر رژیم در ایران و تامین امنیت فعالیت‌های آینده خود.

دعوت به حفظ بقا

همزمانی گسترش اعتراضات صنفی و سیاسی در ایران، با خروج آمریکا از برجام و بازگشت تحریم‌های اقتصادی همراه شده است که به فلج شدن نظام اقتصادی جمهوری اسلامی منجر شده و فروپاشی آن را امری باورپذیر جلوه می‌دهد. هیچ کس باور ندارد که این سیستم بتواند با این وضع به حیات خود ادامه بدهد. این تصویر در ذهن مردم ایران شکل گرفته است که فروپاشی جمهوری اسلامی نزدیک است. در بین نیروهای اپوزیسیون جنب و جوش برای گرفتن سهمی از آینده سیاسی افزایش یافته است. در واکنش

به این وضعیت، نیروهای امنیتی و قضایی در برابر معترضان، رویه تشدید سرکوب را در پیش گرفته‌اند. احکام زندان طولانی‌تر از قبل صادر می‌شوند. شکنجه جسمی و روانی در زندان‌های امنیتی افزایش پیدا کرده است موارد اعتراف‌گیری از زندانیان سیاسی و پخش تلویزیونی آنها بیشتر شده است بازداشت دسته‌جمعی و شبانه کارگران معترض کارخانه‌ها، در دستور کار نهادهای امنیتی قرار گرفته است و پیش‌بینی می‌شود با آغاز فرآیند فیزیکی فروپاشی نظام، اقدامات خشن حاکمیت در سرکوب نیروهای مخالف خود تشدید شود.

عجیب نیست که در ایام اخیر جسته و گریخته شنیده می‌شود که افرادی از درون نیروهای چپ، دیگر همفکران خود را دعوت به «حفظ خود» و «حفظ بقا» می‌کنند. آنها معتقد هستند کشته شدن بیش از ۳۰ هزار نیروی چپ در دهه ۶۰ نباید دیگر تکرار شود. چرا که اگر این نیروها زنده می‌مانند و در جامعه ایران به زندگی خود ادامه می‌دادند تاثیر بیشتری بر جامعه ایران به جای می‌گذاشتند. مخالفان این نظر معتقدند این تلفات انسانی، انتخاب خود نیروهای چپ نبوده و از طرف حاکمیت به آنها تحمیل شده است. این گروه معتقد هستند اگر نیروهای چپ در خانه می‌نشستند و همگی توبه نامه امضا می‌کردند باز هم جمهوری اسلامی به دلیل ترس و واهمه از آینده خود، اقدام به حذف آنها می‌کرد.

ما فکر می‌کنیم در تعریف هر یک از این دو گروه از مسئله بقا، بخشی از موضوع نادیده گرفته می‌شود. ابتدا باید به این سوال پاسخ داد که بقای چه چیزی مد نظر است؟ بقای نیروها یا بقای روشنفکر و اندیشه؟ آیا اگر یک انسان با کنار گذاشتن روش تفکر خود و نگاهی که به جهان دارد جان خودش را حفظ کند «حفظ بقا» صورت گرفته است؟ آیا اگر اعضای یک گروه سیاسی با فدا کردن جان خود، بر درستی یک اندیشه پافشاری کنند بقای آن اندیشه به خطر می‌افتد؟

معتقدیم گروهی که شاهد اعتراضات مردم است و برای بقای خودش از ورود به اعتراضات خودداری می‌کند و ترجیح می‌دهد برای حفظ بقای خود کناری ایستاده و فعالیتی نداشته باشد، درست علیه بقا و حیات سیاسی خودش اقدام کرده است. به خصوص در مورد نیروهای چپ، که در تاریخ معاصر جهان همواره به عنوان دشمن مشترک نیروهای راست‌گرا قربانی شده‌اند. کنار ایستادن چپ، باعث راحت شدن

سرکوب آنان می‌شود. اگر تعریف از بقا منجر به چنین سیاستی می‌شود باید «رد تئوری بقا» را در دستور کار قرار داد. جنبش چپ برای بقای خودش در ایران، نیاز به خروج از وضعیتی دارد که آنرا به اشتباه شرایط بقا تصور می‌کند. برای بقا چاره‌ای جز «فعالیت خلاقانه» وجود ندارد. رد تئوری بقا در شرایط فروپاشی رژیم کهنه، برای بقای اندیشه چپ در آینده‌ی سیاسی و اجتماعی ایران و حفظ زندگی نیروهای چپ، یک ضرورت است.

وضعیت امروز جامعه ایران و شرایط جهانی، گزینه مبارزه مسلحانه را به سبک دهه ۴۰ و ۵۰ منتفی می‌کند. مبارزه مسلحانه با در نظر گرفتن واقعیت‌های امروز ایران و جهان، چیزی شبیه به خیال‌پردازی است. مبارزانی که در دهه ۴۰ و ۵۰ دست به مبارزه مسلحانه زدند رویکردی ماتریالیستی به تاریخ و جامعه خود داشتند. کسانی که امروز به دنبال تکرار تاکتیک‌هایی هستند که در شرایط نیم قرن پیش بکار رفته است اسیر رمانتیسیسم هستند. رمانتیک‌ها بر خلاف ظاهر و حرف‌های خود به لحاظ سیاسی بسیار محافظه‌کار هستند.

تداوم مشی اصلاح‌طلبانه در حالی که خود اصلاح‌طلبان نیز به ناکارآمدی روش خود در برابر هسته سخت قدرت اعتراف می‌کنند کاری بر پایه عقل نیست. دولت حسن روحانی و سریال ناکارآمدی‌ها و عقب‌گردهای او، با ایمان‌ترین افراد به صندوق رای را نیز مرتد و کافر کرده است.

تغییر رژیم در ایران به صورت مستقل از سایر گروه‌های سیاسی و تبدیل تحولات سیاسی پیش رو در ایران به یک مبارزه طبقاتی خالص، امری است که دیگر نمی‌توان آنرا به عنوان تاکتیک مطرح کرد و خودش یک استراتژی است. استراتژی‌ها برای تحقق نیاز به تاکتیک‌ها دارند.

در پیش گرفتن خط و مشی مبتنی بر تئوری بقا، نتیجه‌ای جز حذف چپ از سپهر سیاسی ایران و زیر ضرب رفتن فیزیکی نیروهای چپ‌گرا نیست. نیروهای راست بزرگترین دشمن خود را در شرایط ضعف و پراکندگی رها نمی‌کنند تا بعد از فروپاشی جمهوری اسلامی، با استفاده از شرایط آزادی نسبی ایجاد احزاب و رسانه‌ها وارد رقابت با آنها شوند. محدودترین اقدامی که می‌توان در ذهن ترسیم کرد این است که در فرآیند فروپاشی و انتقال نظام سیاسی، خود جمهوری اسلامی، گروه‌های ترور وابسته به آمریکا

یا اسرائیل و گروه‌های فشار دست راستی و ملی‌گرا، اقدام به حذف چهره‌های اصلی چپ کنند تا توان سازماندهی و ایجاد هژمونی را از این نیرو بگیرند و آنها را به صورت تعدادی نیروی گسسته و متلاشی به حال خود رها کنند.

گزینه‌ای که با توجه به شرایط جاری می‌توان روی آن حساب کرد و آینده را بر مبنای آن ترسیم کرد آن است که نیروهای چپ در جامعه، با افق ورود به یک ائتلاف سیاسی فراگیر، اقدام به سازماندهی درونی خود متناسب با این هدف کند. این نوع سازماندهی، مقدمه حرکت به سمت هژمونی کامل چپ در جامعه‌ی ایران و تبدیل گفتمان براندازی به یک مبارزه طبقاتی تمام عیار است. اما تاکتیک رسیدن به آن، قدم‌های ابتدایی آن و شرایط فعالیت در آن متفاوت است. با این اقدام یک فعالیت مبتنی بر ریسک بالا، به یک بازی برد-برد تبدیل می‌شود که در هر لحظه می‌توان بر حسب شرایط زمانی، تاکتیک‌های متنوعی را بر پایه آن شکل داد. از طریق کنار گذاشتن انفعال و انحلال‌طلبی می‌توان با رویکرد «رد تئوری بقا» و ورود به عرصه عمل سیاسی، بقای اندیشه چپ در آینده سیاسی ایران و بقای نیروهای چپ در دوران خطرناک فروپاشی و انتقال نظام سیاسی ایران را تضمین کرد.

چپ امکان ائتلاف با کدام نیروهای سیاسی را دارد؟

۱: عدالتخواهان اسلامی

۲: دموکراسی خواهان

۳: نیروهای ملی‌گرا

۴: آمریکا و قدرت‌های غربی

۵: روسیه و چین

نتیجه تلاش برای پذیرفته شدن توسط حکومت مستقر و فعالیت قانونی در جمهوری اسلامی، در سرنوشت سران حزب توده و گورستان خاوران قابل مشاهده است. در بخش تحلیل شرایط جهانی نشان دادیم که روسیه و چین به جهت تقابل خود با دولت آمریکا به جمهوری اسلامی به عنوان متحد و سرباز خود نگاه می‌کنند. به همین خاطر امکان ندارد با نیرویی که قصد سرنگونی این نظام را داشته باشد وارد ارتباط

شوند. اروپا در جدال قدرت‌های بزرگ جهان نقش اشرافزاده‌ای را دارد که سر میز قمار به تعریف داستان‌هایی به تبار و گذشته خود می‌نزد و حضار را سرگرم می‌کند. اما توان مادی و قدرت ذهنی لازم برای شرکت در بازی‌های بزرگ را ندارد.

آمریکا در مقابل خطر کمونیسم حاضر شد دست از حمایت ژاندارم خود در منطقه بردارد و با همکاری فرماندهان ارتش شاه، حکومت را به روحانیون شیعه بسپارد تا در مقابل خطر اتحاد جماهیر شوروی یک مانع مذهبی و دینی ایجاد کند. به نظر شما آیا دولتی که هم اکنون، در حال مذاکره رسمی با گروه طالبان است و به قیمت ایجاد نیرویی به نام داعش سعی کرد از نفوذ دشمنان جهانی و منطقه‌ای خود در سوریه بکاهد حاضر خواهد شد با نیروهای چپ در ایران ارتباط و همکاری داشته باشد؟ آمریکا، لنگر نظام سرمایه‌داری جهانی است و برای حذف اندیشه‌ای که حامل آلترناتیو نظام فعلی جهانی است به هر اقدامی متوسل خواهد شد.

پس در واقعیت چپ‌های ایران برای ائتلاف با دیگر گروه‌ها فقط سه گزینه پیش‌رو دارند:

۱: عدالتخواهان اسلامی

۲: دموکراسی خواهان

۳: نیروهای ملی‌گرا

نباید فراموش کرد چه برای فعالیت مستقل با پرچم چپ، و چه برای ائتلاف با سایر نیروهای سیاسی در ایران، نیاز به پشتوانه، وزن سیاسی و بدنه اجتماعی وجود دارد آیا چپ این بدنه اجتماعی را دارد؟ آیا امکان ایجاد یک بدنه اجتماعی را دارد؟

شروط لازم برای ایجاد وزن و بدنه اجتماعی را می‌توان به دو گروه تقسیم‌بندی کرد:

۱- وجود ابزار فکری

اول) علم انقلاب، دیدگاه تاریخی، تحلیل طبقاتی و درک نظری از وضعیت موجود و داشتن راهکارهای لازم برای برقراری ارتباط با اجرای سازنده وضعیت و دخالت و تغییر آن.

دوم) فهم نیروهای چپ، از اینکه در شرایط فعلی چه باید کرد و بر اساس کدام الگوهای نظری عمل کرد.

سوم) هژمونیک شدن این چهارچوب نظری، برای فهم وضعیت و آلترناتیو ارائه شده توسط چپ‌ها.

۲- وجود شرایط مساعد اجتماعی

وجود پتانسیل اعتراضی طبقاتی، صنفی و... در اثر شرایط اقتصادی ناشی از تعدیل ساختاری و نولیبرالیسم سیاسی و اجتماعی، به صورت نیرومندی وجود دارد.

در وضعیت فعلی ایران از منظر عینی معلمان، پرستاران و کارگران و... قدرت چانه‌زنی سیاسی مستقل در ابعاد کسب قدرت سیاسی را ندارند اما در صورتی که به یک ائتلاف درونی برسند و به صورت یک کل واحد و یکپارچه عمل کنند به صورت بالقوه این امکان وجود دارد. بحث درباره اینکه فعلاً این کل واحد وجود ندارد بی‌معناست و اقعیت در مقابل چشم است سوال این است که برای ایجاد این کل واحد چه باید کرد؟

اجزای تشکیل دهنده‌ی این کل واحد متفاوت هستند کارگران، معلمان، پرستاران، زنان، حاشیه‌نشینان، قومیت‌ها، دانشجویان و اقلیت‌های سرکوب شده، نیاز به یک عامل پیونده دهنده دارند تا در ارتباط با یکدیگر قرار بگیرند اندیشه، به تنهایی برای ایجاد این پیوند کافی نیست نیاز به یک میانجی است تا این یک اندیشه‌ی واحد را در بین اجزای متفاوت مورد بحث، عرضه و هژمون کند.

نقش میانجی بین اندیشه و اجزای برآمده از مناسبات عینی را حزب یا یک جبهه سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کند واضح است که چپ حزب و یا جبهه فراگیری برای تحقق این امر در اختیار ندارد در زمان اندکی که تا فروپاشی نظام حاکم بر ایران، باقی مانده است ایجاد چنین حزبی دور از دسترس می‌نماید زیرا مسئله فقط تشکیل حزب نیست مسئله اصلی، موفقیت در هژمون کردن آن حزب است اتفاقی که باید قبلاً برای آن، اقدام می‌شده تا اکنون در حال ایفای نقش خود باشد ولی متأسفانه چنین نشده است.

پینگ پونگ «چه باید کرد؟» و «سازماندهی»

چپ برای فعالیت خود نیاز به ایجاد حزب دارد بنابراین باید به سمت سازماندهی برود برای ایجاد سازماندهی می‌بایست «چه باید کرد؟» خود را به صورت عملی به اجرا در آورد برای اجرای عملی برنامه‌ی «چه باید کرد؟» مجدداً به موضوع لزوم سازماندهی خواهیم رسید و ایجاد یک دور باطل اینچنینی حرف تازه‌ای نیست و کمکی به نیروهای چپ نمی‌کند آنها این دور باطل را پیش از این، بارها بیان کرده و آزموده‌اند.

بازی سوسیالیسم در یک کشور یا انقلاب جهانی

آیا برقراری سوسیالیسم در یک کشور ممکن است؟ به احتمال زیاد شما شاهد بحثهایی درباره این سوال بوده‌اید و شاید در میان بسیاری از آنها احساس کرده باشید طرفین بحث نه خودشان جوابی برای این سوال دارند و نه می‌دانند که با این سوال چگونه باید مواجه شوند.

دو سم خطرناک با یک نشانه‌ی واحد، از طریق این سوال کالبد چپ ایران را ضعیف و بیمار کرده است. اگر پاسخ داده شود که سوسیالیسم در یک کشور ممکن است ادعا چنان بزرگ می‌شود که نتیجه‌ای جز خطبندی‌های بی‌شمار و پراکندگی نیروها را به دنبال ندارد. انزوای حاصل از این پراکندگی و رادیکالیسم خیالی، سبب خواهد شد نیروهای معتقد به امکان ایجاد سوسیالیسم در یک کشور منفعل شوند یا به عنوان نیروهای پرخاشگر، در زمینی به جز واقعیت و اجتماع، مشغول خیال‌پردازی و غر زدن بشوند.

اگر پاسخ داده شود که برپایی سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست و نیاز به مبارزه جهانی است احتمال اینکه مبارزه طبقاتی به فعالیت صنفی فروکاسته شده و فعالیت سیاسی چپ، به بهانه انتظار برای شکل‌گیری یک مبارزه جهانی تعطیل شود زیاد است نیروهای چپی که فعالیت سیاسی خود را درون بازی اصلاح‌طلبان انجام می‌دهند یا به مراکز دانشگاهی و موسسات فرهنگی عقب‌نشینی کرده‌اند سوازی موجودیت طبقاتی خود، به دلیل نگاه یک جانبه خود به این پاسخ، به این روز افتاده‌اند ممکن است آش

آقدر شور شود که عده‌ای به بهانه این سوال و این جواب، به ورطه همکاری با جمهوری اسلامی و دفاع از آن بیفتند.

«این سوال که سوسیالیسم در یک کشور ممکن است یا نه؟» تاریخی دارد و برای فهم آن، باید به این تاریخ رجوع شود برای پرهیز از دوباره کاری و تکرار، ما در اینجا مجموعه‌ای از اهدافی را طرح می‌کنیم که بعید است کسی مخالفتی با آنها داشته باشد می‌شود به سمت یک جامعه با ویژگی‌های سوسیالیستی، با شرایط بهتر در جهت برابری اجتماعی و کسب آزادی‌های اجتماعی بیشتر، فضای بازتر سیاسی، امکان تشکیل‌یابی طبقه کارگر و گروه‌های اجتماعی و رفع دیکتاتوری مذهبی حاکم بر ایران حرکت کرد. دستاوردها هرچه بیشتر، بهتر. کسی مخالف رسیدن به هر آنچه ممکن باشد نیست.

ایجاد سوسیالیسم در یک کشور، ممکن نیست اما ایجاد شرایط جهانی برای برقراری سوسیالیسم، این نیست که منتظر بمانیم در ۲۰۰ کشور جهان به صورت همزمان و هماهنگ، انقلاب سوسیالیستی اتفاق بیفتد و ما به عنوان کشور دویست و یکم کار خود را شروع کنیم.

برای رسیدن به هدف‌هایی که در بالا شرح داده شد با توجه به این که نیروهای چپ فاقد حزب فراگیر هستند و در شرایط تاریخی کنونی امکان و فرصت تشکیل آن را هم ندارند طبیعتاً که به سمت ایجاد جبهه فراگیری از افراد و حلقه‌های چپ، طبقه کارگر، تشکل‌های صنفی و... حرکت کنند تا بتوانند نیروهای سیاسی پراکنده و کوچک را حول استراتژی و تاکتیک واحد، متمرکز ساخته و در طی این مسیر تغییرات کیفی لازم را به انجام برسانند.

سوال اساسی درباره ممکن‌ترین گزینه موجود، در پاسخ به «چه باید کرد؟» این است که در گزینه «ائتلاف با نیروهای سیاسی در فرآیند برقراری ارتباط با جامعه برای بهره‌مندی از نتایج تغییر رژیم در ایران و تامین امنیت فعالیت‌های آینده خود»، این ائتلاف می‌تواند فقط از نیروهای سیاسی چپ تشکیل شود یا بنا به ضرورت، باید وارد ائتلاف با دیگر نیروهای سیاسی هم شد؟

برای تحقیق، جمع‌آوری اطلاعات و مستندات، طبقه‌بندی اطلاعات، همفکری و ارائه تحلیلی که تا اینجا مشغول مطالعه آن بودید جمعی از نیروهای چپ با وجود اختلافات فکری میان خود، مشغول همفکری

و همکاری فشرده‌ای بوده‌اند تا جایی که رعایت مسائل امنیتی اجازه داده سعی شده است افراد بیشتر و تفکرات گوناگون چپ برای این همکاری در یک حلقه قرار بگیرند ما خود نیز به جای خالی کسانی که در این حلقه حضور نداشتند آگاه هستیم و می‌دانیم که اگر دایره همکاری‌ها گسترده‌تر از این می‌بود پیشنهادات بیشتری در رابطه با کسانی که می‌توانستند و می‌بایست در این کار مشترک حضور داشته باشند مطرح می‌گردید نتیجه کار دقیق‌تر می‌شد ورود هر نیروی جدید به این حلقه، اگرچه شاید باعث گسترش موضوعات و افزایش محورهای اختلافی در بحث‌ها می‌شد اما بی‌شک باعث غنای بیشتر این تحلیل می‌گردید ما تلاش کردیم اختلافات میان خود را به رسمیت بشناسیم و به این طریق از کلیشه‌هایی که هر یک اسیر آن بودیم فاصله گرفتیم. بدون پذیرش تفاوتها و اختلافات و ایجاد فضای گفتگو، امکانی برای ائتلاف و اتحاد وجود نخواهد داشت.

جمع‌بندی نظرات افراد حاضر در این همکاری، این بود که چپ در ایران، فاقد احزاب مختلف، یک حزب واحد بزرگ یا ائتلافی از احزاب و گروه‌های چپ است. جمع ما با وجود برخی اختلافات فکری در این زمینه، درستی این موضوع را مورد تاکید قرار داد با این حال یک اختلاف فکری جدی در آخرین قسمت این تحلیل به وجود آمد گروهی بر این عقیده‌اند که در نبود احزاب چپ و ائتلاف فراگیری از آنان، برای فعال کردن طبقات و لایه‌های اجتماعی معترض به وضعیت موجود، هدف اصلی نیروهای چپ می‌بایست تمرکز بر تشکیل حزب یا احزاب چپ باشد

گروهی دیگر عقیده دارند سرعت تحولات مربوط به سقوط نظام جمهوری اسلامی، به قدری زیاد است که زمان کافی برای ایجاد این احزاب و ائتلافی از آنان وجود ندارد به عقیده اینان برای این کار نیاز به صرف زمانی طولانی است و در صورت ایجاد چنین احزابی، باز هم فرصت لازم برای استفاده از آنان برای تاثیرگذاری بر روند تغییر رژیم در ایران، وجود نخواهد داشت به این ترتیب و بنا به این نظر، صرف وقت و تمرکز بر روی ساخت احزاب، در شرایطی که تعدادی کافی از نیروهای سیاسی چپ برای سامان دادن به حتی یک حزب به معنای واقعی کلمه وجود ندارد منجر به خارج شدن نیروهای چپ از روند تحولات منتهی به تغییر رژیم در ایران خواهد شد.

این دو دیدگاه و اختلاف ناشی از آن، در انتهای تدوین این تحلیل بالا گرفت پس از بحث فراوان و مشورت با دیگر فعالان با تجربه‌ی چپ توانستیم این اختلاف را در یک جمع‌بندی جدید به وحدت برسانیم. مقدمات عملی و نظری تلاش برای ایجاد احزاب چپ و تشکیل ائتلافی از آنان، از همان جنس تلاشی است که برای ایجاد جبهه‌ای از نیروهای چپ و طبقات و لایه‌های اجتماعی معترض به وضعیت موجود لازم است. هر دو طرف اختلاف شرح داده شده در بالا، تایید می‌کنند که مقدمات این تلاشها، کاملاً، یا به مقدار زیادی از یک جنس و مشابه یکدیگرند در نتیجه، به جای اختلاف بر سر نقطه‌ی نهایی حرکت و نتایج احتمالی، می‌توان بر روی اتحاد پیرامون گام‌های اولیه و نتایج قطعی این حرکت تمرکز کرد. اشتراک نظر دیگری نیز به جمع‌بندی موضوع کمک کرد همه اعضای شرکت‌کننده در بحثها، بر این عقیده‌اند که طولانی‌ترین روند قابل تصور، از احتمالاتی که ممکن است وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران را به طور اساسی تغییر دهد به درازا کشیده شدن تحولات مربوط به ایران در بازی بین قدرتهای بزرگ جهانی است که عاقبت ممکن است به یک توافق شکننده میان قدرتهای جهانی، برای ادامه‌ی محاصره اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی منجر گردد وضعیتی که در نهایت به برقراری یک وضعیت جنگی و اشغال نظامی کشور خواهد انجامید شرایط داخلی ایران، در این حالت بسیار شبیه به حالتی خواهد بود که نوعی از کودتای نظامی در ایران به وقوع بپیوندد در نتیجه خارج از تصور نیست که در کشاکش اعتراضات داخلی در ایران، فرصت لازم برای ایجاد احزاب مخفی یا علنی چپ فراهم گردد تلاش برای تشکیل احزاب قدرتمند چپ در ایران، پس‌زمینه فکری همه نیروهای چپ در ایران است از آنجا که این تلاشها، با فعالیت در جهت ایجاد یک جبهه فراگیر سیاسی و اجتماعی به محور اندیشه‌های چپ هم‌جنس هستند در نتیجه انتخاب اینکه شکل نهایی این تلاشها، کدام یک از این دو حالت را به خود خواهد گرفت را می‌توان به شرایط عینی در آینده موکول کرد و از ائتلاف انرژی در بحثهای رتوریک و انتزاعی خودداری نمود.

با این جمع‌بندی جدید، تنها یک مسئله از شمول توافق جمعی نیروهای حاضر در این بحث خارج می‌ماند. اگر قرار باشد فعالیت‌ها برای گرد هم آوردن کارگران، معلمان، پرستاران، زنان، حاشیه‌نشینان،

قومیت‌ها، دانشجویان و اقلیت‌های سرکوب شده و...، منجر به ایجاد یک حزب فراگیر یا یک ائتلاف سیاسی و اجتماعی چپ شود آیا این حزب یا ائتلاف قادر است به صورت مستقل نیروی مادی لازم برای سرنگونی نظام حاکم و کسب قدرت سیاسی را فراهم کند یا نیاز دارد با دیگر نیروهای سیاسی غیر چپ در ایران همکاری کند؟

این گروه بحث‌های خود را در این نقطه متوقف کرد نخست به این دلیل که با جمع‌آوری اطلاعات و مشاهدات جدید، مصالح فکری خود را کامل کند و نکته دیگر آنکه از همه افراد و گروه‌های چپ، در داخل و خارج ایران دعوت کنیم وارد این بحث شوند ما فکر می‌کنیم به اندازه کافی انرژی نیروهای چپ، با بحث‌های پراکنده یا مطالب طولانی و ملال‌آور پیرامون توضیح و اضحات تلف شده است ریشه‌یابی انباشت سرمایه در ایران و کشاندن بحث به زمان صفویه و کوروش کبیر، فارغ از اعتبار آکادمیک آن، چه سودی می‌تواند برای نشان دادن کنش در زمان حال داشته باشد؟ نگارش مقالات متعدد درباره نئولیبرالیسم و سیاست‌های تعدیل ساختاری و توضیح دلایل رکود اقتصادی در جهان یا مکانیسم درونی نظام سرمایه‌داری، چه ضرورتی دارد وقتی صدها عنوان کتاب و مقاله در کشورهای مختلف جهان از جمله کشور خودمان درباره آن به رشته تحریر در آمده است؟

ما با استفاده از روشهایی که مایل به شرح آن نیستیم نظرات سیاسی و اجتماعی افراد دیگری را بیرون از جمع حاضر، جمع‌آوری کرده‌ایم. آنقدر مستندات در اختیار داریم که ادعا کنیم بخش عمده نیروهای چپ در داخل و خارج کشور در این نکته اشتراک نظر دارند که چپ در صورتی که وزن سیاسی کسب قدرت سیاسی یا چانه زنی در معادلات سیاسی را پیدا نکند، در هر وضعیت سیاسی محتمل، در بالای فهرست قربانیان تحولات مربوط به تغییر یا استحاله رژیم در ایران قرار خواهد گرفت. اگر کسانی نظر مخالفی دارند، در شرایط کنونی موظف‌اند تحلیل خود را به صورت مشخص ارائه دهند. ولی عقل حکم می‌کند اگر اختلافی بر سر مسئله خطر وضعیت کنونی بین ما وجود ندارد، دیگر به نقطه‌ای عقب‌تر از این محل بحث باز نگردیم. اگر نظر مشترک همه نیروهای چپ این است که نیروی چپ قربانی قدرت‌گیری همه نیروهایی است که بازیگر فرآیند تغییر رژیم یا استحاله درونی جمهوری اسلامی هستند،

برای مقابله با این وضعیت می‌بایست رو به جلو حرکت کرد و بحث‌ها را از جایی ادامه داد که اختلافات شروع می‌شود و عمل را بر روی مسائلی متمرکز کرد که اختلافی بر سر آنها وجود ندارد.

مسئله امروز نیروهای چپ در ایران، مسئله مرگ و زندگی است!